مخزن احمدی
۱۲۹۹ھ
حبیبیہ — ۴ مین بازار داتا دربار — لاہور — قیمت:

ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ
مخزن احمدی
۱۲۹۹ھ
حسب الحکم جناب یمین الدولہ وزیر الملک نواب محمد علی خان صاحب بہادر صولت جنگ دام اقبالہ
در مطبع عام مفید آگرہ زیور طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی لا الٰه الا هو المحمود فی کل حین واوان وکل الحمد و
الحامد والمحمود منسوبون الیه بلا اقامة الدلیل والبرهان وکل
منطق اهل التصور والتصدیق وان کانوا ذوی الحکمة البالغة
والبیان من اصناف الحیوان ولاملاک ولانس والجان واصلی
واسلم علی احمد الذی بشر ابن البتول بانه یظهر بعدی خاتم
نص النبوة والرسالة نبی السیف الذی هو فارس مضمار الهدایة
ومنقذ الخلق عن الضلالة صاحب المعجزات والکرامة وباق ملة
ودینه الی یوم القیمة فطوبی لنبی السیف اذ سل سیفه اخرج
المشرکین عن جزیرة العرب بعده وعلی اله واصحابه کانوا حزب الله

نظم

الا ای کمیت قلم بر قدم
فدایت دو صد بر قضا بر قدم

کلید در ملک هستی توی
طرفدار بالا و پستی توی

پس از نور احمد ز ملک قدم
تو در ملک هستی نهادی قدم

تو اول خدا را نمودی سجود
ز تو کائنات آمد اندر وجود

توی مادر جمع را خوش پسر
سخن در جهان از تو شد منتشر

ببین آر چاره سازی توی
کهین نقشبندی مجازی توی

ز تو کار عالم سراسر روا
ترا دستگیرند شاه و گدا

طرازندهٔ نقش ندرت توی
نه فوارهٔ حوض قدرت توی

توی کفچهٔ دیگ تقدیر ها
توی یاور دست تدبیر ها

توام مستشار و منت چون مشیر
من و تو هم یاور و دستگیر

بتالیف این نامهٔ دلنواز
مرا دستگیری کن ای چاره ساز

که تا مخزن احمدی وا کنم
دو کان جواهر مهیا کنم

بدوکان یکی فرش زرین نگار
بیندازم از فضل پروردگار

سپندی بر آتش بسوزم روان
که از چشم بدزان بیابم امان

پس آنگه نشینم بدوکان درون
بچینم جواهر بران گوناگون

خریدار آن گوهر ارجمند
نباشد بجز شاه بخت بلند

۴

حکایات محمود غزنوی

زدادش بیکبار بیداد گر
بعهدش چو عنقا شده مستتر

زعدلش برو روح فاروق دین
کند روز تا شب هزار آفرین

عجب گونه شمع عدالت فروخت
که بیداد بر دست چو پروانه سوخت

درِ او بود مامن عالمان
بود مخزنش مخزن عالمان

زجودش چو بر عالمان بست سود
از و دمبدم حلم دارد نمود

ازین جمله اوصاف وصفی نکوست
که او همچو مغز است زینجمله پوست

سن آن وصف لاکان سر وصفهاست
درینجا اگر می نگارم بجاست

که در راه دین خواجه تاش منست
بحمد سعادت و معاش من است

خلافت چو از مرشدم یافته
بروت قوی دیو بر تافته

نهاده قدم بر هوا و هوس
شد از پرتو مهر او فیض رس

چو طوبے بود ظل او لا کلام
در و مستظل خلق و عالم تمام

همان عزت احمد از هر کنار
رسیدند در ظل آن نامدار

بر اندازه حال بر هر کسے
تفقد نماید بر ایشان بسے

کنون همچو گل سر بسر گوش شو
ز احوال این بلبل نو شنو

که در باغ احمد شود نغمه سنج
بتالیف این نسخه بر دست رنج

بحکمت چهل ساله احوال پیر
نوشتم درین نامه دلپذیر

چو در کار دنیا که باشد دنی
نمودی کیسے مفلسان را غنی

یکے از الٰہی دو سہ فصل خواند
ز علم ریاضی دگر حرف راند

یکے راز گفتی ز علم نجوم
کہ این وقت سعد است و آن وقت شوم

یکے علم طب را بیان ساختی
ز قانون و درایت افراختی

ز علم حدیث و ز تفسیر نیز
ادیبے بیان کرد بسیار چیز

یکے زان ز اخلاق گوہر فشاند
سخن بین کہ تا عرش اعظم براند

یکے علم تاریخ میکرد نقل
کز عبرت آمود بگشت عقل

ز زہد و رقاق آن یک آغاز کرد
درے از تصوف دگر باز کرد

یکے نکتہ از علم تسخیر گفت
دگر نسخہ چند ز اکسیر گفت

شہنشاہ گفت اے خردپروران
مرا ہست یک مشکل اما گران

گر آن مشکلے حل نماید کسے
ز من مال و دولت بیابد بسے

بگفتند کای شاہ عالی جناب
بگو زود تا باز گوییم جواب

بفرمود میخواہم اے بخردان
کہ نامم بعالم بود جاودان

یکے گفت یک قلعۂ بس بلند
بنام خودش سازای ہوشمند

یکے گفت اے شاہ کشورکشا
بنا کن پل و چاہ و مہمان سرا

یکے گفت شہر نو آباد کن
یکے گفت بان داد کن

شہنشاہ چو بشنید از ایشان جواب
بفرمود کاین جملہ دیدم خراب

گرفتم کہ یکجا اگر ساختم
چہ سود از نہ ہر جا بپرداختم

۵

قصیدہ مصنوعہ بصنعت توشیح

ایا ز خرد مند والا گہر
گہرہائے احسنت از ہر کنار
شہنشہ ز شادی چو گل بشگفت
الا اے خردمند روشن ضمیر
زشہنامہ تا مخزن احمدی
دران ذکر اہل ظلوم وجہول
چو زین باغ ناست بود در جہان
ازین داعی الخیر وخدمت گذار
ببخش انچہ بخشی دلم شاد کن
الٰہی بود تا الٰہی کتاب
بداری بفضل خودش جاودان
علی مخزن احمدی باز کن

چو در محفل شاہ سفت این گہر
نمودند یکبار بر روے نثار
ہزار آفرین بر چنین گفت گفت
ازین قصۂ حصۂ خویش گیر
ببین فرق بسیار گر بخردی
درین ذکر از اہل بیت رسول
صلہ زود بخش از پئے باغبان
یکے عرض بپذیر اے نامدار
دہی بخشش وزر بخشم آزاد کن
تو نواب را خورم وکامیاب
سپس کن بحال منش مہربان
گہر باشی خویش آغاز کن

چون پایۂ ممدوح ارجمند بغایت بلند است وتشنگان صافی درونان دریا نوش را تسلی بدین چند ابیات مثنوی میسر نشد برائے سیرابی ایشان بہ بیتابی فوارۂ خار یک قصیدہ مصنوعہ بصنعت توشیح کہ معنی مدحیہ ممدوح از ہر مصرعش سے برآید مستمعان را غریق بحر حیرت مینماید وابواب تحسین وآفرین برروے محرر رسالہ میکشاید وآن اینست

روی خوبش چو نایدم بنظر | ریزم از دیده خون بلبل و نهار
آتش انداز خانسان وفا | از ستمگاریش اجل بیکار
لب او چشمهٔ ز آب زلال | لال مانم بوصفش از گفتار
دست بر دل از و نهاد خرد | دل از و دست شسته از همه کار
وه چه قدش تمام آفت سرو | وه چه رویش تمام رشک بهار
لطف او هست مایهٔ اقبال | لازم قهر او بود ادبار
هر دو زلفش بسان مار سیاه | هر کرا زد بمرد زار و نزار
می خرامد بناز و سید انم | گر او با اسیر من شده یار
سرو سر کرده عقول نفوس | سرفراز اجلهٔ امصار
کرشش کرده محک ز تخت خاک | کلمات لیاست از ایثار
یاد حاتم نبید او نه کنی | یار من این سخن بخاطر دار
نام بخل از جهان شده ست نهان | تشنه تا میکند زر و دینار
پاسبانش بماه گفت مخسپ | ای حفظش بدیده خواب میار
روز رزمش بوند مدحت گر | رستم و زال گیو نیزه گذار
وعده از بخشش و سخاوت او | وای ویلاکنان رود نی اتار
رنگ گل از رخش پریده مگر | رفت خلقش بجانب گلزار
آستین پاست بر دوکان عطا | آستانهاش مرکز اخیار

رایت عدل تو چو گردد نشر | رخ بتابد ستم ز شهر و دیار
آفتابے بآسمان سخا | آن دو دست تو ابر دریا بار
فلک تو شمع دانش است ز تنگ | ظلمت آمد مطالع انوار *
یم علم است مجد تو گوے | یا گرهیست مخزن اسرار
منبع الجود معدن الانعام | مفلسان راست مخزن ادرار
یا در بیکسان بحد تنگی | یا ریش بهر مفلسان درکار
آسمان رفعتا جهان سخا | این قصیده نگر چو باغ بهار
یک چمن صد هزار گل در وے | یک فلک پر ز صد هزار اقمار
اگر از گوش دل کنی اصغا | آفرین باد گوئیم بسیار
کیسهاے مراد این غمناک | کن پر از سیم و گوهر شهوار
به که اکنون بصد هزار ادب | بدعاهاے تو کنم تکرار *
رو نهاده بخاک و کبر ز سر | رسته از قید هستی و پندار
ارض وافلاک تا ز امر خدا | این بود ساکن آن بود سیار
سر و سروران تو هاشمی لقب | سر تو سبز بخت تو بیدار *
تا بود دشمنت بقید حیات | تن او خسته باد و جانش فگار

اکنون قبل از شروع کتاب مستطاب که موسوم به مخزن احمدی است
بترقیم شجرهاے ثلثه که عبارت از نسبت نقشبندیه و قادریه و چشتیه است

هادی وقتش محمد زاهد است	آنکه رب العالمین را شاهد است
مرشد پاکش عبید الله بدان	خواجه یعقوب است پیرش بیگمان
مرشد پاکش بدان بیچون و چند	آن بهاء الحق والدین نقشبند
رهبر او حضرت میر کلال	خواجه بابا ست پیرش بیمثال
مرشدش خواجه علی رامیتنی	خواجه محمود است پیرش بی‌منی
خواجه عارف رهبرش دان ای پسر	خواجه عبد الخالق او را راهبر
خواجه یوسف مرشدش بی قیل و قال	رهبر او بوعلی فرخنده فال
مرشد او بوالحسن خرقانی است	آنکه از حق باقی از خود فانی است
بوالحسن از بایزید ارشاد یافت	او ز جعفر صادق این ارشاد یافت
جعفر صادق امام روزگار	کرد بیعت را ز قاسم آشکار
مرشد قاسم بجز سلمان مدان	رهبر او حضرت صدیق خوان
صدر دین صدیق اکبر قطب دین	مستفید آمد ز ختم المرسلین
نسبت دیگر کنم بر تو بیان	آن امام جعفر صادق عیان
داشت این نسبت ز آبای کرام	بر سر شان صد درود و صد سلام
یا الهی از طفیل این کبار	در دو عالم جمله حاجاتم برآر

و چون در شجره طیبه آن که بوستان الهی و نخلبند گلستان فیض نامتناهی بنام این کمینه معتقد دیرینه از مولانا محمد اسمعیل صاحب که

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی
رسوله محمد وآله و
اصحابه اجمعین الی یوم الدین
الطالبین و [illegible] السالکین

۹

اما بعد سید محمد علی به
بیعت و توبه مشرف شد
و در سلک طریقه عالیه چشتیه
و قادریه و نقشبندیه و
مجددیه و محمدیه بتوسط
فقیر رشید احمد منسلک
گشت و این فقیر را در این
طریقه دو وجه است
وجه اول ارادت و [illegible]
در طریقه چشتیه از
[illegible] حضرت خواجه
قطب الاقطاب خواجه
قطب الدین بختیار کاکی
در قادریه از [illegible]
حضرت غوث الثقلین

[illegible] مریدان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] باشد
[illegible] ارشاد [illegible]
[illegible]

عبد القادر جیلانی و در طریقۂ نقشبندیہ از روح مقدس حضرت امام الشریعۃ
والطریقۃ حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری تحقق گردید و در طریقہ
مجددیہ محمدیہ پس بلا توسط احدی از جناب حضرت حق مستفید گردیدہ
و این حصول مقام اویسیۃ اگرچہ محض بفضل الٰہی تحقق شدہ لیکن آنرا
سببے از اسباب ظاہرہ نیز می باید و آن سبب در حق این فقیر دعای
حضرت پیر و مرشد خود است و وجہ ثانی انسلاک بطریق بیعت و اجازت
در سلک مشائخ طرق مذکورہ و آن بر این وجہ است کہ این فقیر را انتساب
بیعت و اجازت بجناب قدوۃ العلماء المحدثین و وارث الانبیاء والمرسلین و
حجۃ اللہ علی العالمین مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز است و ایشان
را بجناب والد ماجد خود شاہ ولی اللہ است و ایشان را بجناب والد
ماجد خود شیخ عبد الرحیم است و ایشان را در طریقہ چشتیہ بجد امام
خود شیخ رفیع الدین است و ایشان را بشیخ قطب عالم و ایشان را
بشیخ نجم الحق چاتین لدہ و ایشان را بشیخ عبد العزیز و ایشان را
بقاضیخان یوسف ناصحی و ایشان را بشیخ حسن طاہر و ایشان را
بسید راجو حامد شاہ و ایشان را بشیخ حسام الدین مانکپوری
و ایشان را بخواجہ قطب عالم و ایشان را بشیخ اخی سراج و ایشان را
بہ سلطان اولیا حضرت نظام الدین و ایشان را بامام الزاہدین

حضرت شیخ فرید الدین و ایشان را بخواجہ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار کاکی و ایشان را بنائب رسول اللہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی و ایشان را بخواجہ عثمان ہارونی و ایشان را بحاجی شریف زندنی و ایشان را بخواجہ مودود چشتی و ایشان را بخواجہ ابو یوسف چشتی و ایشان را بخواجہ ابو محمد چشتی و ایشان را بخواجہ ابو احمد چشتی و ایشان را بخواجہ ابو اسحاق شامی چشتی و ایشان را بخواجہ علو دینوری

و ایشان را بابی ہبیرہ بصری و ایشان را بخواجہ حذیفہ مرعشی و ایشان را بسلطان ابراہیم ادہم و ایشان را بفضیل بن عیاض و ایشان را بخواجہ عبد الواحد بن زید و ایشان را بخواجہ حسن بصری و ایشان را بامیر المؤمنین علی مرتضیٰ و ایشان را بحضرت سید المرسلین محبوب رب العالمین احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

اجمعین و ہمچنین شیخ عبدالرحیم قدس سرہ را انتساب بیعت و اجازت در طریقہ
قادریہ بسید عبداللہ اکبر آبادیست و ایشان را بسید آدم بنوری و ایشان را
بجناب امام ربانی قیوم زمانی مجدد الف ثانی حضرت احمد سرہندی و ایشان را
بجناب والد ماجد خود شیخ عبدالاحد و ایشان را بشاہ کمال و ایشان را بشاہ
فضیل و ایشان را بسید گدا رحمن و ایشان را بسید شمس الدین عارف و ایشان را
بسید گدا رحمن ابن ابی الحسن و ایشان بشیخ شمس الدین صحرائی و ایشان را
بسید عقیل و ایشان را بسید بہاء الدین و ایشان را بسید عبدالوہاب و ایشان را
بسید شرف الدین قتال و ایشان را بسید عبدالرزاق و ایشان را بجناب غوث
الاعظم سید محی الدین عبدالقادر جیلانی و ایشان را بشیخ ابی سعید مخزومی و ایشان را
بشیخ ابی الحسن قرشی و ایشان را بشیخ ابی الفرح طرطوسی و ایشان را بشیخ ابو الفضل
عبدالواحد تمیمی و ایشان را بشیخ ابی بکر شبلی و ایشان را بسید الطائفہ جنید بغدادی
و ایشان را بشیخ ابی الحسن سری سقطی و ایشان را بشیخ معروف کرخی و ایشان را
بامام علی رضا و ایشان را بامام موسیٰ کاظم و ایشان را بامام جعفر صادق و ایشان را
بامام محمد باقر و ایشان را بامام زین العابدین و ایشان را بسید الشہدا امام
حسین رضی اللہ عنہ و ایشان را بسید الاولیا خاتم الخلفا حضرت علی مرتضیٰ
کرم اللہ وجہہ و ایشان را بسید الانبیا محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ
وسلم چون از خوان الوان نعمتہاے بیدریغ گوناگون بیش رہ روان راہ

... سید المجاہدین و ہمچنین ... تا بسید المرسلین علیہ الصلوٰۃ والسلام رسانیدہ این ... سلسلہ را زیبا و رنگین ساختم بعدہ باصل مطلب می پردازم و باللہ التوفیق و منہ الاستعانۃ ...

بن سید محمد ہدی بن سید علیم الله نقشبندی بن سید محمد فضیل بن سید محمد معظم
بن سید احمد بن قاضی سید محمود بن سید علاء الدین بن قطب الدین ثانی بن
سید صدر الدین بن سید زین الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید
قیام الدین بن سید صدر الدین بن سید رکن الدین بن سید نظام الدین
بن سید قطب الدین کرکی بن سید احمد مدنی بن سید یوسف بن سید عیسی
بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید قاسم بن سید عبد الله بن
سید محمد ثانی بن سید عبد الله الاشتر بن سید محمد صاحب النفس الذکی بن سید
عبد الله محض بن سید حسن مثنی بن سید حسن مجتبی بن علی مرتضی رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین ولادت باسعادت حضرت سید المجاهدین در
شهر صفر بعد گذشتن یکهزار و دو صد سال در سنه اول قرن ثالث عشر از هجرت
خیر البشر صلی الله تعالی و آله وسلم در قصبه رای بریلی سرکار مانکپور مضافات
صوبه الٰه آباد واقع گردیده و چون سن شریف حضرت ایشان بچهار سال و چهار
ماه و چهار یوم رسید موافق معمول شرفاء هند والد بزرگوار ایشان بمعلم سپرده
بمکتب نشانیدند حضرت ایشان چون سائر اطفال تعلم و استاد خود هیچگاهی
تن نمیدادند و هیچ رغبت نداشتند و هرچند که استاد ایشان درباره تعلیم
جد و جهد بلیغ بکار می برد اثری بران مترتب نمی شد و در آوان طفلی اثر
میراث امیت که از نبی الامی حضرت حق تعالی که در جبلت شریف ودیعت

تشریف می بردند و استفسار حال شان می نمودند و میگفتند که اگر هیزم
و آب و آتش آنچه که درکار باشد بے تکلف بفرمایند که حاضر کنم اهل محله و جوار
و همسایگان که ایشان و آبائے ایشان در زمره مریدان جد بزرگوار
حضرت ایشان بودند با وجود حاجت مسئلت این امورات از ایشان مضایقه
میکردند و میگفتند که این چه امر معکوس است که خدمت گذاری ما میخواهند
حالانکه من و آبائے من از قدیم الایام غلامان خاندان عالیشان جناب
هستیم جناب موصوف ذرّه در فضائل خدمتگذاری ضعفا و مسکینان
و محتاجان بر ایشان چنان میخواندند که هر یک را گریه دست میداد اکثر می بود
است که در خانه متعلقان و همسایگان تشریف برده ظروف آب را تفحص
میکردند و چون خالی می یافتند فی الفور برداشته پر کرده می آوردند و
هر که را که احتیاج از هیزم سوختنی می داشتند این معنی غنیمت پنداشته
شادان و فرحان بسوے صحرا رونق افروز گردیده در ردائے مبارک خود
پشتاره هیزم بسته و بر سر نهاده او را عنایت میفرمودند برادران حضرت
ایشان از وقوع همچنین امورات نوعی تشنیع و ملامت می نمودند که یگانه و
بیگانه را موے بر تن میخاست لیکن حضرت ایشان از امتناع آنها ممتنع نمی
گشتند یاد دارم که در همون ایام با هفت کس از برادر و خشار که یکے
از آنها ابن حضرت هم بودند باراده لکهنؤ از راه بریلی سفر اختیار کردند

بودند بناچاری برفور بوده حضرت در گلیم مبارک همه احمال واثقال خویش فراهم
ساخته بر سر مبارک ایشان نهادند وجمیع رفقا را سبکدوش نموده بفراغ
بال وکشاده پیشانی پیش پیش سوار وپیاده خندان وفرحان میرفتند و
می فرمودند ای یاران وبرادران هرچه که احسان امروز بر من کردید یقین
ازادای شکر آن بیرون نخواهم آمد همین طور در سه منزل راه رفته بمنزل
لکهنؤ بود رسیدند بعد ایشان وجمیع برادران بتلاش روزگار
که بموجب قوت لایموت انسانیست مشغول ومشغوف گشتند وچون جماعت
برادران بجز زاد راه قلیل چیزی برای مصارف اقامت نداشتند تلاش
معاش روزمره بر نفس ضرور افتاد ودر تجسس این دو مشکل که عبارت از
تلاش روزگار وقوت روزمره است نهایت حیران وپریشان بودند و
روزانه وشبانه راحتی وآرامی نمی یافتند بعضی از ایشان یکدو جزو کتابت
مختصرات مثل کریما ومقیما نوشته وقت شام میفروختند وبعضی از ایشان
قطعه پارچه خریده کلاه وکیسه دوخته بمعرض احتیاج می آوردند وحضرت
ایشان بسرکار امیری که نهایت تنگدست بود اما محبت سادات نوعی داشت
که همتائی او دیده نشد یک بخشش برای حضرت طعام روزمره مقرر کرده
بود بجماعت یاران هر دو وقت آن وظیفه مقرری خود می آوردند وچون
طعام هرکس فراهم شدی نانخورش یاران بجز دال نبودی ونانخورش

ازان بیس رئیس محب السادات مذکور را از والی لکھنؤ بر وا نگی نگہداشت
صد سوار جدید نافذ گردید باستماع این خبر تلاشیان روزگار قریب ہزار
سوار درست بہ یراق و ساز و سلاح فراہم شدند رئیس مذکور عند الملاحظہ
وجاہت سواران و درستی اسباب آنہا حیران و متحیر ماندہ فیما بین دہ کس
یک اسامی سوار حصہ افتاد و بہمین دستور رسیدی دو دو اسامی سوار بحصہ
حضرت ایشان افتاد بجاد دیا ایمعنی برادران و عزیزان را محروم داشتہ
و بعنایت ایزدی امید وار کردہ کسانیکہ واسطہ برادری و تعارف
نداشتند فی سبیل اللہ با آنہا ہر دو اسامی دادند رئیس مذکور باستماع
ایمعنی بہر گونہ حضرت ایشانرا امید وار ساخت درین ضمن والی لکھنؤ
را سفر براے سیر و شکار بطرف کوہسار رو داد حضرت ایشان نیز رفاقت
والی موصوف را با یاران بتلاش معاش سفر اختیار نمودند بندہ با دیگر اسیدان
کہ در رفاقت حضرت ایشان بودیم بہوس نوکری دران سفر ہمراہ گشتہ
درین سفر ہم آنحضرت حامی اثقال رفقا بحدیکہ از خروج وطن برخود اختیار
کردہ بودند مرعی و اجرا داشتند و ذرہ ہم فرو گذاشت نکردند مدت شش
ماہ درین سفر ماندیم جز صحرا پیمائے و فاقہ کشی و صعوبت سرما و گرما کیہ حبہ
بوصول نیامد و رئیس مذکور در نہدت سطور دستآری و نغم و امر وزید
فردا چون دایگان کہ اطفال را بلطایف الحیل میبازند بسر نفیت و حضر

ایشان از اول سفر تا انتہای آن ذرہ ای از [illegible] [illegible]

۱۵

[illegible] ایمانی و آلائی نعماے ربانی [illegible]

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

یاران مذکور الصدر خصوصاً مولف این رساله که محبت دنیا در جذر قلوب
شان جاگرفته بود و هیچ کس نمی شنود بلکه استهزای نمودند و چون دیده
بصیرت ایشان که نگشاده هوا و هوس تیره و مکدر گشته نور وعظ و تذکیر
در آئینه قلب قاسی هیچگونه اثر نمیکرد و ضیاء این شمس منیر با موشگافی این
را چون دیده ... نفع نمی بخشد تا آنکه شیخ آیات یاس و نا امیدی از
نصیحت شنوی بر صفحهٔ حال ایشان برخواندند این کمینه را بگوشه برده
بالخصوص همچون جواهر پندار جمندانه در گوش ساخته پوست کنده فرمودند
که فردا پس فردا راهی دهلی خواهیم شد خواهیم که تو رفاقت ما اختیار سازی
عرض کردم که صاحب بجز جامه که پوشیده اند هیچ اسباب سفر ندارند این
تهیدستی صاحب که کوه تحمل و وقار اند البته متحمل این بارگران خواهند شد
بنده را که مور ضعیف است تحمل این کوه گران امکان نیست برین ماجرا
دو سه روز نگذشته بود که روزے بلشکر والی لکهنو که در آن بودیم کوچ
نموده همراهی آن رفته بودیم و نصف النهار بمنزل رسیدیم و یاران متفرق
بدیره گاه مجتمع شدیم آنحضرت را نیافتیم تا شام تجسس در تشل سواران و
پیادگان و توپخانه نمودیم جائے اثر شان پدیدار و نمودار نشد و هیچ کس
نشان نداد و چون آن سفر در بیشه محمدی که جنگل مشهور و مسکن سباع و

١٦

آنکه شبش بفاقه گذشته بود وبطمع شکم سیری باجرت بگرفتم واو لرزان ولغزش
کنان وگریان وپریشان قدم براه می نهاد که این جوان ناگاه با من دوچار
شد وحالت حمال دیده بے اختیار اشکبار گردیده وگفت ایجوان این حمال ضعیف
راچرا بظلم وتعدی گرفتی از خدانمی ترسی گفتم که من اورا بتعدی نگرفته ام بلکه
باجرت چند فلوس تا منزل اجیر کرده ام حضرت ایشان باو متوجه شده تفتیش
حالش فرمودند اجیر گریان شده بعرض رسانید که دو شب فاقه کردم وامروز
بناچاری این بار برداشتم حضرت دست وے بمن آورده بعد تضرع وزاری
فرمودند که اجرت این اجیر اگر داری اداکن والا منتظر قهر حق باش من فی الفور
چند فلوس موعوده بدست حضرت ایشان نهادم حضرت ایشان بتبسم فرمودند
که بخاطر ما چندے زیر درختیکه نمایانست نشین وراحت گزین وتفرج راست
کن بمجرد شنیدن انگشت قبول بر دیده نهاده زیر سایه درخته بنشستم وبمجرد
نشستن فلوس را بدست اجیر نهادم وازبنده فرمودند که این بارکش را رخصت
اجازت فرمادم ممنون احسان خود نما من ترسان ترسان بحضرت ایشان
گفتم که ایجوان سیمای صالحین بر چهره تو هویداست وآثار عقل وکیاست
از گفتار وکردارت پیداست عجب از شما این سخن که مثل آن از اطفال خورد
سال مظنون نیست سرزده حضرت فرمودند چگونه گفتم که درین وادی باغ بود
ودرخ که ازدیدن آن دل رستم شق میشود جز من وتو دیگرے نیست از منزل

در جنب شمالی نشستند حضرت شیخ از جناب ایشان پرسیدند که از کجا تشریف آورده
فرمودند از رای بریلی متعلقہ لکھنؤ ارشاد کردند از کدام قوم گفتند در سادات آن
مقام محسوب ایم فرمودند از سید ابو سعید و سید ابو النعمان مطلع هستید گفتند
اول جد مادری بنده و دوم عم حقیقی این فقیر بود حضرت شیخ برخاسته باز
مصافحه و معانقه نمودند و پرسیدند که بچه اراده صعوبت و اذیت این سفر طویل
بر خود اختیار نموده اند گفتند ذات مقدس حضرت را غنیمت دانسته برای طلب
او تعالی جل شانه اینجا رسیدم فرمودند که لوراثت پدری و مادری شما اگر
فضل خدا شامل حال است فایز خواهید شد آنگاه بخادمی اشارت فرمودند که سید
صاحب را در مسجد اکبر آبادی که مسکن برادرم مولوی عبد القادر است
دست ایشان بدست نابرده داده بگویند که مهمان عزیز را که حالش عند الله
مفصل خواهم گفت غنیمت شمارند و حتی الامکان در خدمتش قصور نکنند حضرت
ایشان موافق فرموده عمل نموده در مسجد مسطور منزل گزیده بعد انقضای چند
ایام شب جمعه بشرف بیعت جناب مستطاب امام المحدثین مشرف و کامیاب گشته
در طرق ثلاثه که عبارت از چشتیه و قادریه و نقشبندیه مستعد و مستفیض گشتند و
در سنہ بست و دوم بعد مرور یکهزار و دو و بیست و دو سال این سعادت
عظمی و عطیه کبری بحضرت ایشان دست داد و در اول جلسه که حضرت امام المحدثین
بحضرت سید المجاهدین ارشاد و تلقین فرمودند لطیفه اول از لطائف ست

ستوجه بعالم کبیر که عبارت از انفس و آفاق است باید شد وبسوی هر جزوے
از اجزاے عالم کبیر که متصور توشود بتامل تفکر وتعمق تمام بطریق توجه اکتفا کن
وبغایت تفکر نهایت تامل از ثری تا فوق السما ملحوظ دار بموجب فرموده
شریف عمل نموده بعد گذشتن یک ساعت بنحوی از بدنم بلکه از هر بن مویم
الله الله واز هر در و دیوار وجود مدر ودیوار یکه بر نشسته بودم جاری
بود وطرفه حالتے دست داد که الحال از تحریرش قاصر بهمون حالت گریان
وخندان و واله وحیران بخدمت سید المجاهدین رسیده سر بزانوی شریف
نهاده عرض کردم که خدارا ازین نعمة که بغایت عالی این صورت را دست
داده برون آرید والا بلا شک وشبه دیوانه خواهم گردید ویا حالت جذب
برمن طاری وساری خواهد گشت از شنیدنکم دست شریف بر پشت این
کثیف نهاده فرمودند برو وبکار دنیا مشغول باش هرگاه که این معامله
خواهی بجیکه تعلیم کرده ام شغل نمائی ابواب این دولت بر روے تو خواهند
کشود آمدم بر اصل طلب پس امام المحدثین سید المجاهدین را نفی و
اثبات تعلیم فرمودند در اسرع اوقات باحسن الوجوه حاصل گشت بعده
طریقه یاد داشت که مفاد آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و
لا بیع عن ذکر الله که بتفصیل تمام در رسائل حضرات نقشبندیه علیهم الرحمة
والرضوان خصوصا در کتاب صراط المستقیم که مؤلفه خلفاء راشدین حضرت

است در این شغل جمعیت
امام المحدثین این بیت
مشهور حافظ شیراز علیه الرحمة
برزبان آوردند بیت
می بسجاده رنگین کن گرت
پیر مغان گوید

وتوجه ازان جستن بعینه صنم پرستی که شرک صریح است هیچگونه اقدام و جسارت
هرگز هرگز کردن نمی توانم اگر سندی درین باب از کتاب سنت و اجماع است
که اصل اصول درین است بکمال تبیین و تشریح و تفریق بینهما تنبیه و ارشاد
فرمایند شاید آنوقت که بیخ انکار در جذر قلب این ضعیف راسخ و ثابت است
بر آید بتعمیل آن سعی و کوشش کرده شود جناب امام المحدثین سید المجاهدین
را در آغوش شریف خود نادیده داشته و تقبیل رخساره و پیشانی شریف نموده
بشارت دادند که برواے فرزند ارجمند ولایت انبیا حضرت ایزد متعال
بانعام و افضال خویش بر تو ارزانی داشت سید المجاهدین بخدمت امام
المحدثین عروض داشتند که حضرت ارشاد فرمایند که فرق در ولایت اولیا
و انبیا چیست فرمودند که انموذجی از بسیار و مشتے نمونه از خروار اینکه اول
بدانکه ولایت مطلق سازج آن باشد که ایزد متعال بنده از بندگان
خویش را از سایر بندگان آنوقت بتقریب خود برگزیند و انرا برگزیدگی
آنست که محبت الله تعالی در جذر قلب آنکس نوعی راسخ و ثابت گردد
که اولا از دنیا و ما فیها اعراض نماید و حب اولاد و جاه و مال از دل
او اصلا و مطلقا محو و معدوم گشته از نفس و قلب و جوارح و اعضا جویای
قربت الهی و متعی مرضیات او سبحانه نوعی منهمک و مشغول و مشغوف شود
که عوام الناس او را مجنون و دیوانه پندارند از ینجاست که شخصے از تیج

القرآن باشد وباصطلاح صوفیه صافیه رحمة الله علیهم اجمعین باین اعمال را
قرب نوافل گویند وصاحب ولایت شی را در جذب قلب او محبت آلهی چنان
جائے گیرد ومنزل گزیند که اثر ایثار که مفاد آیت کریمه لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون وحیات مرضیات ابرار که در شان انبیاء
علیهم السلام که مفاد آیت شریفه وانهم عندنا لمن المصطفین
الاخیار که شرح آن در دیگر آیت کریمه ولکن البر من امن بالله
والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه
ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدو والصابرین فی الباساء والضراء وحین
الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون بکمال
تغیر وتفصیل بیان فرموده اند در صورت ومعنی آن شخص جلوه شهود یابد
وشموس دهد واین خصائل حمیده وسجایاے پسندیده بالکلیه از
ظلمات وکدورات نفسانی وجسمانی را زائل ومعدوم سازد وهمواره
در صدد هدایت خلق ونصایح مجرمین وفاسقین واجراے واقامت
فرایض الله واحیاء سنن انبیاء والمرسلین صلوة الله علیهم
اجمعین ومجاهده باکفار وتادیب اشرار وتعذیر گنهگار واکثر در مجا

باین اعمال در آیت کریمه وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب بهمین اعمال رفته و باید که بهگی و تمامی خود را بحضرت حق بسپاری وچشم امید بر فضل خدا داری ومفاد این بیت حافظ شیراز کاربندی بیت

چو بر سالک مشقت می حواله کند	بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

ودر بیت دیگر که فرموده بیت

مگوئیت که همه سال می پرستی کن	سه ماه میخور و نُه ماه پارسا میباش

اشاره باین وقات رفته و در تشریح وتفصیل آن کلام بتطویل می انجامد گذاشته شد پس بموجب فرمودهٔ امام المحدثین عمل نموده باشتغال اعمال مذکورة الصدر موظف ومشغول بودند درین مابین بست ویکم ماه مبارک رمضان رسید آنروز حضرت سید المجاهدین بشرف صحبت امام المحدثین مستفید شده معروض داشتند که ارشاد نمایند درین عشره بکدام شب در جو یای لیلة القدر بوده شب بیداری نمایم حضرت امام المحدثین تبسم کنان فرمودند که ای فرزند دلبند همچنانکه در احیاء لیالی ماضیه معمول داشتی باحیاء لیالی مستقبله مداومت دار واز بیداری شب چه میگشاید واز جستجو چه آید پاسبانان اکثر شب بیدار باشند واز این دولت بیدار چون بخت ایشان خفته است همواره محروم وبے نصیب می مانند واگر بر توفضل خداوندیست اگر خفته باشی چون بخت بیدار کنند وشاد مقصود وبشارت دهند سید المجاهدین خاطر

اجازه غسل فرمودند وهیچگونه پروای تکلیف بر ندیده اشتند ودر اثنای غسل
چشم بر هر دو صاحبان دوخته بعجلت تمام از حوض بیرون آمده باز بخدمت گرامی
منزلت حضرت سید ابرار صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وصاحب الغار رضی الله
تعالی عنه حاضر شدند یکی از ان دو صاحبان ارشاد کردند که ای فرزند امشب
شب قدر است در یاد الهی مشغول باش واز مسئلت ومناجات بدرگاه
قاضی الحاجات هیچگونه خود را معاف ومعذور مدار بعده آن هر دو حضرات
قدسی صفات برخاستند ورفتند درین مقام سید المجاهدین بارها ارشاد
میکردند که دران شب برمن از افضال الهی که نامتناهی بود وارعات عجیب
وواقعات غریب مشاهده میگشت که بصارت ظاهری آفاق را نیجکه هست معاینه
میکردم درینحالت بغتةً چشم دل که عبارت از بصیرت باطنی است واگشت و
می نگریستم که اشجار واحجار تمام عالم سر بسجود نهاده وزبان به تحمید وتهلیل
وتسبیح کشاده عجب گونه بحر حیرت فرورفتم که بشرح وبیانش زبان مقال
قاصر ولال جمیع اشیاء را بمشاهده رای العین قایم میدیدم ونظر قلبی
ساجد درین حالت سر بسجود نهادم وزبان بشکر الهی ودعائیکه مناسب وقت
بود کشادم درین حالت فنای کلی دست داد ورخت وجودم بصحرای عدم
افتاد تا آنکه موذن بانگ صبح گفت ناگاه افاقتم حاصل گشت که بعد طهارت
بجماعت پیوستم وبعد اشراق چون بخدمت امام المحدثین رسیدم وسلام

درکسوت عبارت فیض اشارت آن از ہر دو خلیفہ راشدین جناب موصوف
است در خاتمہ کتاب سطور عبارت فیض اشارت درین رسالہ بجلوہ ظہور
می در آرد کہ اول و افضل آن معاملات این است کہ حضرت ایشان جناب
رسالت مآب را صلوۃ اللہ وسلامہ علیہ در منام دیدند کہ آنجناب سہ
خرما بدست مبارک حضرت ایشان را خورانیدند بوضعیکہ یک یک خرما بدست
مبارک خود گرفتہ در دہن ایشان می نہادند بعد ازان کہ بیدار شدند از ان
رویاے حقہ اثر ظاہر و باہر یافتند و ہمین واقعہ ابتداے سلوک طریق نبوت
حاصل شد بعد ازان روزے جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم اللہ وجہہ
و جناب سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا را بخواب دیدند پس جناب
علی مرتضی ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدست ایشان را خوب
شست و شو کردند مثل شست و شو کردن آباء اطفال خود را و جناب
فاطمۃ الزہرا لباسی فاخرہ بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند پس
بسبب ہمین واقعہ کمالات طریق نبوت نہایت جلوہ گر گردید و عنایت
ازلی کہ در ازل الآزال مکنون بود در منصہ ظہور و عنایت رحمانی و تربیت
یزدانی بلا واسطہ احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواترہ و وقایع
متکاثرہ پی درپی بوقوع آمد تا اینکہ روزے حضرت جل و علا دست راست
ایشان را بدست قدرت خاص خود گرفتہ و چیزے را از امور قدسیہ کہ بس رفیع

خواہد کرد گو لکھو کرہا باشد ہر یک را کفایت خواہم کرد فتم عبارت الکتاب المستطاب
بلفظہ بعد ظہور این واقعات مذکور حضرت سید المجاہدین میفرمودند کہ ہرگاہ
در عالم مراقبہ و معاملہ بروح پر فتوح مشائخ دہلی متوجہ میگشتم خود را ہر جانب
اکمل و افضل می یافتم تا آنکہ روزی بروح پر فتوح حضرت قطب الدین
بختیار کاکی رحمۃ اللہ علیہ متوجہ شدم دیدم کہ چتر از نور مقدس بر سر آن
خواجہ خواجگان گردانست بعد لمحہ دو چتر ہمان طور بر سر من نمودار گردید
شرمناک در بحر تحیر افتادم و تا این معاملہ معکوسہ کہ خود را کمترین از مریدان
آنحضرت می شمردم شہود من نگردد فی الفور چشم وا کردم و بخدمت امام المحدثین
رسیدہ نبذی ازین معاملات ترسناک و شرمناک معروض داشتم حضرت
در جواب فرحان و خندان فرمودند کہ اے فرزند آن آثار ولایت نبوت ہمین
است ہنوز رشحے از خروار و قطرہ از ان بحر ناپیدا کنار بر تو ارزانی داشتہ
اند ہمچنین آثار ہزاران ہزار بر تو ظاہر و باہر شدنیست و در ظل ظلیل آن صاحب
کمال بانواع ریاضت و عبادت و اقسام مجاہدہ مشغول و مشعوف بودند و
درین آوان کہ بیان حضرت رو داد بیشمار و واقعات بسیار طاری گشتہ لیکن
درینوقت در ذہن حاضر نیست اما از ہزار یک واقعہ عجیبہ را خلعت نظم پوشانیدہ
بکمال آب و تاب جلوہ می بخشد و اگر کسے میخواہد این را رسالہ علیحدہ نمودہ از بیاض
مرقوم سازد و آن اینست

تفکر معاد و تفکر معاش | شب و روز بودیم بازی تلاش

بجستی ز نخچیر بازی و لاغ | گهی سیر شهر و گهی سیر باغ

رسیدن بهر محفل عیش و غم | همیداشتم دائما مغتنم

شنیدیم روزی که قوم هنود | نمودند بر ساحل شط ورود

زن و مرد و اطفال آن قوم شوم | نمودند امروز ز طرفه هجوم

بشویند تن بت پرستی کنند | تماشائیان جوش و مستی کنند

پری پیکران همچو ماه تمام | خرامنده هر سو دران ازدهام

خرامان ز صد سرو دریا کنار | نه بینی جز امروز در روزگار

چه رند و چه صوفی چه هشیار و مست | بران بت پرستان تماشا پرست

من و یا دو سه کس بهزادگان | رسیدیم در پیش آن جانجان

بدو گفتم ای یار بیرون خرام | بیا با هم اندران ازدهام

که امروز دریا تماشاگه است | تماشاگهی بر گدا و شه است

تماشا که امروز دریا بود | که هر قطره اش دُرِّ یکتا بود

ز عکس درو بین جهان دگر | چنانش بود آسمان دگر

خروشان کف آورد دیوانه وار | چو عشاق یکسو روان بیقرار

ز گرداب طوقیست بر گردنش | سلاسل ز موج است یکسر تنش

بیا زود برخیز دریا ببین | وزان جمع یکدم تماشا ببین

همین معنی عصمت ایزدیست
همین حال دفع بلا و بدیست

بدین گونه آیات بسیار بار
شود بر سر انبیا آشکار

پے اولیا هم شود گاه گاه
که محفوظ مانند از غول راه

کنون نقش مطلب بلوح بیان
نگارم تو بنگار بر دل زجان

تو این نقش را دام تسخیر دان
پی تسخیر نوعے ز اکسیر دان

تحقیق ازان عصمت انبیا
که تائید حق باشدش رهنما

بتفصیل این را بیان میکنم
بتمثیل و شرحش عیان میکنم

حکایت موسیٰ علیه السلام

شنیدم که همواره موسی الکلیم
سقی الله کاسات فوز العظیم

ز فرط حیا آن نبوت مآب
نمیکند گاه از تن خود ثیاب

بجز چهره و دست پایش کسے
ندید از تنش باز دیگر بسے

گروه یهودان خانه خراب
که بودند دشمن بعالی جناب

زبهتان یکے آتش افروختند
که در خانهٔ دین خود سوختند

بگفتند موسی است معلول جس
شود بعد یک چند مقتول جس

عجب گونه معیوب پیغمبر است
حذر کردن از وی بسے بهتر است

شنیدیم هرگز نه در عمر خویش
که پیغامبر خورد زنگو ز ریشش

معنی آیت کریمہ

یا ایھا الذین امنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسیٰ فبرأہ الله مما قالوا وکان عند الله وجیہا

ہمین حکایت است

بیا بشنو اکنون بیانی دگر — بخور نعمت ایمان زخوانے دگر

[illegible] دجلہ رود نیل — دہم آیت از کوثر و سلسبیل

پے بیت اقصار و سوے شام — کہ خورشید آمد ز بیت الحرام

چہ بیجوی انجیل و تورات را — ز قرآن بخوان یک دو آیات را

بیا از زمین سوے چرخ برین — بکن ذکری از رحمت العالمین

محمد شہنشاہ اقلیم جود — کہ شد باعث جود و بود و نبود

شفیع ہمہ آخر و اولین — حبیب الٰہ خاتم المرسلین

بلا شبہ گیر در روز قیام — خطیب ہمہ انبیاء کرام

ز انا فتحنا ست تاجش بسر — لعمرک کمر بند زیبا کمر

بود والضحیٰ لمعۂ روی او — تو واللیل دان رمزی از موی او

بہ بیت الصمد شمعے افروختند — بت و تبگر از وے بسے سوختند

ز تعداد بیرون درود و سلام — برو باد بر آل و صحبش مدام

حکایت کند راوی حق پرست — ز عباس کو عم پیغمبر ست

فلک نیز ازین صدمهٔ هولناک | همین خواست چون سایه افتد بخاک
قضا گفت زافتادن او را چه غم | که واخفض جناح است او را علم
چو شد هوش زان افسر اهل هوش | ز توش برآمد فغان و خروش
دو سه کس ازین قوم آسیمه سر | رساندند عباس را این خبر
چو عباس این ماجرا را شنید | همان لحظه نزد پیمبر رسید
تنش را بپوشاند از یک ردا | بهوش آمد آن هوش رفته زجا
شد آن سرو نوخیز برخاسته | کزو باغ جنت شد آراسته
دگر باره شد بلبلش خوشنما | کزو باغ جان یافت برگ و نوا
گهر ریز یاقوت او شد دگر | دگر بار شد نرگسش فتنه گر
دگر بار شد سنبل او بتاب | دگر حلقه زد ابر بر آفتاب
دگر خنده زد باز کبک دری | دگر نوشد اندازهٔ دلبری
دگر بانی کعبه آمد ز خواب | شد آباد ازو این جهان خراب
علی مهر بر لب نه اکنون خموش | چو عباس بر جوش دل سترپوش

حکایت

کنون ذکر از اولیا رکبار | بسیارم درین نامهٔ نامدار
شنیدم که شخصی ز اهل رشاد | که بس متقی بود و نیکونهاد
شبانی نمودی باغنام قوم | ز انعام شان یافت انعام قوم

طلب کن تو همواره قوت حلال | که از حرمت و شبهه بینی ملال
خجل گشت زین پاسخش میزبان | برون رفت زان خانه بس میهمان
کنون لب گشایم بذکر روات | که از ضعف یابد حدیثم نجات
نخستین بود راویم آن کسی | که در راه دین کرد کوشش بسی
منوعیکه از بهر پروردگار | روان ساخت دریای سید نثار
رئیس شهیدان اسمعیل است | که از مدحتش خامه پا در گل است
بیان کرد آن قدوة الواصلین | ز نواب آن شمع دنیا و دین

هست این مدح آصف ثانی | قوت بازوی مسلمانی

بیا ای سخن سنج روشن ضمیر | گل افشانیم بین بمدح وزیر
دواتم کنون چشمهٔ زندگیست | بنظم از آن عمر مانند کیست
قلم گشت فوارهٔ سلسبیل | ورق گشت رشک پر جبرئیل
بود مسطرم چار جوی بهشت | ز بس زر فزود آبروی بهشت
دماغم مگر قلهٔ طور شد | نفس سربسر آیة النور شد
بود دست من زیر دست قضا | ز دست قضا شکر این نقشها
بر و باد نفرین ز عرش برین | که بر من نگوید هزار آفرین
سوزان دل سامع از انتظار | علی مدحتش بر چه داری سپار
فلک رتبه نواب عالیجناب | امیر الممالک وزارت مآب

چه گویم ازان فیض وانعام عام ❊ که زو برد لکهه روپیه یک غلام

من از دیگرین حال بشنیده ام ❊ بچشم خود این ماجرا دیده ام

چه معن وچه سیف وچه عبدالرحیم ❊ نگردند زین گونه ادرار سیم

چه حاتم چه بختی چه دیگر کسان ❊ که این همچو کوه ست دیگر خسان

چو دیدی بملک کرم رادیش (سخاوت) ❊ بدیگر فنون بین تو استادیش

بیا تنگ و بنه دست بر دیش بین ❊ اگر مردی خیز مردیش بین

ز بندوق بازی اداے عجب ❊ فرنگی است انگشت حیرت بلب

درین باب گر رومی آرد کلام ❊ مبدل کند صبح عمرش بشام

برین توده چرخ گر یک دو تیر ❊ زند خیزد از تیر او صد نفیر

بزد کمانش بود بیگمان ❊ کباده کهن کوزه پشت آسمان

تو بر تیر او تیر تقدیر دان ❊ خجل زان سپر ہاے تدبیر دان

اگر نیزه بازی کند آن دلیر ❊ صف مرہٹہ گردد از عمر سیر

ز خنجر چو بازی کند در مصاف ❊ برآرد دل کوه از راه ناف

جداگانه در ہر فنی یک فنی است ❊ ولیکن مبرّا ز ما و منی است

چو از گفتنم در حقش ست بیش ❊ خجل گشتم از حسن گفتار خویش

مرا او را بود ابلغ الوصف نام ❊ وزیر محمد علیه السلام

علی خیز بردار دست دعا ❊ بدرگاه آن واهب کبریا

ظفر پیکر نواب عالیجناب
معلی القاب قامع الکفرة
والفجرة مشید ارکان الدین
وجامع العلماء والمجاهدین
محب الفقراء والغرباء نافع
الخلق وافر الاحسان
امیر الدوله محمد امیر خان

مال بی‌شمار بطریقه جزیه و خراج و عشر بهرگونه که می‌یافتند میگرفتند و خدمت علماء و فضلاء
و مشایخ عظام و سادات کرام هم بجنگیه باید و نوعیکه شاید مینمودند و شاید مقصود هر وضیع و
شریف و یگانه و بیگانه در گنارش بی‌نهاد بود از جانب ایزد متعال جل جلاله مامور و محکوم
شده بمهمات تمام و بعزت ما لاکلام آنکه طرق و سبل آن لشکر جرار و بسبب هجوم جنود کفار
از هرگوشه و کنار مسدود و منقطع بود و سید المجاهدین متوکلاً و معتصماً بحفظه بفراغ بال فوج او و جمیع
شادان و فرحان مانند کسیکه بسیر بوستان یا خانه دوستان میرود از بلده شاهجهان آباد
نهضت فرموده بعد طی مراحل و منازل که هر مرحله بهفتخوان رستم و اسفندیار بود دهلی فرموده
بوجود فیض آمود خود لشکر را منور و مشرف ساختند محرر این رساله و مؤلف این مقاله بخدمت
ناظران و مطالعه‌کنان عرض میدارد که در ایام سکونت حضرت مقدس صحبت نمیداشتم
و علاوه آنکه در آن ایام حال مبارک فال از چشم خلایق متواری و محجوب بود و بموجب این
بیت سعدی عمل میکرد بیت بر وقت شان خلق کی ره برند * که چون آب حیوان بظلمت
درند * اطلاع و آگاهی نمیدارد مگر یک واقعه که از زبان بعض ترجمان سماعت دارم معروض
بیان می‌آرم که حکایت میکردند که روزی همراه لشکر جمیل گروه از پگاه تا شبانگاه در ایام برشکال
که هر نهری بحری و هر گوئی جاهی مینمود و بزریش ابر مدرار بمحوای کلام ملک العلام ففتحنا ابواب
السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر جهان تیره و
تار ساخته و غرش رعد صاعقه بار در هر گوشه و کنار عالم نموده آثار رستخیز انداخته یکی از
احوال دیگر اطلاعی نداشت و بسبب آنکه افواج دشمن بمفاصله دو سه کروه که تعاقب میرسید

توت لاهوت بنات النعش بهم نشتر شدند بعد یک لحظه مردی یازقی که بر رخش طبقی پر از حلوای گرم

بود آمده ببالینم نشسته بیدار ساخت گفت که بگیر این نذر خواست برخاستم و گرم نیم و نان پر دو

کسان گفتم که ساعتی نشنیده و تو نعنا گو هیدکه نقایم درین لشکر بکاری رفته اند تا نیک

برسند بعد وصول ایشان طبق شما خالی کرده میدهم بپاسخ گفتند که خواهان طبق نیستیم

اینهم نذر خواست حالا میرویم بعد ساعتی چون نقایم رسیدند و آیت جاس یا یوش خوانم

گفتم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

طبق حلوا موجود یاران بتناول دست کشادند و زبان بشکر روزی رسان جاری ساختند

به تحریر قلم در نگیرد اقتدار زبان فصیح جهان در بیان بعضی حالات هنگام اقامت

لشکر که بگوش خود شنیده ام تفویض زبان قلم میکنم [illegible] روز و یک از روز با کرشمه

خیمه تو مپندار با ترکان هندوستان اندر رونقی ایشان منحصر تجارت گریست خیمه [illegible]

رسم برپا گشت و در خیمه پندار پیری منحنی که این پیر زال کین سال پشت خمیده فلک آخوند

حمایتش پرورش یافته و در عهد طفولیت بارها گوش شیخ نجدی تافته سکونت [illegible]

وقت چاشت ترکان مذکوره احضری طیار ساخته که نان خورش آن از بقولی [illegible]

آورده بعد تناول القدر فریاد برداشت که ای برخورداران این بقول از کدام زمین

آورده اید آبا تشان آن بلده را بیده نیکان که در آن سفره حاضر بودند بپاسخ لب

کشادند و گفتند آری که از اینجا بفاصله دوازده کروه موضع بقول معلوم با یابت

پیر گفت که بعد تناول طعام هر کدام کمر بسته و بر اسب نشسته در و [illegible] و گفتند هم

کہ ہمت بربند و خود را زود برسان پس سید المجاہدین از لشکر کوچ فرمودہ بدار الخلافت

شاہجہان آباد رسیدہ بشرف مصافحہ و معانقہ حضرت امام المحدثین مشرف و مستفید گشتند و درینجا

واجب و متحتم نشاو کہ از رؤیای صادقہ حضرت امام المحدثین کہ قبل از ورود سید المجاہدین بدار الخلافت

دیدہ است ناظران این رسالہ را کہ مقدمہ ظہور و بروز بشارت صبح ولایت و طلوع نیر اعظم خورشید امامت

است خبردار سازم تفصیل این اجمال برین منوال است کہ بتاریخیکہ سید المجاہدین از لشکر بصوب

دار الخلافہ شاہجہان آباد نہضت فرمودند دران شب امام المحدثین چنان بخواب می بینند کہ گویا حضرت

سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم در مسجد جامع بلدہ مسطور تشریف میدارند و خلایق

از ہر گوشہ و کنار فوج فوج و جوق جوق بجہت زیارت دوان دوان و خیزان خیزان متوجہ شدہ اند و اول

ہمگنان جناب امام المحدثین بدست بوسی شریف فایز و مستفید گشتند سید ابرار علیہ الصلوۃ والسلام

آنوقت عصائے در دست میدارند و بحضرت امام المحدثین میفرمایند کہ ای عبد العزیز این عصا را

بستان و بر در مسجد نشین خلایق برای زیارت می آیند حال ہر کہ زیش را عرض دار ہر کرا اجازت

بخشم بگذار جناب امام المحدثین بموجب فرمودہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم عصا گرفتہ بر در

مسجد نشستند و خلایق موفور و ہنگامہ از ہر طرف ہجوم آوردہ ایستادہ اند می طلبیدند امام المحدثین

بخدمت سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم رفتہ حال ہر کس معروض میدارند و بموجب حکم شریف گروہی را

میگذارند و گروہی را باز میدارند صبح گاہان امام المحدثین بملاقات حضرت غلام علی شاہ کہ از اجلہ

خلفاء حضرت شمس الدین شہید کہ مشہور بہ میرزا مظہر مرحوم اند رفتہ این رؤیا بیان نمودہ

تعبیرش خواستند سید علیہ الرحمۃ بپاسخ گفتند کہ طرفہ ماجرا و عجب حالتیست کہ صاحب یوسف

۳۶

تو بسر امر رسید گشته راه دیوان عالم گرفتم رجوع به دروازهٔ انتقام رسیدم و دیدم که بوابان مجلس را
نمیگذارند ششدر شده متحیر استادم و برای حصول این ناموس تخیله طول دهم چون بودم که
بیک ناگاه می بینم که حضرت سلطان المشایخ سید السادات رفیع الدرجات نظام الدین اولیا
تشریف آوردند و خواستند که درون محل پرده داخل شوند که بعنقا فریاد برداشتم که ای دستگیر
دستم بگیر و این معتقد دیرینه و خادم کمینه را بوسیله خود دران درگاه عالیجاه فائز و واصل سازند
حضرت سلطان المشایخ باشاره مرا نزد خود طلبیدند و چون متصل ایشان رسیدم مجلس این بوابان
و دربانان مرا مزاحم و معترض نگشتند و چون قریب محل پرده رسیدند پرده دار پرده را برداشت
و من بمعیت و رفاقت آن عالیجناب دران جناب فیض مآب داخل گشتم می بینم که شخصی [illegible]
باجمال بکمال ابهت و جلال بر تخت دیوان خاص نشسته با احدی در ان مکان عالیشان خبر نمی
آید من خاکسار خایف و لرزان و هراسان عقب سلطان المشایخ استاده چشم بر چهره شریف
منظر لطیف صاحب تخت دوخته یارای دم زدن نبود تا آداب و سلام و گفتگوی و کلام چه رسد
درین بودم که چشم وا شده بیدار گشتم نسبت سبب بیعت سلسله عالیه چشتیه و چون این رویای
صادقه و خواب عجیبه بر علما ظاهر کرد که سر تر قشر بودند و از مغز معنی جاهل مطلق و عاری محض و بیخبر
یکباره زبان باستهزا و تمسخر بر کشادند و جاهلی که از سر بیداد بود بیداد عذر برین هم اکتفا
نکرده دفعتاً هجوم و ازدحام نموده بجناب فیض مآب حضرت امام المحدثین رفته عرض داشتند که
تمیندار شد شاه جناب مولانا عبدالحی صاحب بیعت برادر زاده حضور مرید سید احمد صاحب که
اصلاً و مطلقاً از علم ظاهر مساسی و از کتاب و سنت احساسی نمیدارند مرید گشته [illegible]

ربانی لفظ س مراد حجاب با دلیل بر عدم رویت حق سبحانه تعالیٰ گمان کرده اند چنین دلیل صحیح
نیست چه اگر رویت او سبحانه خصوصاً رویت حیوان ناطق که عبارت از انسانست بدون حجاب
اشباح و هیاکل اصلاً و مطلقاً ممکن نیست بلکه من قبیل محالات است باید دانست که بدون
همین اشباح و هیاکل ماهیت معنون ماهیت انسانی که حیوان ناطق است باید فهمید اشباح
و هیاکل ایشان از عین ذات ایشان نباید دانست بنا بر آن متکلمین اهل سنه هیاکل و اشباح
ذات او که عبارت از ماهیت اوست بوی مضاف سازند و منسوب کنند چون بیت زید
زیرا که بعد انتقال روح میگویند که این لاشهٔ بیجاست از بجا طرحنا معلوم شد که زید دیگر
است و لاشهٔ او شی دیگر چون این تقریر دلپذیر که از خوزجی ایشان بحیز تحریر و تقریر درآمد
فرح صلاح معترضین گردید برخی از ایشان که با انصاف بهره داشتند و سعادت ازلی
نصیب ایشان بود توبه و استغفار لب کشاده در ربقهٔ بیعت سید المجاهدین رفتهٔ خود را
مزین و مجلا ساختند و بعضی از ایشان که بخمیر ما جهل و ضلالات مخمر بودند مهر سکوت بر لب نهادند
در زاویهٔ خمول با اختفا متواری و محجوب گشتند بیت سعدی شیرازی علیه الرحمة حسب حال ایشانست
بیت گر نبیند بروز شپره چشم ، چشمهٔ آفتاب را چه گناه ، بعد انعقاد عقد بیعت اکثر علمای علم
علم شهرت آن آفتاب عالمگیر در قصبات و قریات حوالی دار الخلافه مرتفع گشت بلکه بر فلک گشت
و از طرف خلایق بسیار رو مردم بیشمار که اکثر علماء و فضلا بودند مثل مولانا وحید الدین و حکیم
مغیث الدین و حافظ معین الدین با جمیع فرزندان خود و مولوی محمد یوسف نبیرهٔ حضرت
شاه اهل الله برادر شاه ولی الله محدث با جمیع اقربا و عشایر خویش از موضع پهلت رسیده

یا کر حسن المجتبیٰ با حسن و خلق — شمع بزم آرای ابرار آمده
خلق را سوی شهادت رهنمون — چون حسین این نور ابصار آمده
همچو زین العابدین آن شاه دین — عابدان را میر و سردار آمده
همچو باقر بحر ذخار علوم — بهر تلمیذان نمودار آمده
سید احمد جعفر است آن جعفر است — هر که زین جعفر بانکار آمده
کاظم الغیظ است موسی زمان — هالک فرعون اشرار آمده
هم تقی و هم نقی هست آن امام — وارث ابرار و اخیار آمده
جمع لشکرها نمود او عسکریست — بهر جند الله چه سردار آمده
مهدی وقتش اگر خوانم رواست — کفر و بدعت زو نگونسار آمده
عروة الوثقیٰ ست رو دستش بگیر — زانکه دستش دست جبار آمده
پنج شاخه مشعل است آن دست او — رهبرم اندر شب تار آمده
کور مادرزاد را از وی چه سود — چشم او زین نور بیکار آمده
احمد ثم والشد عبد القادر است — کان معین دین مختار آمده
بختیار اوست قطب الدین اوست — کان فرید دهر و اعصار آمده
اوست سلطان المشائخ لاکلام — چون نظام الدین دین دار آمده
صابر و شاکر نصیر دین حق — این عرفان بین شکر بار آمده
سنت از وی خوش رواجی یافته — بدعت از وی خوار و فی النار آمده

بعید از خلاق گرامی و غربا پروری و مسکین نوازی تخواہد شد چون این کتب و مراسلات
بسیار جمع گشتند آنحضرت بہ ابو ساطت مولانا محمد اسمٰعیل علیہ الرحمۃ والرضوان بخدمت
امام المحدثین فرستادہ استشارہ و اجازت جستند حضرت امام المحدثین خندان و فرحان
دستاری سیاہ و پیرہنی سفید کہ ملبوس خاص بود از دست مبارک الباس ساختہ رخصت
فرمودند اول بقصبہ پہلت کہ اکثر عشائر و اولاد حضرت شاہ ولی اللہ و شاہ اہل اللہ
قدس سرہما در انجا سکونت میداشتند تشریف آوردند و صغیر و کبیر و برنا و پیر جمیع متعلق
و ذریات و نساء و جواری و خدم و عبید بشرف بیعت مشرف شدہ از بدعات و رسمیات
قدیمہ یکبار دست بردا شتہ روش سنت سنیہ اختیار نمودہ ہمہ یا مجتمع شدہ عہد و
پیمان شدید با ایمان غلیظہ بدین مضمون نمودند کہ ہر کہ از برادران ما از بیعت امام المجاہدین
دست ندہد و از رسمیات قدیمہ کہ از بدعات شنیعہ مخالف سنت سنیہ است تائب نیز
نشود در مقاطعہ وی ترک تمامیہ اگر چہ اقرب باشد ترک مواخات و قطع مناکحات و حضور در
موت و حیات و مرض و تعزیت باید دانست چون این معاملہ فیما بینہم وقوع یافت کلہم منقاد
و مطیع گشتہ دست بہ بیعت شریف در دادند و ہر کس حسب مقدور خود بمہمانداری آن
مہمان عزیز حضوری و ظہوری کردند و ہفتہ نگذشتہ بود کہ اکثر اشخاص متعلقان
قصبہ مع عرایض و مکاتیب بطلب سید المجاہدین رسیدہ باعث تکلیف قدم رنجہ فرمودن
با ماکن و مساکن خود ہا شدہ از ین قصبہ نہضت کنانیدند ہمین و تیرہ در مظفر آباد
و لہاری و سہار نپور و کندھلہ تا رام پور و بانس بریلی و شاہجہانپور و شاہ آباد

ایشان بالسنین کثیره منقضی شده بود در رونق افزای قصبهٔ بریلی که مسکن مألوف و موطن
آبا و اجداد است شده تشنگان تیه فراق را آب زلال ملاقات خود سیراب و کامیاب
ساختند درین دوره سیر با آنکه زیاده از هفتاد کس همراه رکاب آن عالیجناب بودند
گاهی صد و گاهی دو صد در هر منزل و مقام مجتمع شده دو سه روز بعد بیعت
کردن همراه میماندند و یومیه مبالغ نذر گاهی هشت و گاهی هفت روپیه می آمد که خوراک
این جم غفیر و انبوه کثیر میشد با آنکه در انوقت در اکثر مواضع اقلیم هندوستان بلای
قحط و غلای بشدت بود و نرخ انبار غله خصوص و نفیس بیک روپیه می ارزید بنا بر علیه جمیع
مریدی مولوی محمد یوسف صاحب که داروغهٔ حضور پر نور بودند همه را یک جنس طعام بحکم آن
عالیمقام از بازار خریده حوالهٔ والیان خاص میفرمودند و حکم حضرت بر ایشان بتاکید در
اول روز شده بود که همه طعام یکجا پخته از دیگها آورده در تغار باید ساخت و چادری
بران باید انداخت بر سر تغار لقمه بکف کافی خود جمیع طعام را مساس کرده دعای
نبوی علیه التحیة والسلام اللهم زد فیه و بارک فیه که در اکثر احادیث صحیحه روایت
قرائت فرموده میفرمودند که بعد ساعتی طعام علی السویه بهر صغیر و کبیر تقسیم باید نمود
اکثر اوقات طعام باقی میماند و حیاناً بهمه میرسید و باقی نمی ماند و هر بامداد و شام صبح و مسا مضمون
مصرع خواجه نظامی گنجوی صادق برای این جماعه میبودند مصرع ع فراخی بود دعوت تنگ راه
و در حین نزول اجلال آن مایهٔ فضل و کمال در بریلی اگرچه آن انبوه بود همین هفتاد
چند نفر که رفیق آن رشد شفیق بودند قریب پانزده شانزده از نسا و ذراری و علیه

وقت سید المجاہدین با چند کس جا سید اشتند حاضر شدم چون متصل مجلس شریف رسیدم و آواز
حضرت شنیدم گفتم یاران حال چیست حضرت مولانا محمد اسمعیل شهید فرمودند کاینجا تجلی بیرنگی شد الا
هم تماشا کن دست حضرت دستم گرفته بجنب شریف خویش جا داده فرمودند که بنشین و در آن وقت
حال مجلس نوعی یافتم که ابواب سرور و شادمانی بر ایشان کشوده گشته از غم و اندوه زمانه
محض بیخبر و غافل اند چون نشستم گریان شده دامن شریف بدست گرفته عرض کردم که درین وقت
با اطفال خورد سال و تمامی نسا در حال بیچ بنده نوعی شدت جوع است که از بیانش حی بیان
مقال قاصر و لال جناب که کوه وقار و طود و تحمل اضطبار و توکل اند ازین محن و غموم و آلام
هجوم را گوارا میفرمایند چون رقبه یایان که ازین زیور معطل عاریست احتمال این اثقال
طاقت نمیدارد خدا را بحق قرابتی که میان ما و شماست تیر دعا از کمان همت والا بر کشاد
دو سه روز این بار بطرف شود و قوت لایموت مایان درین بی اسبابی که ابواب علایق
و اسباب من کل الوجوه مسدود و موقوف است بهم رسد خندان خندان بطرف جمیع یاران
مخاطب شده ارشاد کردند که برای انجاح مطالب این خود رفته که بی اختیار است بجناب مجیب
الدعوات مسئلت نمایند یاران موافق فرموده آن عالیجناب بکمال تضرع و زاری
و خاکساری بجناب حضرت باری جل عظمته دعا و مسائل شدند که تا از ساعت نجومی نگذشته
بود که نقاب سحاب از روی جهان آرای عروس ماهتاب بر افتاد و تمام ساحت
فلک چون دل عارفان خدا دوست مصفا و منور گردید و بر رونمائی آن عروس پرده
نشین لآلی آبدار ثوابت و سیاره از هر گوشه و کنار چادر پادر فلک و واز نثار ساخت

بنده را که دور از محفل شریف نشسته بود طلبیده نقود نذر در راه بدستم داده فرمودند که ای صبی
بگیر بنده بخدمت معروض داشت که ازین سنگها چه کشاید ما که طالب طعام هستیم هرچند که این
نقود سبب وصول رزق است اما رزق نمی باشد حضرت بیک کس دو سه روپیه داده بطرف
بازار فرستاده دو سه کس را با وی همراه کرده باتباع کهچرهی امر فرمودند قصه کوتاه بعون
وقت کهچرهی از بازار آورده طیار کنانیده بصغیر وکبیر تقسیم فرمودند بامدادان چون
بمحفل شریف مستعد گشتم حضرت خندان شده گوشم مالیدند و فرمودند که اکنون اشتهای
... بیداری عرض کردم که تا یک هفته از قوت لایموت مع جمیع یاران فارغ البال
هستیم حضرت ارشاد فرمودند که ای بیست همت بمعاشه این نقود مدت یک هفته چیست ما
تمام عمر برزاقی رزاق مطلق خود نوعی اعتماد و اعتقاد داریم که اگر در فیافی ریگستان سنده
و بوادی عرب که اصلاً و مطلقاً آب و دانه در آنجا مفقود و سبب با جمیع ساکنان هفت اقلیم
نزول گردیم زیاده از آبادانی و ویران ویرانی باحسن وجوه مهیا و موجود خواهد گردانید
آخر الامر چون دران قحط سالی نوبت کارد باستخوان رسید حضرت در اول بامداد بار جامه
کرباس و رشته و سوزن گرفته بر سقف مسجد جدید خویش تشریف برده کیسه از دست مبارک
خود دوخته بعد انقضای نصف النهار زیر تشریف آورده حواله مولوی محمد یوسف علیه
الرحمه نموده ارشاد فرمودند که این کیسه را با خود دارید و هر نقدیکه بهم رسد درین باید نهاد
و از تعداد و حسابش اجتناب تمام باید نمود هر قدر که بصرف منظور باشد ازین خرج باید کرد
بارها مولوی محمد یوسف علیه الرحمه از اهل الناس میگفتند که از مدت دو سه سال هرچند

سید المجاهدین در جواب مستدعیان فرمودند که حضرت جد امجدم این دعا بنا بر آن کرده اند که
اولاد ایشان پا از جادهٔ شریعت بیرون نگذارد و بسبب اختلاط دنیا و دنیاداران مورد
عتاب الهی و مهبط غضب نامتناهی نگردد و قول سعدی یاد نداریدکه پدر را عسل بسیار است
اما پسر گرمی دار است اگر کلهم مجتمع شده عهود و مواثیق بدین معنی موکد کنند که گرد
ارباب ضلال و رسومات اهل بدعت که موجب عذاب و نکال است پیرامون نباشیم و از افعال
ماضیه توبه و استغفار نمائیم البته این معنی از قوت بفعل خواهد رسید و نخلستان مرادتان
بارور خواهد گردید همه قبول کردند آن مقتدای عصر بعد از آن که از حصر برقد مقدس جد
امجد خویش چند ساعت تشریف برده مخاطب بسا کنان شده ارشاد کردند که بجناب باری
انجاح مرام شما مناجات میکنم شما آمین کنید بالآخر همین کردند و در سال منقضی نشده بود که اکثر ایشان
بکمال نظم تکفیر و تشکیل امور گردید که ... تمام بجا ... بعضی ... جاگیر گردیده بمراد خویش
کامیاب گشتند ذکر رویای صادقه سید المجاهدین و نمودن نکاح ثانی
در آن ایام شبی سید المجاهدین بخواب دیدند که گویا ستاره بیرم است و اکثر مردمان عزم
و اراده حمل آن میکنند ثقیل آن طاقت برداشتن آن نمی آرند و درانجا نوجه سید
محمد اسحق مغفور و مرحوم که تذکرهٔ ایشان در اوراق سابق گذشت هم حاضر اند سید
المجاهدین بفراغت و لجاجت تمام بآن محترم گفتند که بیائید من و شما شریک شده
این ستاره را برداریم و بخانه آریم و تمتع از آن برگیریم آن مخدوم منتظر نقل آن
ازین امر ابا و انکار نمودند و چون سماجت سید المجاهدین از حد و غایت گذشت

درحیات دو قسم است حیات روحی وحیات جسمانی وطعام دنیوی سبب حیات دنیوی وهمچنین
ومعنی حیات اخروی است واتباع سنت که طعام روحانی است سبب حیات اخروی است
پس بدانید وآگاه باشید که بعضی احکام الهی که منصوص قرآن ومرسوم دیار سید الانس
والجان است اهل دیار ما که هندوستان است خصوصاً شرفا ونجبا از اهل غافل بوده از
سخط الهی نهایت جاهل ودر بحر گشته تا که بترک نموده بلکه فاعل وعامل آن را معیوب و
مطعون انگاشته رسومات هندیه را پیش نهاد خاطر ساخته در تیه ضلالت سرگردان
گشته بلقلم روبراه می زنند ومنافع ومضار آنرا با آنکه مملو ومشحون از حکمت بالغه
است برابر خس نمی شمارند منجمله آن متروک نمودن نکاح ثانی برای بیوگان که مضمون
آیت کریمه است وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
الی اخره انشاء الله تعالی وبحوله وقوته اجراء این امر اول بر خود واهل بیت
خود میکنم اگر بفضل او سبحانه شاهد این مطلب وعروس زیبا نگار این مقصد از احتجاب
قوت سند آرائی ظهور و بروز خواهد گردید وبفضل خواهد رسید آن زمان مقلدین را ملحوظ
خواهم ساخت الحال بدیگری تکلیف نمیشوم تا در وعید اتأمرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم داخل وشامل نگردم این کلام با نجام رسانیده داخل دولتخانه
خاص گشته باحضار مخدرات خود ومستورات عشائر وقبائل خویش که بشرف بیعت
جناب فیض مآب معقود بودند امر انفاذ یافت مامورین حسب الامر کار فرموده بمحفل
حضور مجتمع گشتند از وقت اشراق تا وقت زوال حاضرین را از مواعظ چند و

حضرت خواجه کائنات علیه السلام والصلوٰة منتهی دعا باید میشود حیف و هزار افسوس نمی
دانند که امهات المومنین علیهم اجمعین سوای جناب صدیقه علیهم الرضوان همه ثیبه بودند
که بشرف همبستری خواجه کائنات مشرف گشته اند باستماع این کلمات طیبات جمیع مخدرات
یکسره مهر سکوت بر لب نهاده بخانهای خود رفتند روز دیگر باز باحضار آنها حکم نفاذ
یافت بجمیع ایشان عموماً و بخاله شریفه خود خصوصاً که عمه حضرت سید محمد اسحق بودند
بکمال ضراعت و لجاجت و غایت انکساری و سماجت معروض داشتند که بخدمت آن
مخدره قباب عصمت رفته متفق اللفظ والمعنی شده در باب نکاح و تزویج با من
باقصی الغایت فهمانیده دقیقه از دقایق فهمایش فرو نگذارند و این همای اوج شرف
و عفت را در دام آرند هر یک از شما روشن و هویداست که تعمیل این عمل بهای خطوط
نفسانی نیست اهلیه جلیله جلیله من بزیور حسن و جمال آراسته و بحلیه تقا و عصمت پیراسته
بلکه برای اجرای سنت سنیه و انهدام قوایم بدعت نا مرضیه رسوم هندیه است همه احباب
فرموده عمل نموده در باب انحلال این عقده مالاینحل غایت سعی و کوشش بکار برده
ره بجای نبردند مدت دو سه ماه در ساحت این مدعا مرکب سعی و کوشش بکار برده
جولان دادند عاقبت الامر عروس مقصود را بمنصه ظهور و بروز بجلوه در آوردند
روزیکه سید المجاهدین را این آرزو حاصل شد کلاه افتخار بفرق چرخ دوار و
عرش کبار رسانیده در جامه نمی گنجیدند روز سیوم از این طوی مطلعی دو سه مفتیان
چابک دست بلاغت نشان از طلبه داشته مناشیر کثیره بمضمون واحد که مسودات

آن وزیر اعظم دریای جود — دایما غمخوار خویش می نمود

رشک ابر بهمن آمد چون کفش — داد جاگیرش مزید از صد نفش

هم بنقد وجنس شادش داشتے — همچو سید مرشدش پنداشتے

نذر در عیدین میداوش مدام — روز و شب میداشتی شادش مدام

ناگهان در شهر ٹونک آمد وبا — آن شهیده نیز از حکم قضا

یک شب دیگر وزیر بیماری کشید — بعد از آن جام شهادت را چشید

گفت پیغمبر که هر کو در وبا — مُرد می یابد شهادت از خدا

گفتم این اجمال تفصیلش شنو — استقامتهاے بی قیدش شنو

طاقتش چون طاق شد در مرض — شد هویدا یک بیک آثار فوت

گاه بیهوش و گهے باهوش بود — لیک ذکر تهلیلش در جوش بود

در سبب نفتیش اوقات صلوات — می نمود آن مقتداے محسنات

گر کسے گفتی که هان وقت نماز — آمد اینک زود تر تحریمه ساز

او تیمم ساختے از تکیه گاه — آمدی اندر نماز آن دین پناه

استقامت را همی نازم که بود — تا دم آخر سرش وقف سجود

کلمه گویان وقت نصف لیل بود — کان عفیفه از جهان رحلت نمود

چون بخیر و خوبیش شد خاتمه — شد بجنت همنشین فاطمه

قصه کوته بعد صد رنج و ملال — خواستم از طبع خود تاریخ سال

کون و مکان عالیشان با شان خاقانی علمو کرامات آن با سید ابوالمعالی بیرون و ذکر مخاصمه شیعیان صورت جنت تا ابد مقرون بود [illegible]

بعد مدت شهر لاهور [illegible] شده و در تفصیل [illegible] سید ابوالمعالی [illegible] ابراهیم غزنوی [illegible] تا الان [illegible]

[illegible]

امارت خود متمکن گشتند اهالی هر محله برای طلب معاش بذیل مجتهد مذکور متعلق گردیدند

یک قلم صغیر و کبیر برنا و پیر بر مساعی صدر و پنجاه و سی و چهل بیگه اراضی مذهب قدیمه صحیحه

خود به مذهب باطله تبدیل دادند و ابواب خسران دنیا و آخرت بروی خود کشادند و غلو

تعصب در ان گروه خسران پژوه بیشتر از بیشتر پیدا شد بعنایتیکه مخالف مذهب رشته

برادری را قاطبة انقطاع نموده معاند یکدیگر شدند طرفه ماجراست که آن زمین فیض

آگین را اگر نمونه کم معظم گویم رواست جهت آنکه سید المجاهدین بتحقیق که خلیفه و وارث

سید المرسلین است از آن زمین برخاسته و بحکم آیت وکذلک جعلنا لکل

نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا ونصیرا مجتهد ایشان دلیل راه گم

که تخم رفض و شیعه گری که در باغ بهشت بهار هندوستان ریخته بشد و راثت ابو جهل بعض

و عقبه و شیبه گشته هم از انجا پیدا شده و چون شهرت سید المجاهدین خورشید وار اکناف

اطراف اقلیم هندوستان را با نوار هدایت و ارشاد روشن و مستنیر نموده دیدند و شنیدند که

از هر چهار جانب خلایق بیشمار خصوصا علما و فضلا و سادات و نجبا احرام انقیاد ملازمت

بسته از منهل فیوضات سیراب و کامیاب گردیده بعضی رفاقت اختیار نموده و بعضی مراجعت

وطن کرده میروند آن مجتهد مع اتباع و اشیاع خویش خفاش وار از این انوار محروم و

بی نصیب گشته انگشت وار بر نقل بغض و حسدی طبیده جز این چاره ندید که با اخوان و

اتباع که ساکن قصبه مذکور بودند بتاکید تمام و تقید مالا کلام ارقام نمود که در این محرم

هر گونه در محله سنیان چنان شورش باید انگیخت بلکه خون دو سه کس باید ریخت بالتفصیل

حضرت سید المجاهدین در جواب برادران طوخان بازراه شفقت و عنایت پیغام دادند که زخمهای
مبتدعین مضلین را در محله خویش آمدن ندهند از شام گاه روز موعود انشاء الله او دود
با مخلصان و تابعان خویش از اینجا اشخاص نموده برای شراکت شمایان خواهم رسید و از
عنفوان شباب تا این وقت که از خدای عز و جل بحسن الاوقات جهاد و قتال فی سبیل الله
درخواست میدارم از قوت بفعل خواهم آورد چون این آوازه اهالی بریلی و ساکنین
قلعه آن مکان و افغانان جهلن آباد که اکثر مریدان آبای آنجناب بودند بگوش ایشان
رسید وقت عصر که فردای آن نهضت مقرر بود بر آستان فیض نشان آن سید عالیشان مکمل
و مسلح گردیده برفاقت پیوستند نماز عشا در قصبه ای بریلی ادا فرموده آن عالی تبار با رفقاء
جان نثار که اکثر پیاده و بعضی سوار بودند روانه نصیر آباد گشتند قبل از دمیدن صبح مخالفین
در طیاری نشان و علم و غیره آلات بدعات و لهو و خرافات و پوشیدن سلاح و در درخواست
اعوان و انصار مشغول و مشعوف و بیچاره سنیان از اعانت و امداد سید المجاهدین نومید شده
دست از جان شسته و تودیع خانمان و زن و بچگان نموده هر یک با قربای خویش وصیت
کرده بعد غسل و وضو سلاح پوشیده بر در خانهای خود با مناجات و دعا نشستند و مستورات
مخالفین بر بام خانهای خود در کمال فرحت و سرور کلمه با بانگ بلند تبره گویان و از
ضرایح کاذبه که فی الحقیقت صنام است اعانت و نصرت جویان و همچنین مخدرات و
پرده نشینان سنیان بر مصلاهای خود نشسته بعد ادای رکعتین سبحه در دست گرفته بدرگاه
غیاث المستغیثین و کاشف کرب المکروبین بکمال تضرع و زاری و خضوع و انکساری

ہمچنین دیگرین باوقار تمام رونق افروز قصبہ شدہ اول مسجد جامع تشریف آوردہ بجا

بدوگانہ تحیۃ المسجد مشغول شدند بعد ادای نماز در صحن مسجد کہ گویا برزخ بین سنی و شیعہ

است ہمان طور مسلح و مکمل نشستہ اولاً تمام ہمراہیان را فراہم نمودہ بتاکید و مبالغہ ارشاد کردند

کہ برادران بر شما واجب و لازم است کہ دست تطاول بر ہیچکس دراز نکردہ پا از دائرہ

اعتدال بیرون نہید و اگر مخالفین بر شما نوعی تعدی نمایند بدون اجازت ما مجادلہ

و مقاتلہ تن در ندہید بعد ساعتی بزبانی شخصی مسن و معتبر پیش رئیسان مخالفین پیغام

فرستادند کہ یک یک کس از ہر محلہ اگر بملاقات ما کہ مہمانیم آیند بعید از برادر پروری

نخواہد شد و اگر مضایقہ نمایند اجازت دہند کہ بخدمت شمایان مسرت و شادمانی حاصل

کنم چون رسول برای ابلاغ رسالت پیش رسل الیہم رفت مانند کفار فجار کہ منکر رسولان شدند

بشنیدن پیغام برآشفتند و بپاسخ چنین لب کشادند کہ ما ازان خارجی بگوئید کہ ما از

عین تعزیہ داری ائمۂ اطہار خارج و مانع شدند اینک چند تعزیہ و علم گرفتہ حسین حسین

حسن گویان راہی دارالسلطنت میگردیم و بوساطت مجتہد لوای این فریاد و الغیاث

تا سلطان وقت رسانیدہ سزای این کردار ناہموار کہ یزید نابکار ہم نکردہ در آغوش شما و

آخوان و انصار شما نوعی خواہم نہاد کہ اثر آن تا بدالمن قیامت خواہد رسید و عبرت آن بر

دیگر خوارج خواہد ماند بعد استماع این ہزیانات و ترہات واویلا و واحسینا بلند کردہ دستارہا

از سر انداختہ و چادرہا بر کفنی نمودہ دو سہ علم و تعزیہ خفیفہ سبکبار برداشتہ راہ لکھنؤ گرفتند

باقیماندگان را بتاکید گفتند کہ خبردار و آگاہ باشید کہ ہیچکس از لواحق و توابع و رعایا تعزیہ داری

قضا و قدر با این نهج و روز وجه نیز آن عداوت بحدی بهیجان و غیرت داشت که تفصیل آن
اجمال درین محل نهایت اشکال است و چون برچه اینجبرا نایب مذکور ملاحظه نمود ناتش در
روغن افتاد و الواب مراد و عار ز رویش گشاد و چون بر مسند خود آمد فقیر محمد خان و محمود خان
را که برده و سی بود و فقیر محمد خان منجمله مریدان حضرت ایشان بود و غیره خویشیان از نزد
خود طلبیده مامور ساخت که شما هر کس از سواران خویش بسرکردگی آخون زاده که شعیبه آبادی
نموده همراه امداد سید احمد صاحب سیف بسیم و مبلغ دوازده هزار روپیه از خزانه خاص خود
برای خرج همراهیان شما سید هم زود از دو سه پیان با دهیار و انه باید نمود و بگوش
سرگروه مجاهدت که آخونزاده بود پنهانی گفت که به سید احمد از طرف پنهانی پیغام باید داد
که یک قلم روافض را که اعدای شما اند و بعد مدت گیر بر ایشان دست یافته اند در کشتن
و هتک حرمت ایشان دقیقه از دقایق غرو نباید گذاشت درین باب اصلا و مطلقا
از طرف من و غیب من هیچ خوف و هراس نباید داشت هر قدر که خرج منظور باشد
از آخونزاده باید گرفت من هر گونه متکفل و وکیل شما هستیم مقصد و مطلب مراد طلبی
نواب صاحب موصوف در آنوقت آن بود که در جاگیر بیگم فتنه و فساد بر پا خواهد شد
این خبر با نگریز خواهد رسید و شکوه این فتنه از بادشاه وقت خواهند نمود و بادشاه تدبیر شرش
از من خواهد پرسید و من بپاسخ آن عرض خواهم کرد که جز این تدبیر نیست که جاگیر
بیگم را ضبط نمایند و عوض آن نقدی مقرر فرمایند و قبل از رسیدن آخونزاده
که در تفحص آن یک هفته منقضی گشت و احوال پیغام معتمد الدوله که بسید احمد

در مجلس شریف وقت خوردن طعام شیخ حاضر بود عجب گونه معامله رو نمود که سید الحاج حسن
قدری از آن طعام گرفته از دست مبارک خویش صحنکی پر کرده بر طاق مسجد نهادند و
حاضرین را اجازت خوردن داده خود دیگر نشستند که شما یان بخورید و ما را عذری
داریم بعد دو سه ساعت این بخش خود را تناول خواهیم نمود مردمان حسب فرموده
عمل نموده طعام تقسیم کرده بخانهای خود رفتند بعد از گشت بسیر مولوی عبدالباسط تاجیکی
با انبوه کثیر در محفل آن روشن ضمیر حاضر آمدند و معروض داشتند که ای حضرت در حق من
دعا نمایند که ادای حرف قاف از زبانم با حسن وجوه میسر گردد حضرت ارشاد کردند
که مولانا ادای حرف قاف عجب است که از زبان شما صاف بر نمی آید و با آنکه از
مدت بسیار و سالهای دراز با من صحبت دارید این معنی بر من منکشف نیست پیش من
بالفاظیکه در وی قاف است متکلم باید شد مولوی مسطور چند الفاظ که بجز و در وسط وی
آن حرف قاف بود بر زبان راندند گاهی کاف عجمی و گاهی کاف عربی بجای وی میگفتند
بیچگونه ادای آن میسر گشت حضرت آن طعام حصه خود را طلبیده پیش خود نهادند
و برای دعا اول دست خود کشاده با آمین حاضرین را ارشاد فرمودند چون از دعا
فارغ گشتند بمولوی مسطور امر کردند که بیا با من طعام بخور انشاء الله تعالی در اثنای خوردن
طعام مرادت حاصل خواهد گردید نصف طعام تناول نکرده بودند که حرف قاف از لب
ایشان باحسن الوجوه ادا گردید آمدم بر اصل قصه که آخوندزاده مذکور با افواج پیاده و
سوار بر جناح استعجال شتافته قدمبوسی جناب والا دریافته در اول مجلس شریف بیعت حاصل

با سید عالیجناب و بهر گونه مصالحه نمودن از سنیان عموماً و از ان قدوة الامجاد خصوصاً
بکمال تقید امر نموده بهار از دو دو شتاب بخصت نصیر آباد ساخت حاصل کلام چون
سنتیشان بجهت قهقری نموده وقت رفتن آه و ناله کاذبه بود و وقت رجعت با اعلان
و بلای نالهای صادقه مبتلا شده بخانه خود با سید غیر رسیدن آخوند زاده بهمراهان
خانهای ایشان بسزاولی غلاظ و شداد بکمال جبر و توبیخ پیش خود طلب داشته با آنان
سوکنده از انها گفت که حکم حضور پرنور در بارهٔ تان که مصدر فتنه و فتور اند چنان
صدور یافته که ایشان از احوال سنیان باید ساخت و شما گوسپندان اند بچنگال شیران
باید انداخت اگر مصالحه کنند ایشان دانند و اگر مقابله نمایند می توانند بعد اختتام این
کلام رئیس خسیس آنها را پیش سید عالیمقام فرستاد ایشان گریان و نالان واویلا
کنان بکمال زبونی و خواری و تضرع و زاری یکبار بپای فلک سای افتادند
و گفتند که ای برادر پرور کرم گستر ما یان حیران و مضطر تائب و مستغفر از افعال
شنیعه خود با بخدمت تو رسیدیم خدا را دست ما یان بگیر و عذر ما بپذیر آنوارث انبیاء
کرام و خلاصه اولاد ختم المرسلین علیه السلام بحمیده خصیه عفو و رحمت را کار فرموده از
خطا و جرایم ایشان گذشته بکلمه لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو
ارحم الراحمین لب کشاده بر کیه المعانقه و مصافحه نواخته فرمودند که خیر شما
درانست که بر مکان دار الندوه خود خر با وار مجتمع گشته باز نامه ازین امر شنیع و فعال
قبیح که از شما سر زد شود و مواجب خود و مزین و مجل گرانده و مهر قاضی و مفتی بر ثبت

مرحوم بالعزم لکهنؤ نموده با مولانا عبدالحی و مولوی اسمعیل شهید مع دیگر همراهیان که قصد و حضار
نمو بودند بلکهنؤ رسیده بر شبیه حضرت شاه پیر محمد رحمة الله علیه متصل حظیره آن مرحوم و مغفور در مکانی
که از بنا برشاد مسطور برای آن امام انام تجویز کرده بودند رحل اقامت انداختند و دران
ایام مبارک ازدحام خلایق بیشمار که اکثر ایشان سادات عظام و فضلای کرام بودند بشرف
بیعت کامیاب دنیا و آخرت گشتند چون روز جمعه سید با سید استماع وعظ و تذکیر خلایق
کثیر از برنا و پیر از وقت رسیدن طلوع فجر صبح تا زوال آفتاب دران مکان وسیع
نوعی اجتماع نمودند که یادا از روز حشر میداد چون آن مکان اکتفا نکرد بر بام خانها و
در و دیوارها انبوه نمودند غرض عجب حشر و انبوه مجتمع شده بود که تا ز قلمرو میان میدان
هجوم عموم تاب یکقدم برداشتن نمیداد و چون از ادای نماز جمعه فارغ شدند علما و عزتی که
کرد بسیط زمین کس را عدیل خویش نمی پنداشتند و اکثر علمای شیعه که تلامذه مجتهد مذکور بوده
با راده الزام و اعتراض متصل آن امام همام و خلفاء ذوی الکرام هر گونه بگشایش کلام
رسیده و جا و مقام ساختند سید المجاهدین مولانا عبدالحی را برای بیان نمودن آیت از
آیات قرآن مجید ارشاد نمودند مولانا مرحوم در تفسیر این آیت وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمت ان لا اله الا انت
سبحانک الآیة نوعی لب بمعنی آن کشادند و داد تفسیر بیان دادند که عوام را که
می رسد فضلای فریقین انگشت حیرت بر لب نهاده بعد اتمام و اختتام کلام بلاغت انجام
با هم گفتند که علم این علامه دهر و فرید عصر ضعف مضاعف ما یانست بلکه حق حقیق

خود متوجه گشتند آنحضرت بمجرد توجه ایشان اجازت فرمودند مولانا عبد الحی صاحب تمام تحدیث
را که الایمان بضعة و سبعون شعبا اصلها لا اله الا الله و فرعها فلان
و فلان و آخرها اماطة الاذی عن الطریق بنوعی تشریح و تفسیر فرموده که عالم
و جاهل آن محفل انگشت حیرت بر دهان نهاده صد تحسین و آفرین از هر گوشه و کنار برخاست
آخرش بعد اطعام طعام بهزار روپیه نذر نموده رخصت فرمودند جناب فیض مآب دو سه
مقام بلکهنو کرده درین اثنا خلایق بیشمار از قسم حرفه و نجبا بشرف بیعت مشرف گشتند انگاه
بفیض خانه مسکن خود که رای بریلی بود معاودت فرمودند و چون سکونت خاص که راست
اختصاص بسبب هجوم خلایق که بارادت بیعت خصوصاً نسوان که از چهار طرف هجوم نموده
بودند خانه حضرت نوعی مملو و مشحون گردیده که مزیدی بران متصور نباشد دران ایام
آنحضرت دو سه هفته بخانه فیض آشیانه خود قدم رنجه نکرده عزم شریف به بنا رخانه دیگر از
خشت خام موافق بسنت سنیه حضرت خیر الانام جازم و راسخ گردید بدین اراده آماده
گردیده دو سه بیل و کلند جمع آورده و آماده ساخته کلندی از انها بر دوش مبارک خود گرفته
بر لب مغاکی که در ته آن قدری آب بود رسیده بکندن آن مشغول گشتند بمعاینه این حال
اصحاب آن صاحب کمال بهجوم آورده گفتند که مایان خادمان راسخ جان نثار موجود
احتیاج تکلیف شریف درین مقدمه بجیبت حضرت در جواب آنها فرمودند که وقت بنای
مسجد نبوی آنحضرت صلوة الله و سلام علیه بنفس نفیس خود بر داشتن خشتها و غیره امورات
بنا مشغول و مصروف بودند و صحابه کرام هم بدین عمل شرکت می نمودند باید که شرکت

٥۴

اگر درکب کنند ممکن نیست تدبیرش جز آن نباشد که سرگروه توپخانه را ماموز فرمایند که از گاوان توپ
جمع نموده هر گونه تا مقام معلومه خواهد رسانید هفتاد و یک نفر در آن وقت حاضر بودند با ایشان
مخاطب شده امر کردند که یاران بیایند و بدرگاه مجیب الدعوات مسئلت نمایند که آن بار
گران بدون استعمال از گاوان توپخانه حاکم وقت بحول و قوت الٰهی بمکان مقصود برسد بعد
اتمام دعا مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبدالحی و مولوی ازجماعت برآورده جانب تیغ
آن تنه که بسیار اثقل از سرآن تنه بود داستاده کردند و تمام گروه را بجانب سرش فرستادند و
امر کردند که یکباره تکبیر گویان غلطانید و غلطان غلطان تا بجایش رسانند طرفه آنکه هرچند
که آن گروه کثیر میخواستند که غلطانند جنبشے نشد حضرت ارشاد کردند که دست خود را بر وی زنند
و حضرت مع برسرفیق بدو سه قدم تهقری فرموده تکبیر گویان از هر دو دست شریف و صدمه
ضعیف زور میکردند و آن تنه گز روش میکرد یاران تعجب کنان خندان خندان
بعرض الامیر سانیدند که حضرت برای چه بهانه مارا در ریگی می آویزند و از ما بیچارگان هیچ
نمیشود فقط زور جناب کافیست حضرت بپاسخ میگفتند که زور کنید و غلطانید که این
برکت شما است که معائنه میکنید ما همچون شما یان بنده خاکسار پروردگار هستیم سخن کوتاه
تنه درخت از نیم گروه راه تا بمنزل گاه همچنین رسانیدند و خلایق کثیر از برنا و پیر معائنه
واستماع این کرامت کبیره مبدم مجتمع میگردیدند و میدیدند و در آن وقت بر حضور فیض
گنجور حالت مجذوبانه طاری بود و بعد تعمیر خانه فیض کاشانه اساس مسجد که متصل
تکیه شاه علیم الله صاحب رحمة الله و دیگر در وسط شهر رای بریلی موافق سنت سنیه

عنایت کرده بودند آن مغفوره مرحومه آن نقد متبرک را در جیب نهاده می پنداشتند
که عند الاحتیاج هر قدر که در کار بوده باشد درین موجود خواهد شد وقت حاجت چند بار
چون آن در جیب را گشادند حسب الاحتیاج خود یافتند چنانچه در یکماه براة ستعد مبلغ
هفت روپیه دستیاب گشت اتفاقا در محفل شریف که بنده با حضرت والده ماجده خود با دیگر
عشائر و تبار بجا داشتند تذکره این نقد متبرک که میان آمد اهل مجلس با هم گفتگوی میکردند که
فلان شهر فلان کس بسبب همین نقد متبرک برتبه امارت رسیده و فلان فقیر مستغنی گردیده
باستماع این کلمات که از هر گوشه و کنار مردمان میگفتند آنحضرت بکلمات شکر باری تعالی تر
زبان بودند که یکبار متوجه شده بوالده مرحومه این احقر خطاب کردند که ای همشیره صاحبه
خیال شما چیست والده صاحبه خندان شده بعرض رسانیدند که از حصول آن نقد مبارک
چند بار واقعه عجیبه معامله غریبه معاینه کردم یعنی وقتیکه عند الاحتیاج بدر جیبه آزاد در
نهاده ام میکشایم موافق احتیاج خود از ان می یابم حضرت باستماع اینمعنی بغایت متحیر
گشتند و سر بسجود شکر الهی نهاده بعد ساعتی بر داشته فرمودند که ای صاحبه حال بجایست
که شما اندیشیده اند مگر شما گمان کرده اند که آن یک روپیه دیگر مبلغان خواهد زاد بلکه هر کسی
را که این نقد رسید هم عند الاحتیاج ایزد منان از خارج باطوار گوناگون و بانواع
بوقلمون حاجتی او روا برآرد لیکن بموجب حدیث نبوی که کلام قدسی است
انا عند ظن عبدی بی با شما معامله ساخته اند و باین عزت و کرامت نواخته
اند والده مرحومه میفرمودند که شنیدن این تفسیر و تشریح از ان روز بطوریکه معامله با دیگر

شدند چون موضع ورود این قافله دیه ویران بود بهزار تلاش تنگ دو دوازده خانه
کشاورزان معتاد دون کهچری بهم رسید چون دیگ و لوی کنید هیچ میسر نگشت مگر ده دوازده
سبو چهار خانه کانسگری بمعرض ابتیاع درآمد بناچاری کهچری مذکور دران طبخ گردید
اکنون چه شکل اکجاست و تابها کوشش چاهی که بر وی کج بود صاف کرده و پاک نموده
طعام مطبوخ انداخته با جمیع رفقا تناول نمودند چون ده یازده مقام در بلده الآباد
کردند خلایق کثیر از فقرا و امرا بشرف بیعت مشرف گردیدند درین اثنا مکاتبات بسیار و
خلایق بیشمار از بلده بنارس بطلب آن امام همام بخدمت فایز شدند بنابرین در جوار
قوم بنارس نموده بعد هفت هشت روز بقدوم میمنت لزوم خود خواص اهل بنارس
بنواختند و در مسجد لب سر حل اقامت انداختند مدت یکماه در انجا مقیم ماندند و قریب ده
یازده هزار کس از قسم ذکور و اناث بیعت نمودند در اثنای اقامت این شهر آنحضرت
بجمیع رفقا برای دوام ذکر چه سرًا و چه جهرًا تاکید بلیغ میکردند و همواره میگفتند این شهر
مملو و مشحون از ظلمت کفر و شرک است با انوار ذکر خود را منور کنید یک هفته از اقامت
امام المجاهدین منقضی نشده بود که کشیشان و مغان که عبارت از مرشدان هنود است بطور
مستغیثان بحضور اقدس و اعلا آمدند و گفتند که ای صاحب زودتر ازین شهر تشریف
شوید که در بت و جهان ما که عبارت از ذکر و فکر است فتور تمام و قصور مالا کلام
روداده آنحضرت بملایمت بسیار و بوعظ و تذکیر بیشمار آن گروه فجار را در حلقه کفار
دعوت اسلام نمودند اما چون روز الست قلوب ایشان بختم الهی مختوم بود و سودی

اگر بفضل الله تعالے در امر جهاد و قتال با کفار مشغول شویم از حج مفروض که اصل اصول
دین است محروم و بے نصیب خواهیم ماند و جهاد که منجمله شاخهای اسلام است با اصل موازنه
و مساوات نتوان کرد احوط و احسن همانست که اول حج ادا سازم و آنگاه بجهاد و قتال
پرداز م بدین عزم بالجزم چند منشور لامع النور بنام ساکنان دہلی و پهلت و سهارنپور
مشتمل بر طلب ایشان برای ادای حج نگاشته و مولوی محمد اسمعیل مغفور و مولوی عبد
الحی را که برای آوردن قبایل مامور بود ند حواله نموده رخصت آن نواحی فرمودند
چون این نامه سعادت شمامه با اهالی آن بلدان بوساطت این هر دو سلان فائز گردید
آنها با مغ و عیار و غیره املاک خود فروخته کلهم اجمعون بدار الخلافت شاه جهان آباد
بخدمت آن هر دو خلفای راشدین حاضر گردیدند و هر یک عرایض خود را محتوی بر قبال
سعادت این خیر آل بحضور اقدس و اعلی نگاشته فرستادند درین اثنا مکاتبات
اهالی کانپور و کوڑه جهان آباد و کهجوه و فتح پور و قصبه دلمئو بطلب آن امام همام
بضراعت و التجا تمام فرستادند درین وقت مولف این رساله بقصبه نصیر آباد بود فرمان
سعادت عنوان بمضمون اینکه خود را زود شتاب بقافله ما ملحق کن که اراده سفر کعبه
دارم و واجب سنت بعطا سعادت اکثیر درین دور و سیر وعده کرده است باید که بمجرد وصول
این رقیمه خیر ضمیمه بلا توقف و تسویف روانه این نواحی شوی بمجرد وصول صحیفه کرامت
شمول چون بخدمت والا رسیدم ارشاد فرمودند که بر تو واجب و متحتم است که بعد ادای
نماز فجر تا اشراق و بعد ادای نماز عصر تا مغرب خود را از همنشینی با معارف دعند ربدای

شده و فرنگی بود که بشرف بیعت مستفیض گردید و معتقد بود و بعفته هر روز ضیافت ایشان
میکرد و خانه و مسجد و دو سه کوٹھا وغیره اسباب و املاک که در ملک خود داشت بنظر اشرف آن
گذرانید لیکن آنحضرت بعد جد و جهد بسیار فرمودند که نذر شما قبول کردم از طرف من متعلق
این مکان باشید و از خدمت آینده ها و رونده ها خصوصاً از اصحاب ما یان و از خدمت
ما یان و ضیافت خود آشنا را تا معتقد و را از هیچکس دریغ نباید نمود و در ایام اقامت آنجناب
بوابیض اهل کوره و جهان آباد مع چندکسان برای طلب رسیدند آنحضرت عزم آن
بلده نموده بعقد و میمنت لزوم خود آن شهر را رشک ارم ساختند و خلق کثیر را از بیعت
خود نواختند چون قصبه جهاوان از انجا متصل بود و قاضی آن قصبه مع چند اهالی آنجا
بخدمت رسیده و در سلک مریدان منسلک گردیده برای قدم رنجه فرمودن بکمال سماجت
و لجاجت مستدعی شدند آنحضرت حسب درخواست ایشان روانه قصبه مذکوره گردیده
و در مسجد قاضی مسطور رحل اقامت افگندند و جمیع ساکنان آن قصبه فیضیاب بیعت گشتند

ذکر واردات عجیبه یکی از واردات عجیبه معامله غریب در ایام اقامت این قصبه این
بود که روزی از روزها آنحضرت بعد ادای نماز فجر با هفتاد و یک نفر که منجمله آنها راقم
این رساله است بمراقبه مشغول بودند و بنده بیرون فاصلۀ احدی متصل آن حجره
نیز صحبت جا داشت و تلاوت کلام مجید با شستگی مینمود می بیند که شغلی آنجناب بسبب
اوقات سابق امروز قریب چاشت که هیچگاه معمول نبود کشید و چون وظیفه تلاوت روز
تا آخر رسیده بود و بنده مأمور با شغلی که از ابتدای سفر بود از جا جنبیده متجه حال

بین العالمتین چون تفاوت ولایت و نبوت است مثل آن قریب کفر و منکر این بلا شبه
مبتدع است حاصل کلام بعد دو یک مقام از انجا کوچیده در کجهوه شریف آوردند
آن قصبه فرکش گردیدند یکشب انجا اقامت بود دران شب اکثر شرفا و نجبا و باشندگان
شهر که عبارت از مهتران است شرف بیعت حاصل نمودند بامداد برخاسته راهی فتحپور
گشتند چون دو سه مقام دران شهر نمودند اکثر اهالی شهر بخدمت شریف حاضر گردیده
مرید گشتند در اثنای اقامت این شهر روزی از روزها بوقت مشغولی که بعد عصر
مقرر بود و قریب مغرب سر برداشته باصحاب بشارت دادند و باب زلال شکر از دهان
زبان فیض ترجمان را تر ساخته ارشاد کردند که امروز ایزد متعال مرا بانواع الطاف
و کرامت خویش نواخته و در جمیع اقران ملک اسلاف مرا سرفراز و ممتاز ساخته بنوعیکه ارشاد
شد هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد او را از جمیع مکروه دنیا و آخرت محفوظ و باقسام
رضامندی و انعام خود محظوظ خواهم داشت عرض کردم که ای کریم و رحیم و اسے
اکرم الاکرمین میخواهم که آبا و اجداد مرا بشرف بیعت ما مشرف فرمای تا باین عنایات ممتاز
و مفتخر سازی دو سه روز در انجاح این مرام توقف رو داد و در اثنای توقف از انجا
کوچیده رسیدیم انچه درین ضمن غایت ضراعت و لجاجت و سماجت بود باقصی الغایت بتقدیم
رسانیدم و هیچ دقیقه از دقایق فروتنی و خاکساری فرو نگذاشتم که بیک ناگاه از نسیم
عنایات و الطاف نسیم امیدواری نهال آمال این شکسته بال بوزید یعنی تیر دعا بهدف
اجابت رسید ارشاد گشت که فلان کس را از طرف آبا و اجداد تو وکیل ساختم او را بخوان

خدا از دو ابی ابن کعب تشریف آورده‌اند و بعد سلام بشارت دادند که ای ابن کعب مژده باد ترا که
ایزد متعال مرا امر فرمود که با ابی بن کعب سوره قرآن بخوان ابی ازان حضرت پرسید که آیا حضرت
ایزد متعال تصریحاً نام مرا گرفته است جناب رسول ارشاد کردند آری ابی ابن کعب رضی الله تعالی
عنه از غایت سرور و فور سرور در گریه افتادند و چندان شادمانی دست داد که خونش
شادی مرگ بود مصرع ع از کریمان کارها دشوار نیست + آمدم بر اصل سوانح و نگارش
حالات فیض سمات آنحضرت که اکثر چون مدت یکماه در خانه فیض آشیانه مقیم ماندند و از
اراجبلی و نواحی آن با قبائل و عشایر مقدار دو صد و چهل کس از ذکور و اناث باطفال
و ذراری به نیت حج بحضور والا رسیده بودند و هرکس هرچه از قسم زاد راه همراه داشت پیش
آنحضرت بنهادند و قریب صد کس از نواح بریلی و دلمئو و نصیرآباد و جائس و غیره مجمع گردیده
بخدمت والا رسیدند و قریب چهل کس از برادران آنجناب یعنی فرزندان وحید او کریم
با قبائل و ذراری کمر همت بستند و والده ماجده جامع این رساله مع هر چهار پسر خود
با ازواج و ذریات ایشان کلهم اجمعین رفیق و همطریق گشتند و چون ابتدای این سفر
وسیلة الظفر در حینیکه آفتاب در برج سرطان که عبارت از ماه ساون است جا داشت
قرار یافته بود و عزم آنحضرت از راه تری بسمت مشرق هندوستان که عبارت از
ملک بنگاله است جازم و راسخ گردیده بود روزی از روزها بشرف مجالست مشرف
گردیدم و سلام کرده نشستم که حضرت پرسیدند بگوای طاهر هیچ ارادی عرض کردم
که البته سیادم فرزند وحید او فرمودند که چون سه برادر شما با ازواج و اولاد مع والده

قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً ولا امتا چون کف دست مربی میشود بفاصله
دو سه قدم در تمام زمین هزاران آبیار عمیق یک گز و دو گز مملو از آب زلال صافی بی کدورت
معاینه میشود هاتفی از غیب که شخص امری میشود دو مرة بعد اولی و کرة بعد اخری مجددا
سید به بین که این زمین بر روی آب بسان کشتی است در قبضه مالک و خالق آن اگر
خواهد غرق کند و اگر خواهد نگاه دارد و مضمون آیت کریمه و آیت لهم انا حملنا
ذریتهم فی الفلک المشحون مودی میسازد و بمشاهده این معامله غریب و ملاحظه
این واقعه عجیبه سراسیمه از خواب برخاستم و بحضور اقدس و الا رسیده بعد ادای اسلام
عرض کردم که انشاء الله تعالی بنده مع اهل و عیال رفیق این سفر همایون بهرگونه
خواهد شد جناب فیضمآب خندان خندان مسرور و شادمان دست شریف بر دوش این
نحیف نهاده فرمودند که انکار تو و زود اقرار امروز را سبب و باعث چیست بنده
خواب خود را عرض کرد آنحضرت فرمودند که رهنمو شما یان اگر همچنین تازیانه ادب و مواخذه
نکرده شود رجوع براه راست بدایت متعذر و مشکل گردد بر دو غیبه سفر کن حامل الاهم
سلخ شوال المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بعیت چهار صد کس که اکثر از خیار
ستاهل بود و نماز قصبه رای بریلی عبور دریا سی نموده مقدار یک پاس کاهی تودیع و عزم
بیعت اهالی بریلی وغیره مومان اطراف که با دوم جمع شده بودند توقف شد در آنوقت مرکب
خانان سرکار دولتمدار که مولوی محمد یوسف مرحوم بودند یکصد روپیه قدری زاید
بر آمد سید المجاهدین از دست شریف خود گرفته بفقرای رای بریلی وغیره محرم قسمت

مطلقاً ممکن نیست از ین رنج چه آید ما زین کلید این در نگشاید این نقد را باکن یکی
که درین وقت حاضر اند و در تقسیم اهل چیزی نیافته اند بکسی از شار الیه‌شان بسیار تنگ
باهم قسمت کرده بگیرند و لو بصاحب بموجب امر شریف بجا آوردند آنگاه کلاه مبارک از
سر برداشته بآغوش نهاده دست بدعا گشادند و فرمودند کای کریم کارساز این قدر
مخلوقات را که بمعیت این کمینه ساختی من بیچاره را چاره ساز و لطف خود را با جمیع
بدرقه الطاف و انعام خویش همراه کرده بمنزل مقصود فائز گردان بعد ما ازان جا
روانه گردیدند در اثنار راه دلو که بنده با اهل قافله گاهی سوار و گاه پیاده همراه
میگردید گفتگوی عجیب و مقالات غریب از هر گوشه و کنار می شنید و در جواب یکی ازینها
دم نمی کشید یکی با همدم خود میگفت که ای یار انقدر خرچ همراه دارم تا آن خرچ جز دو سه
منزل کفایت نخواهد کرد او جواب میداد که من خرچ نیز تو باخود ندارم خدا داند که بر من چه خواهد
گذشت دیگری در جواب آن متکلم بانگ میزد و میگفت که از خرچ یکروز دو روز چه جای
گفتگوی و بیانست بنده حیران است که درین شب ساکین و فقرا که داننگی بکف ایشان
نیست چون بمنزل خواهند رسید افطار ایشان از کجا خواهد گردید هر روی متوکلی که
منصب ندیمی با سید المجاهدین میداشت از سماعت گفتار ایشان طیره شده بر ایشان
خطاب کرد که ای هرزه درایان این چه گفتگوی است همین خیال باطل چرا اندم خود را
بدین سفر مبارک بیگذارند که بی مهمانان عالم را که خانه دوست و دشمن فرود می آیند
جا بجا سفره انعام و اکرام میگشاید آه و واویلا شا بصبران را که عموم خود بر آنجا فیض نشانه

٦٣

یکبارگاه دو سوار تیز رفتار از تنگ دره که تقریب پنجاه کس پیاده با ایشان همراه بودند
از دور بهلال آسا نمودار شدند و مسافتی که ما بین ما و ایشان بود قطع نموده بیک
طرفة العین در ان باغ رسیده و پرسیدند که حضرت کجاست دو سه کس اشاره بآنطرف کردند
ایشان بخدمت رسیده بعد تبلیغ سلام و ادای مصافحه و معانقه فائز گردیده بر جان سبزه
نوخیز که رشک سبزهٔ فردوس و خلد برین بود و حضرت بران نشسته بودند بمواجه شریف
باداب تمام سلام نموده نشستند و اول کلامی که ازان دو کس بیان آمد این بود
که بحضرت اول مرا بعقد بیعت مشرف فرمائید و بفحوای آیت کریمه فاحکم بیننا
بالحق قضیه و مناقشه که ما بین ما و ایشانست براستی فیصل کنید بموجب درخواست
آن هر دو کس رقبه ایشان بربقه بیعت مزین و محلی نموده دستهای مبارک برای دعا
در حق ایشان و دیگران که حاضر بودند بر کشودند و مرکب همت در میدان مناجات
الحاجات بجناب قاضی الحاجات جولان داده باقصی الغایت مسکت نمودند بعده بان
هر دو کسان فرمودند که مناقشه و مشاجره که فیما بین هست بیان نمائید چون آن هر دو
برادر حقیقی بودند اول برادر بزرگ ایشان معروضداشت از روزی که آوازه قدوم
میمنت لزوم جناب گوش زد این نیازمند گشت از همون روز به تهیه ضیافت والا
مع تمام قافله شریفه مشغول و مستغرق بودم باسید آنکه ما حضری طیار ساخته در اول
منزل این سفر مبارک پیش ملازمان والا نهاده فرق عزت بفر قدمین رسانیده
بهبودی کونین حاصل نمایم امروز چون بطیاری طبخ آن مستعد گشتم این کس آمده

شتافتند و بخدمت ایشان معروض داشتند که امروز روز چهارم شکررنجی است امیدوارم که رو
مهاجرت را مرتفع ساخته بمعانقه و مصافحه یکدیگر محظوظ و منبسط گردند و بساط مفارقت و
مباینت بالکلیه در نوردند امام ثانی یعنی جناب امام حسین علیه السلام من رب الخافقین در
جواب آنحضرت ارشاد فرمودند میخواهم که شبستان خانه ام را جناب فیضمآب حضرت امام حسن
علیه التحیة من رب ذو المنن بشمع قدوم میمنت لزوم خود رشک خاور گردانند و ثواب تقدیم
این مصالحه و معانقه عاید حال آن مجمع کمال گردد چون حضرت جناب حسن
مجتبی برین ماجرا وقوف یافت از غایت ابتهاج و انبساط بدولتخانه امام ثانی شتافتند و از غایت
فرحت و سرور آن ثمره شجره ولایت و نبوت را در آغوش و کنار خود گرفته بوسها بر پیشانی
شریف ایشان داد و بر ایثار ثواب که در حق ایشان فرموده بودند زبان فیض ترجمان
بتحسین و آفرین برکشاد هرگاه که این حکایت سراسر درایت آویزه گوش آن هردو معتقدان
سراپا عقل و هوش گشت علی سبیل التعجیل بخانه نقد رخصت از سید الساجدین حاصل کرده
بخانه خود ها مراجعت نمودند چون حدت حرارت آفتاب اندکی کم گشت حضرت برخاسته بجانب
قصبه مذکور مع قافله روانه گردیدند و بوقت شام در قصبه مذکور رسیدند بعد ادای نماز عشاء این
خلقی کثیر که ارض دلهای ایشان تخم سعادت ازلی ودیعت نهاده بود و نهال اعتقاد
ثمره سعادت بار آورده ببیعت جناب فیضمآب بهره یاب گردیدند پاسی از شب گذشته
بود که برادر کلان از نماد و کسان که باستقبال شتافته بودند سفره معانی تمام اهل قافله
که مقدار چهار صد کس بوده باشند چیده روز دوم برادر صغیر بسعادت میزبانی این مهمانان

گشتند و حضرت سوار کشتی گردیده قریب شام که دریا گنگ نهایت طغیانی داشت متصل موضع
دیوه مذکور که از انجا بمکان معرّا الیهم کروه بود از کشتیها فرود آمدند و منزل گزیدند قریب
پاس شب باز شیخ مظهر علی مذکور مع چند خادم که هر یک بار از طعام گوناگون بود بخدمت والا
حاضر گردید طعام مذکور چندان وافر بود که بهمه کس رسیده باقی مانده برای ناشته آماده نمودند
بهنگام صبح تا یکپاس روز که قریب دو سه صد کس بخانهٔ شیخ مذکور باراده بیعت مجتمع شده
بودند بعقد بیعت معقود گشتند بعده کشتی کشاده چون متصل موضع ڈلمو گنڈکی کشتیها رسید
شیخ محمد شاه مع فرزند خود محمد کفاده را دیدند که بر لب دریای بگال عزیز و شور کشتیها را طلب
سیار و ملاحان بموجب اشاره حضرت کشتیها را بکناره کشیدند و هر دو کسان بکشتی در آمدند
و بعد از مصافحه و معانقه بعرض رسانیدند که از مدتها اسباب مهمانی حضور بکمال تمنا و آرزو
آماده کرده ایم و قریب دو صد کس از حوالی اطراف آن موضع بعزم بیعت بمکان نیازمند
دو سه روز مکین باشند و بمهمانی ایشان شرف حاصل سازند حضرت بر بستن کشتیها حکم کردند
مذکور فرود آمدند و تا شب برده نشین در کشتی ماندند از چهار گهری روز که مانده بود تا
قریب یکپاس شب شرف بیعت حاصل نمودند و چون در ان موضع چبوتره های بدعت
که عوام الناس او را چبوتره امام حسین قرار داده بودند بسیار دیدند بهمه را فراهم نموده از
زبان فیض ترجمان نوعی عُرف در نصایح آویزه گوش گیرین ساختند که از گوشه و
کناران مجلس ماتم صادق بعوض آن ماتم کاذب برخاست و بهمه وقت توبهٔ نصوح حاصل نمودند
بخانهای خود رفته بیلها و کلنده آورده استیصال و انهدام در ان شب تاریک آن

که برخی پوش کشتی برای نگهبانی جا داشتند بخدمت حضرت عرض نمودند که دو مشعلها
از مسافت بعید نمایان است و آنها متوجه اینطرف اند یکی میگفت که اهالی این حوالی
شاید بعزم بیعت می آیند دیگری گفت که اغلب است که این گروه عورات است شاید بطعام
که چهار خطر در ایام برشکال نموده بر دریا آورده فاتحه میکنند دیگری گفت که شاید تجلی
کسی باشد که از یکوضع بوضع دیگری برود الحال این روشنی منقطع خواهد گردید ساعتی
نگذشته بود که دیده بانان بعرض رسانیدند که مشعلها اینک رسیدند درین گفتگو بودند
چه می بینند که انگریزی بر اسپی سوار مع چند حمالها بار از طعام متصل کشتی رسید و پرسید
که پادری صاحب کجاست حضرت از کشتی جواب دادند که اینجا موجودم تشریف بیارند
فی الفور از اسپ فرود آمده و کلاه خود بدست خود بجناب آن کشتی رسید و بعد از پرسش حال
یکدیگر بعرض رسانید که از سه روز خبرداران ما برای اخبار قافله شریف همراه حضرت موجود
بود امروز خبر آوردند که اغلب که حضرت مع قافله امروز بمحاذات مکان شما فروکش خواهند
شد بمجرد این نوید فرحت جاوید برای ترتیب ماحضری تا غروب آفتاب مشغول بودم
چون طیار گردید بخدمت حاضر آوردم حضرت ملازمان را مامور ساختند تا آن اطعمه را
از ظروف و اوانی ایشان بر آورده بظروف خویش بگیرند مامورین حسب الامر بجا
آورده در قافله تقسیم ساختند و مقدار دو ساعت نجومی آن انگریز بحضور حاضر ماند
و رخصت خواسته روانه گردید چون تفتیش از حال او کرده شد معلوم گردید که از نوکران
کمپنی نبود بلکه منجمله تجاران نیل بود بنا بر توکل آن متوکل علی الله که از برکت او

حال خود نموده ازانجا کوچیده در بلده الهٔ آباد در بیره اگماط موافق بتجویز شیخ غلام علی
مرحوم نزول اجلال فرمودند و در باره دری سنگین ساخته راجه اودت نراین که شهرت
بر لب جو بود تمام قافله از زن و مرد مع عیال و اطفال و مخدرات سرادق اجلال
آن صاحب کمال منزل گزیدند که شبها به پائین آن مکان بستند و این شیخ غلام علی
که ذکرش بمیان آمد از عجوبهٔ زمانه و معتقد یگانهٔ آن حضرت بود شدت اعتقادش
با مرشد خویش از احاطهٔ ارقام زیاده دست بنوشتن راست نمی آید چگویم و چه نویسم
هر که او را دیده و حالش بمیزان عقل سنجیده کیفیت اعتقادش باید پرسید با ختم دو ماه که
ضیافت آن حضرت مع قافله نمود هر روز یکهزار روپیه فقط در طعام صرف میکرد و ساکنان
و فقراء اله آباد در روزانه و شبانه مع اطفال و عیال گرداگرد آن قافله جا رسیده داشتند و نان
اطعمهٔ لذیذه میخوردند و می برداشتند و در خدمت یک خیمهٔ کلان که در روی دو خیمه منزلج
بودند و ده دوازده خیمهٔ خورد از خیمه دوزان بجای یک دست طیار کنانیده بنظر فیض
اشرف گذرانیده و در بین مابین مردمان قافله که نیت حج آن میر حاج بقافلهٔ معلی پیوسته
تعداد ایشان بهفتصد پنجاه و دو کس رسید شیخ مذکور برای هر واحد ازینها جامهٔ احرام که از خانه
خود آماده نموده بود بحضور آورده و معروض داشت که این را بوقت حج بحاجیان تقسیم باید
نمود و یک یک روپیه بهر واحد از اهل قافله و ده ده روپیه باقارب آنحضرت نذر گذرانید
و چهار هزار پانصد روپیه خرج راه آورده پیشکش ساخت پانزده روز هر روز یکبار
به چاشت و یکبار بعد ادای ظهر و همچنین بعد ادای مغرب بحضور والا حاضر میشد و هر وقت

که بازار شرک و بدعت و نفاق ایشان رواجی داشت بسبب ظهور آفتاب مسلک سنت

سنیه رونق و رواج ایشان رو بکساد نهاد و آن طریق مطلقاً محو و نسی شده بود همین

تقریر دلپذیر را استفتا ساخته بحضور امام المحدثین فرستادند مضمون استفتا همین که هر که

چنین بگوید سزایش چیست چون استفتا بحضور والا رسید جوابش بدینگونه زیب

تحریر یافت که از واصلان خدا این مریع نباشد چرا که بغارت رفت و فوت او فی سلمان

زمین و آسمان نمیگرید چنانچه فحوای آیت کریمه فما بکت علیهم السماء والارض

الآیه نص صریح قطعی است چون جواب باصواب و نغز بخش بجاسدان بدینگونه رسید

از غایت خجالت چند روز آن راز را پنهان داشتند و آخر بموجب قول مشهور مصرع

یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن • این راز مخفی برملا گردید و آن تیره درونان

نادم و پشیمان شدند بالاخری بعد دو سه هفته از اله آباد نهضت فرموده بطی یکروز

چون آب دریا بغایت تیزی داشت در شهر مرزاپور رخت اقامت افگندند شیخ

عبد اللطیف که از عمده تجاران هندوستان بودند و از مدت دو سال بشرف بیعت

مشرف شده دو سه روز در آن مقام ضیافت کردند و قریب چهار هزار روپیه نذر

گذرانیدند و کرمیت حج بمیان بسته بسلک حاجیان منسلک گشتند و در اثنای

اقامت آن مقام خلایق کثیر آن شهر و نواحی آن بیعت نموده از شرک و بدعات وغیره

تائب و مجتنب گردیدند بعد انقضای یکهفته متوجه بلده بنارس گردیده کشتیها

در بیجار گرده اقامت گزیدند و سه روز در آن مقام مانده بطی یکروزه قریب

۶۹

افتاد و جانوران قربانی بطریق نذر چندان جمع شده بودند که تا سه روز اکثر اهل بازار
ازان متمتع گشتند و چون طلوع سهیل و تخفیف سیل رو داد حضرت برای خود کشتی
بکرایه فرمودا از بنارس کوچ کرده بشهر غازیپور نزول اجلال فرمودند و سه روز
اقامت دران شهر چون رو داد خلایق بیشمار از هر طرف بخدمت رسیده بیعت نمودند
و از دُرر غرر نصایح ارجمند آویزهٔ گوش ساخته از جمیع شرک و بدعتها توبه نمودند
و ازان بلده کوچ فرموده متصل مانیه فرود آمدند و بطور سابق خلایق بیشمار از
هر سو شتافته بهره یاب بیعت و نصایح گشتند و ازانجا به بکسر تشریف آوردند شب
شده صبحدم کوچ نموده به دانا پور رسیدند و چون عمله انگریز و دیگر ساکنان که از
مدت طویل انتظار تشریف آوری داشتند و بعضی کسان از بنارس بسعادت همراهی
مستعد بودند برای ضیافت ایشان باقامت یکهفته اتفاق افتاد و درین اقامت
از سعیهای مولانا اسمعیل شهید و مولانا عبدالحی مرحوم طوایف انام از اجلاف
و اشراف خصوصاً اولیان از افعال شنیعه و اعمال قبیحه خویش تائب و مجتنب گشته
گوشهٔ عبادت اختیار کردند و با آنکه اسباب کثیر و اموال خطیر میداشتند یکباره
دست بر داشتند بعد انقضای هفته در شهر عظیم آباد تشریف آوردند و متصل مدرسه
کشتیها بستند و مقدار دو هفته دران شهر تشریف میداشتند و درین عرصه خلایق کثیر
از برنا و پیر به نصایح و اندرز آن بیر رشنید سعادت پذیر گردیدند بعد انقضای ایام
ازان شهر کوچ نموده بر بره چندروز در شهر مونگیر رسیده یکدو روز اقامت گزیدند

سید عبد الله ابن سید بهادر علی که از اجل خلفای حضرت است واکثر کتب دینیه مطبوع ...

بسیار کسان از ساکنان آن مکان بیعت نمودند از اخبار واده گشته متصل بلده کلکته ...

طیاری طعام چاشت کشتی را بستند منشی امین الدین وکیل کمپنی انگلیس سید امیران آن بلده

عظیمه بود با چند عماید دیگر بشرف استیلام خاکپای آن امام عالیمقام مستسعد گشته افتخار بفلک دوار ...

سود وعرض داشتند که ای آفتاب عالمتاب اگر بقدوم میمنت لزوم خود این ذره بمقدار را بنظر

توجه بنوازی وکلبهٔ احزان این فقیر را بشرف قدوم خود مفخر وباهی فی الدنیا والآخرت سازی

دور از اخلاق درویشان وعاجز نوازی نخواهد شد اگر معروضه این کمینه بشرف ...

مشرف گردد زهی طالع این ستاره تشنه زهی اقبال این بخت بلند خواهد بود چرا که عماید

وغیره ساکنین این بلده گروه گروه برای ادراک این اقبال کمر استقبال بسته اینک ...

حضرت فرمودند که شنیدی بیعت بود روش پیدا نشد بپشان بکار باشد دست دست

پیش دستان وچون پیش دستی کردی گوی مبادرتی انشاء الله العظیم جز بکاشانه تو

دیگر جا تا مدت قیام این شهر سکنی داشتن نخواهم گزید در این اثنا رود ست عماید کشتی ...

رسیدند وبملاقات فایز گردیده درخواست نزول بمکان خود با از آن حضرت بکمال

سماجت ولجاجت نمودند حضرت فرمودند که ما از منشی امین الدین احمد خان عهد وعده

کرده ایم که تا مدت اقامت این شهر بمکان ایشان استقامت دارم الحاصل بعد صلوة

مغرب چون تاریکی عالم را فرو گرفت از کشتی فرود آمده بسواری فینس بمکان منشی ...

تشریف بردند ومنشی مسطور سکونت آن معدن فیض خاص در باغیچه خوش که بکمال

رایارای گفتگوی خود واز مدعی ومدعا علیه بر کس که غالب یا مغلوب گردد حق الوکالت ایشان
بهر گونه با ایشان میرسید بمقتضای بر راه انگریزی دو بار بچشم خود معاینه کرده ام که از
عدالت مبالغ خطیر بر فیل بار کرده گاهی سی هزار گاهی چهل هزار با ایشان واصل
میشد وقریب پانصد کس از طلبا و فقرا از سرکار فیض آثار ایشان هر دو وقت طعام و
بعدشش ماه کسوت بلا تعرض بجید وکدی یافتند و هر رهروی که عازم بیت الله الحرام
یا بوطن مالوفه از ان منبع فیض طلب میداشت بکشاده پیشانی دامن آرزو وپیش سگران
بار میساخت لیکن باوجود این دولت واقبال واین ابهت واجلال از عبادت
منعم حقیقی ومحسن تحقیقی همواره غافل وذاهل نیحی بود که مزیدے بران متصور نباشد
چون از کار عهده خود فراغت یافته بخانه میرسید بامورات خانگی که بشخصے سپرده بود
خود را بیکار ومعطل داشته در شرب خمر وتماشای رقص ومجرا اگی بزنان پری پیکر مهوش
مشغول ومصروف بودی مگر از وقت ورود سعادت آمود جناب عاقبت محمود روز
بدنش می بود وشبانه بجان بلای آفت انمای که بیخ شجره دین وایمان میکند وعالم
را گونه ربه ورخ می افگند منهمک ومشغول بود ومدام با ندمای خود میگفت که حیف
که عشرت دنیوی که سم حیات اخرویست این روسیاه عاقبت تباه را کس محض است
این اکسیر فیض تاثیر که بجید وجهد الآن دستیاب باشود ومحروم وناکام میدارد چون
دو هفته برین ماجرا گذشت وقریب دو هزار کس از عابد وعلما وغیره متوسلان ناظم
آنمکان به بیعت آن سید عالیشان گوی سعادت ربودند روزی ندمای خود را

۷۲

تاید و بدیده ابواب لهو و لعب بر روی خود نگشاید هرگز مانع و مزاحم و متعرض نخواهم گشت لیکن شرط
است که بمواجه و مشافه بنده گرد پیرامون امورات شنیعه و رسمیات قبیحه نگردد و پرده ناموس
خود را پیش من ندرد آن مریم نهیم این مژده را بحضور مشی رسانید با مادران که روز
جمعه بود با بسیار شیرینی و نذر بنظر آن عالیقدر گذرانید و بر بقه بیعت شریف که عروه
وثقای مراتب و جاودانی است گردن خود را زیب و زینت بخشید و آن حضرت بعد اختتام
کلمات بیعت علی ملاء الناس که مجمع هزاران کس بود با آهنگ بلند دست آن ارزومند
گرفته فرمودند که شرطیکه فیما بین ما و شما دایر است از دایره آن پا بیرون نه نهند
بموجب بیت مشهور بیت هرکس که ز اندازه نهد پای فراتر بسته است که بر روی الیس
بام نهاده مستمع چون این گوهر گرانمایه را آویزه گوش خود کرد طوفان گریه و زاری
چنان جوش نمود که همه اهل مجلس در گریه افتادند و وی از هوش رفت سید صاحب فی الفور
آب طلبیده بروی چند کلمات طیبات دمیده بر چهره اش زدند که بهوش آمد و بعد ساعتی
جواب داد که بنده ضعیف را چه یارا که عهود و مواثیق حضرت را که اثقل و اعظم از کوه
الوند است متحمل توانم شد مگر آنکه همت عالی و دعای متعالی بدرقه این راه و دستگیر این سالک
خواهد بود مصداق قول سعدی علیه الرحمة بیت کسیکه استعانت بدرویش برده اگر
بر فریدون زد درویش برده بعد انجام این کلام سید عالیمقام برو دو دست حق پرست
را برداشته و کلاه از سر نهاده وثوق این عهود و وفای این وعده با هزار ضراعت و
التجا و با انواع سماجت و الحاح از رب الارباب خواستند و شاها این دعا را بحلیه

از خانقاه مغرب پا بیرون کشیده مانند اوتاد و ابدال در چهار گوشه عالم تماشای نظاره
آیات الله بمفاد فانظر الی آثار رحمة الله هر گوشه و کنار تماشی در تردد و گردش
منشی مسبوق الذکر دران مقام وحشت انجام که مملو و مشحون از چراغان و قنادیل که خالی
بعض از اجانب و اقارب بود دست آن شاهد رعنا گرفته در رضا دسته بر سر عیش و
نشاط جا کرد و حال آن دو کس بمصداق این چند ابیات مؤلف رساله است مثنوی

بیک برج شد ماه با مشتری | یکی چون ملک دیگری چون پری
دو گوهر بیک کان نمودند جا | یکی کاسد و دیگری بی بها
ازان دو یکی را سعادت قرین | بیه تیه شقاوت دگر خار چین
یکی همچو گل جان دگر همچو خار | یکی چون خزان دیگری چون بهار
یک از شمع ایمان بد افروخته | ز ایمان دگر دیده بر دوخته

چون بازار عشوه و ناز فیما بین آن عاشق جانباز و معشوق دلنواز طنازگرم
گشت خریداری مشتری برضای فروشنده متفق گردیده شیشه شراب از طاق
آورده با ساتکین و پیاله بیک کرسی نهاده خواستند که با هم بنوشند که دفعتاً با
آنکه چند دروازه آن مکان بیان بهشت خانه زلیخا مسدود و مقفل بود معقول
وارد جناب سید الساجدین رسیده بر کرسی که مقابل کرسی ایشان دور نهاده بود
انگشت بدهان بنشستند آن یوسف دوران چون بتامل تمام و تفکر ما لا کلام بچشم
نگاه کرده شناخت شیشه و پیاله و ساتکین را بر زمین زد و بکلمات تسبیح و تهلیل

بعرض تبیان آورده و بعد از آن گفت که کدام رو که آبرویش بخاک مذلت و خواری ریخته
شد در آن محفل عالی که محل مقصد صدق اهل یا امانت روآرم آنکس مبادرت نموده و جواب
گفت که اولیا خدا و پیشوایان راه هدا مطرح انوار نامتناهی و اخص الخواص خلیفه الٰهی
هستند اگر ارادت صادق و عزم توبه راسخ داری مضمون این رباعی را بدرقه خویش
نموده قدم جسارت برکشا

رباعی

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ	گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست	صد بار اگر توبه شکستی باز آ

منشی مذکور بمجرد استماع این نوید فرحت جاوید از سر قدم ساخته بمجلس والا حاضر گشت
و بمجرد روبروی آن شمائل نورانی لرزان و گریان برپای حضرت افتاد حضرت ایشان
برداشته در کنار گرفتند و تسلی و تسکینش داده به پهلوی خویش جا دادند در مدت هفته
و عشره این خبر بر خاص و عام منتشر گشت و ساکنین آن بلده عظیمه تا مدت دو ماه هر روز
قریب هزار کس بشرف بیعت بهره یاب میگشتند رفته رفته چندان هجوم عوام و خواص
گردید که در پیش پاس فراغ بجز نماز پنجگانه دست نمیداد تا بأکل و شرب چه رسد و چون
اجماع خلائق هر روز از احاد و عشرات بل از الوف کثیره متجاوز گشت مکانی وسیع
متصل مکان آنحضرت بود آنرا از مردمان مملو و مشحون میساختند و چون پر میگشت حضرت
بر دروازه تشریف ارزانی فرموده هفت هشت دستار را وا کرده هر گوشه و کنار آنرا
بدست یا همین سپرده الفاظ بیعت مبارک را مانند الفاظ اذان با آهنگ بلند تلقین میفرمود

ذاکر برای حضور نگذاری
ایشان یقین بود و چون
مسلمانان بنگاله که
ایشان که بعد ...
میکنند بطریقه اسلام باشند

که بر بدعت و رسم کی باقی نوز · سنت چنان عقل منور شده
که شد بدعت از وی لا ابتر · چنان شمع سنت بیارا فروز
که در ظلمت در کو کی سوزد · چنان تازه دروش بحسبون نشد
ز تخم بی چو دارد نوری بار زرد · چنان شمع از رشاد او بود فروز

از زنگ دو بدعت نمانده نشان · بهر کوی بهر خانه سنت روان
علم گشت فوز شرع رسول · زمان گشت ظلمات [illegible]
بو نشان خلایق گرد آورده · رسید شد و رضوت دین [illegible]
بدین عقل و عالم آوازه

و احوال نکاح از زنان و مرد تفتیش میساختند زنیکه بی نکاح با مرد خود معامله زنان و شوهری داشت اگر دران محفل حاضر بودی سنت نکاح برایشان جاری میساختند و اگر از احد بجا حاضر نبودی او را بتاکید تمام حاضر ساخته الفاظ نکاح را تلقین فرموده رخصت میداد و اگر احضارش ممکن نبودی بتقید مزید مامور شدی که الآن بدون نکاح همبستر نشوی و شتاق عهود شدید از وی گرفته رخصت میکردند حاصل قصه هر روز در رفت و شش پاس بر مردمان این قماش سنت سنیه نکاح جاری می بود و اخرام در بلده عظیم آباد و کلکته از هر محله متواتر و متوالی خبر رسیده که چون بالیقین مستفیدین بیعت گشته بمسکن و ماوای خود جاگرفتند هر رئیس متعین خود را جمع ساخته صاف صاف با بانگ بلند میگفت که هر کس که از شما یان سید المجاهدین بیعت کرده باشند با من بگویند که در سوالات برادری باری جاری خواهم داشت و هر نابینایی که ازین محل هدایت محروم خود را خواهد نمود او را بند و در فرنگی خواهم انگاشت و احکام برادری یکقلم از وی مقطوع خواهم نمود هر شرط و حجت تمام است چه گویم و چه نویسم که بعد از سنوح این سانحه عجیب گونه هجوم در دروازه آنحضرت شبانه روز مهیا و موجود بود و کافه بریده زبان از نوشتن تفصیل این اخبار اگرچه اندکی از بسیار و مشتی نمونه از خروار باشد از حیز امکان بیرونست و در هر هفته چون سید المجاهدین مولانا عبدالحی را که برای وعظ گفتن مقرر بود ند روز یکشنبه و روز مبارک جمعه بعد فراغ نماز ظهر که اول وقت فراغ میشد تا نماز شام چنان شمع هدایت وارشاد را می افروختند که خلایق پروانه وار بران میسوختند ابیات در انجمن او

[illegible]

[illegible]

نیست چراکه این درویش بعد یک دو سال از دیار عرب خواهد گردید ایشان جواب دادند
که تار این کس تا داامان قیامت زایل و معدوم نخواهد گردید بسبب اینکه جمیع فرقه مسلمانان
باهم عهود و مواثیق با ایمان غلاظ و شداد مستحکم و مضبوط کردند که هرگه دامن لب خود را بآن
نجاست بیالاید جرمانه سنگین بعد گرفتن توبه بدادن طعام حسب حال او مقرر و مسلم شده است
ازجمله آنجا اهل محله عهدنامه از جمیع توابع و متوسلین خویش نویسانیده پیش خود میدارند
حاکم بعد صفا این کلام بایشان گفت که هرگاه این درویش متوجه سفر مقصد خود خواهد
گردید بعد اطلاع از سوانح شهر و اخبار کیفیت مسلمانان در حصول شما تخفیف
البته پیش نهاد خاطر خواهد گردید و در ایام اقامت آن شهر جمیع همراهیان آنحضرت که
از بریلی باراده حج معیت اختیار کرده بودند هفتصد و پنجاه کس از زن و مرد و اطفال
بعرض شمار رسیده بودند و دیگر خلایق بیشمار که از نواحی آن بلده برای بیعت و ملاقات
میرسیدند عده مهمانان و رفقای بالغین گاهی متجاوز از ان میگشت هیچگاه احتیاج
طبخ طعام در خاندان زبدة الکرام نمیشد بلکه آنقدر طعام ضیافت از هر جانب میآمد
که از مهمانان فاضل مانده در خانهای جوار تقسیم مییافت و ارباب احتیاج یکی برای
شادی دختر و پسر خود و دیگری برای دفع قرضداری خود و کسی برای بنای مسجد و چاه
هرچه هرکس طلب میکرد دامن امید خود پرکرده بمسکن خود معاودت مینمود و شیخ عبداللطیف
تاجر که در آن مدت برفاقت حضرت بود اکثر حکم برای عطیه سائلین و محتاجین بر ایشان اجرا
می یافت میگفت که در مدت اقامت کلکته البته قریب ده هزار روپیه بسائلین وغیره

ملایک مسبح دران بے شمار
بہ تسبیح و تہلیل حمد و ثنا
یکے گفت اے زائر اندر بیا
بجنبش درون رفتم آشفتہ وار

نوازن بباغ بہاران ہزار
ہمہ غرق در بحر صدق و صفا
ببین سو بسو صنعت کبریا
ہمین حیرتم رہبر و غمگسار

چون درون رفتم و مقدار دو سہ پرتاب تیر راہ طی کردہ شد دیدم کہ شخصے بر کرسی مکلل بجواہر تابدار و یواقیت آبدار کہ ہر دانہ ازان بخراج ہفت اقلیم می ارزید نشستہ است و جمالی دارد کہ عقل و دانش در وصف او بادیہ حیرانی و پریشانی گزیند. جملہ بریدہ زبان بار تمام شماز توصیفش مانند نال قلم لاغر و لرزان و بر خود پیچان

مثنوی

فروزان رخ خوب آن دلفروز
غلط گفتم اعجوبہ روزگار
ز غرش عرق ریز گل در چمن
دو زلفش بگرد رخش حلقہ زن
رخش سادہ از ریش و سبلت چو ماہ
ستادم چو پیشش ولے با ادب
مرا خواندہ نزدیک رفتم چو پیش
بخندید و دادم جواب سلام

چو تابندہ خورشید در نیمروز
عیان از رخش قدرت کردگار
بہ تب لرزہ دایم سہیل یمن
عیان سنبلستان بگرد سمن
ملایک ورا ساختہ سجدہ گاہ
نہادہ دو صد مہر حیرت بلب
سلامی نمودم بآن کشت کیش
شدہ حیرتم جملہ بیرون خرام

جان رفته به تنم باز آمد و طائر هوش و خرد پریده به برج دماغم بکمال خرمی و سرور جا گرفت
چون دیده ناظر تماشای آن مکان فرحت نشان بگماشتم مکانی دل ربا پر از اشجار
میوه گوناگون چون بار بسیار در هم آمیخته متصل آن جوهای سرشار سایه شادابیات

باغی که گه پرورش بهار است | هر گل چو چراغ تابدار است
هر میوه کواکب است رخشان | هر غنچه چو لعل در بدخشان
آب نهرش چو آب حیوان | چون سیم گداخته درخشان
مرغان بدرخت او نوازن | با هم بصدای مرحبا زن
در عقل و خرد بیان نهان | سرمست همه بحمد یزدان

اگرچه تماشای آن بستان که نظیر و عدیلش در مکنات سفلی امکان ندارد دیگر و آسودگی حاصل نبود بحکم ضرورت پیش کرسی نشین آمده به تفحص و تفتیش لب گشادم که هر دو مکان متضاد چیست و نام چه دارند گفت یکی بهشت برین است دار القرار مومنین متقین رب العالمین و دوم زندانخانه کفار اشرار که در عبادت اصنام مشغول و مصروف می باشند تو که از زمره کفار فجار هستی و در عالم اختیار سکونت داری خویش را ازین مکان بهشت نشان محفوظ و در امان دار و اگر یک اجل ناگهان در رسید از هیچ توبه و انابت و لجاجت و ضراعت سودی و بهبودی نخواهد بود و ابد الدهر در دست شیاطین مالان و محبوس این مکان قباحت توامان خواهی ماند زنهار زنهار از دینی که داری دست بردار و در احاطه اسلام بیا

اجمای نیض لطف و فیض ... جلال
اجمای هادی اهل فضل
اجمای ... سید احمد ...
اجمای فیض ... مدرس
اجمای ... شرع متین
اجمای فضل الله ... عالم
زنده شد خورشید صبح ...
تنگ بود و گشت ...

قصه کوتاه چون صبح دمید و از خورشید عالمتاب کفر و ظلمت یکسو گردید نزد یک صاحب
ڈاک رفته بعرض رسانیدم که مرا زود از دو لیسواری ڈاک بکلکته باید رسانید آنشخص
روز دوم بر ڈاک نشسته در عرصهٔ چهار روز فائز کلکته گردید و بمجرد وصول در محل
نخیر شمول رسیده بعد ادای اسلام نذر گذرانید و بے اختیار بپای آن زبدة الاخیار افتاد
و طوفان گریه که یاد از طوفان نوح میداد سر داد حضرت تسکین و تسلیش فرموده آن عزیز
را مادر در آغوش رحمت جاداده حالش پرسید مرآن سعادت مند قصهٔ خواب عزیز
صواب خود را که هزاران هزار کس را از خواب غفلت بیدار میساخت بکمال تفصیل بیان
بحضرت ... بیان در آورد و بعد ازان بحکم کلمهٔ شهادت گردیده در جرگهٔ اهل اسلام
در زمرهٔ ایمانیان بکمال نشاط و انبساط در آمد و بعرض والا رسانید که هرچه احکام اسلام
ضروری و لابدی باشد اجرای آن بر بنده دریغ ندارند حضرت همانوقت مزین
حجام را طلبداشته اصلاح چهرهٔ او بطور اسلامیان ساختند بعده مختون نموده در
زمرهٔ مختونان جاداده دو سه خادم برای خدمتش بگماشتند چون جراحت ختنه بصحت
انجامید بلباس فاخره ملبس ساخته بحضور والا آوردند و بشرف بیعت مشرف گردیده برو
دو سه روز نقد رخصت از حضرت بکف گرفته باز بسبیل ڈاک عازم دیار خود گشت ابیات

چون خزان آمد ز شهر خویشتن	چون بهاران شد سوی آن انجمن
بود نای طرفه نورانی شده	صدر آرای سلمانی شده
گلشن آمد چو گلشن بازگشت	بود بیگانه ز اهل راز گشت

٨٠

درگنگاساگر جهان نموده روز سوم مقدار یکپاس روز برآمده در بحر زخار در معبری که مشهور بگیلاکاجهی است داخل گردید تذکره واقعه عجیبه حادثه غریبه روداده **حکایت منظومه**

درینجا یکی قصه آمد بیاد	که از کبر و نخوت رود سر بباد
حکایت عجیب است یاهوشدار	بگفتار من سر بسر گوشدار
که میگفت آن سید پاک کیش	دو سه بار شنیدم از گوش خویش
که من چون ز مسکن ببستم کمر	پی حج و عمره ز بهر سفر
سوی مشرق ملک هندوستان	بکشتی بر انهار گشتم روان
چو یکسر ز انهار کردم گذار	مرا گشت چون بحر اعظم دچار
بآن صورت معنوی شد پدید	بهیبت که هوش از سر من پرید
بجاه و جلال و برعب کمال	که از وصف او ناطقه اندلال
بمن گفت یا من جسارت مساز	که تو صعوه هستی و من شل باز
منم آنکه فرعونیان را هلاک	نمودیم بی بیم و بی خوف و باک
هزاران سفاین بهر سال و ماه	ندانی که چون می نمایم تباه
ندانی محیطم بگرد زمین	منم دایره نقطه دارش ببین
چرا سیر گردیدی از جان خویش	ز زخمم چه دانی تو درمان خویش
ز جان خود امروز سیر آمدی	که پیشم بدینسان دلیر آمدی
بجانت اگر نیست بیم و باک	چرا مر بآن را نسازی هلاک

ز من آن جسارت که کردم متوجه	بیامرزم از لطف ای نیک خو
علی بعد ازین نیز باز از کلام	که کردم بختم سخن والسلام

بعد گذشتن دو سه ساعت بخوبی لنگر برداشته و بر دریا گذاشته مرکب را سر داده‌اند
آنحضرت جمیع اهل مرکب را یکجا فرموده دعای حزب البحر را سه بار تلاوت کردند و بعد
ازان بکمال تضرع و زاری برای حفظ جان و مال اهل کشتی بل برای اهالی جمیع [illegible]
بدرگاه باری مسئلت نمودند و بوقت دعا و تامین اهالی کشتی عجب حالت بر حضرت
طاری و ساری بود که گویا هر کس از گوش جان نوای فاستجبنا می‌شنود و چون
رویت زمین متعذر و مشکل گشت بحکم آنحضرت هر کسی بجای و آرامگاه خویش قرار گرفت
و مرکب مذکور لیلاً و نهاراً در جریان بود تا آنکه در جزیره کلی کوث که منجمله جزایر ملیبار است
لنگر کردند و ناخدا با اکثر توابعین خویش قریب نصف رفقای خود از مرکب فرود آمده
در کلی کوث فروکش گشتند احوال ملیبار چگویم و چه نویسم که معاملات و رسمیات آن
مکان عجوبهٔ روزگار و مخالف عادات جمیع بلاد و امصار است چنانچه شمه ازان بنوک
خامه بطریق اجمال می‌سپارم و انموذجی ازان در صفحهٔ قرطاس می‌نگارم چون
آن بلاد متصل خط استوا واقع گشته گرمی بغور و [illegible] طاری و ساری است و از برودت
و سردی بجز نام بگوش ایشان نرسیده بنوعی [illegible] چه زن و چه مرد همه عریان می‌باشند
حتی که دختران ناکتخدا تا [illegible] جامه خود ندارند و برهنه محض میگردند و باید [illegible]
و مادر خود در دوکانهای و منزلهای خویش می‌نشینند و در همه محلات و بازار [illegible]

نصف مهر مقرره فی الفور بدست قاضی سپرده با منکوحهٔ خویش بجهاز زن خود میرود و
چون منادی صاحب جهاز قبل روانگی بر اکابان جهاز میرسد آن منکوحه اطلاع یافته
شوی خود را با زن نزد قاضی حاضر میآرد و قاضی از وی می پرسد که تو بعد یکدو روز
جهاز نشسته راهی منزل مقصود خود خواهی گشت باقی مهر با خرج ایام عدت اینجا
بیار و عورت خود را طلاق بده و اگر طلاق منظور نیست خرج دو و نیم سال بوی
بسپار چون درین مدت نخواهی رسید طلاق معلقه را شرط کن اگر بعد دو و نیم سال
نخواهی آمد بهرگونه بوی طلاق معلقه خواهد افتاد و چون آن بندر ضبط جهازهای
چین و روم و هندوستان و اکثر بلاد است اکثر کسان آنجا آمده بخرج صد دو صد
روپیه زن صاحب جمال ابقصد آورده تا مدتی که جهاز ایشان بر کنارهٔ آن
دیار برای خرید و فروخت میماند بوجه شرعی معاشرت می نمایند و چون جهاز روان
میشود زری که بر وی لازم باشد بزن منکوحه سپرده طلاق میدهند ازین باعث
در هر سال اولاد بسیار از ذکور و اناث متولد میشوند و چون بحد بلوغ و جوانی
میرسند و از پدر خود اصلاً و مطلقاً خبر ندارند نسبت خود بطرف مادر می نمایند بهمین جهت
است که ایشان را ما بلا سیگویند یعنی بچهٔ مادر و مساجد آن شهر با کمال رونق و صفاست
مسجدی که در وحوض نباشد و فروش تکلف و فانوسهای زجاجی
و قندیلهای شفاف با نواع صنعتها ساخته در سقفهای مسجد آویخته اند و
اگر احیاناً نادران مسجد مسافری فروکش گردد غنیمت بارده و نعم وارده انگاشته

باری آرد و تا چهار پنج سال بماند بعده درخت خشک میگردد و کیفیت ثمر آوری
این درختها بانواع شتی مقرر و معمول است که یکدرخت شگوفه دارد و دوم نیم رسیده
و سوم میوه اش تمامی و کمالیت رسیده مالک خورد و برخوردار میدارد و برگ تنبول
و نارجیل اقسام و انواع پنج یا ده آورد از نعمت جنت نعیم است و کثرت موز که عبارت
از کیله است زیاده تر از خس و خاشاک شبانه روز فیلان میخورند و چون جنگل تمام
متصل آن بلده است زراعی بهم بلکه وجود و چوبها که بکار عمارت آید بخوبی بهم میرسد
و در هر خانه ده دوازده درخت فلفل سیاه چنانچه در ملک ما درخت بقولات بجا خانها
پیدا شوند در اینجاست بعده و شش روز یکدو سه آثار فراهم میکنند و درخت آن شاخدار
نیست بلکه ذی تخم است و مزروعات بیل سپید بسیار است و نارجیل و فوفل بسیار بیکران
و ارزان فراوان است برای خریداری همین اشیا جهازها درین بندر میرسند و زبان
این ملک بجهت آنکه با سنگلدیپ اتصال دارد سنگلدیپی است که اصلا و مطلقا فهم
نمی آید و بدون ترجمان کار روا نیست مقدار دو هفته کثری کم یا زیاده اتفاق
اقامت افتاد و بعد از آن بر جهاز نشسته بطرف جهاز روانه گردیدیم و چون از
دوازده طیبار که هر یک از آنها بنادر دریای شور اند قطع نموده در جزیره سیلان که
مروارید سیلانی از آنجا بهم رسد و این جزیره وسیع و فسیح واقع شده و دار السلطنت
این جزیره سنگلدیپ است و مهبط آدم علیه السلام همین مکان است بر جبل بوس
که ارتفاع جمیع جبال ارض ارفع و اعلی است و از زمان باستانی زنجیری عظیم آویخته

بهم پیوند تمام خویش گشتند القصه از کنارهٔ سنگدیپ استخلاص نموده بعد از قدری دریا
نوردی وقت صبح قلعهٔ لنکا نمودار گشت تیز بینان که نظر خود بدانجانب گماشتند میگفتند
که شیئی بطور کوه سرخ در سواحل دریای بنظر می‌آید چون از معلم پرسیده شد گفت که
همین قلعهٔ لنکا است و از غایت تموج و اضطراب دریا گاهی پدیدار میشود و گاهی
پنهان میگردد و معلمان عربی این را قلعة العفاریت میگویند و سیت بند را که محاذی
لنکا تا کنار دریا چند از دهلول نمودار میشود نزد هنودان مشهور به بلرام است و آن وقت
مقابله راون بدریا بسته بود و الی الآن زیارتگاه هنود است و بر هر کس از تمام
امروز وقت شب یاد الهی و تسبیح و تهلیل و امثال آن و استغفار از جمیع جرایم و مناهی
واجب و متحتم است چون شب در آمد آنحضرت بعد از نماز عشا مین حزب البحر کوی
را شب سه بار خوانده و سیر نمودند که عفاریت و شیاطین هرگز زهره تقابل این
گروه قلیل سیاه ندارند نگوی و تنگ میدان و دران شب تاریک آنحضرت اکثر
بیدار می‌بودند و مانند پاسبانان دور و میرگاه بالا و گاه زیر مرة بعد اخری گرد
بعد اولی در تمام جهاز سیر نمودند تا آنکه شب بپایان رسید و صبح صادق بدمید
و جهاز از مکان خوف و هولناک بخیریت تمام بدر آمد و هرگاه که روز روشن شد
ناخدا چند طبق حلوای از حجرهٔ خویش بیرون آورده مجلس مولود شریف منعقد
کرده بعد از اختتام قصاید مولودیه شیرینی تقسیم نمود روز سوم شخصی از
جهاز دیگر که در سلک قافلهٔ ما منسلک بودند بر زورق نشسته بر جهاز ما آمد و حال

گردید چون متصل آن کناره شتاب رسید بعنایت الهی از سر تول برخاست و نجات
روانه گشت و جهاز از اندرون آب برآمده بدستور قدیم روانه گردید بعد دو سه
روز در جزیره آرمینی رسیدیم و احاطه این جزیره یمیناً و شمالاً و شرقاً و غرباً از طول
از یک نیم میل نخواهد بود و ساکنین آنمکان بوشنین شافعی المذهب اند مسجد زیبا و جلی
نموده بنا کرده اند و باقامت الصلوة همه آنمکان را زنده میدارند و زلو بزرگ بسیار
در طوم فیل بسیار متطرق اند لیکن در آب و اگر انسانی نزدیک ایشان میرود ایذائی
دهد و سبب رزق اهل این جزیره گیاهی است که در انجا میروید آنرا بریده و خشک
ساخته ریسمان تیار میکنند و بعد دو سه ماه اهل جهاز ازانجا رسیده ریسمان مذکور را عوض
غله و پارچه و روغن زرد و سیاه و دیگر حوایج انسانی میفروشند [illegible] یکشب اتفاق بیتوته
بکناره آن جزیره افتاد صبحدم ازانجا روانه گشتیم و بعد از سه پاس بجزیره عقید رسیدیم
آن جزیره هم مشابه جزیره مذکور بود بمقدار یکپاس درینجا توقف نموده روانه شدیم
بعد سیر دو سه روز جزیره سقوطره را که صبر سقوطری ازینجا میخیزد بنظر درآمده و بحر عرب
ازینجا تا آخر انجا میرسید و از جزیره سقوطره بحر عرب آغاز میشود چون در جزیره مذکوره
اقامت را اتفاق نیفتاد در دوازده روز در بندر عدن رسیدیم و از کشتی فرود آمدیم
در بندر مسطور اقامت گزیدیم و ماجرای غریب و واقعه عجیب درینجا رو داده چنانچه
کیفیتش برشته نظم انتظام می بخشد و آن اینست۔

حکایت عدن

کشتی رسید بعدن چون رسید	متصل ساحل او آرسید

گفت پیر ما و سه اشتر بیار ‏— تا همه گردیم بر آنها سوار

گفت کو جای شتران زین محل ‏— هست بسے دور ور دار الجبل

گر برم قوت پایم کجاست ‏— هر قدم این دم بدم اژدهاست

چونکه شنیدند رفیقان چنین ‏— بر همه گشتند نهایت حزین

مضطرب و گریه کنان زار زار ‏— جمله بگفتند از آن غمگسار

دست برون آر که وقت دعاست ‏— غیر دعای تو پناهم کجاست

گفت پناه من و تان داور است ‏— آنکه بهر حال مرا یاور است

او همه می بیند و داند مرا ‏— هر چه ضروریست رساند مرا

لیک بخوانند درین اضطرار ‏— سبع مثانی همه کس هفت بار

کس عدد خود نه بپایان رساند ‏— کامده یک مژده ده و در فشاند

گفت نگه کن تو به پایان کوه ‏— چار شتر با همه فر و شکوه

بار و شتربان بگفتشان بهار ‏— این طرف آیند هلا هوشدار

چشم خود آنسو همه می دوختند ‏— شمع طرب یک بیک افروختند

چونکه رسیدند همه اشتران ‏— کرد تفحص یکے از ساربان

کین شتران گر بکرایه دهی ‏— منت و احسان بسر ما نهی

گفت یکے بے کرایه دهم ‏— منت و احسان ز چه ره برنهم

یافتم آن اشتر و گشتم سوار ‏— خرم و خندان چو گل نوبهار

سنت احمد شده از وستقیم	بدعت از و شده بجهنم مقیم
چشم کشا بین تو کرامات او	ٹونک بخارا شده از ذات او
سایهٔ او تا بدم نفخ صور	یارب ازین خاک نسازی تو دور

و بزیارت مزار فایض الانوار حضرت سید عیدروس که در انجاست رفتند و بزیارتش مشرف شدند و شیوه مردم آنجاست که سید ممدوح قدس سره در حل و عقد مشاجرات و معاملات کامل سیدانند و هیچگونه قسم دروغ بدو نخورند القصه چون اهل جهاز از مدت دراز باشتیاق گوشت کباب وار میسوختند حضرت بپاس خاطر ایشان دو سه روز دران بندر اقامت فرمودند و هر دو وقت خورش گوشت بانواع شتی طبخ نموده پیش رفیقان کشیدند بعد دو سه روز روانه شده بسیر دو سه روز در بندر مخا لنگر انداخته شد و چون سید عبدالرحمن ناخدای جهاز حضرت ساکن شغفار که منجمله ملک حضر موت است بودند و حضر موت از مخا نزدیکتر است حاضر بجناب سید المجاهدین گردیده بعرض پرداخت که برای مدت یکماه من از خدمت شریف رخصت شده بخانه میروم جهت آنکه ایام حج بعد انقضای دو سه ماه خواهد رسید من آن حضرت هم درین شهر مدت یکماه اقامت فرمایند حضرت انگشت قبول بر دیده نهاده سید عبدالرحمن ناخدا را رخصت شغفار فرمودند و احمال و اثقال اهل قافله را از جهاز طلبداشته یک حویلی که متصل درگاه شاذلی بود خود مع جمیع مردم فروکش شدند رسم این شهر عجب گونه بنظر آمد که اصاغر و اکابر جمیع که قاضی و مفتی و حاکم شهر در کشف عورت اصلاً و مطلقاً پروا ندارند خصوصاً وقت

مشغول شوند و مرد و زن و پدر و دختر اگرچه جوان باشد و بالغ ابدا حیا نکند گویم
و باک سیادت چه نمایند چون جناب سید المجاهدین را که مفسده این معامله از اهل شهر معاینه نمودند
بیتاب گردیده با مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسمعیل شهید پیش قاضی عصر رسیده استغفار از
امر شنیعه که از اهل محله صدور می یافت نمودند و در همون مجلس قضا مولانا محمد اسمعیل آن
بیان موعظت و تذکیر بعبارت قلیل که معنیش کثیر بود بعرض بیان آوردند که سامعان
را در بحور شرمساری غرق ساختند قاضی بعد شنیدن وعظ گریان بخدمت حضرت
عرض کرد که این امر شنیعه را البته باحترام سید فخیم احکم ما درین شهر با امتناع این امر تاب
نیست انسب و اولی آنکه صاحب همراه ما تا مکان دوله که حاکم و رئیس این شهر است
تشریف فرما شوند که شاید مفتاح این قفل توجه جناب مستطاب گردد عرض که همه جناب
کس در کچهری حاکم شهر رسید قاضی استغاثه این امر بکمال آب و تاب از طرف سید عالی جناب
بخدمت صدر آن مجلس که حاکم شهر بود و در باب امتناع ازین امر شنیع بسیار استبداد و
مبالغه کرد حاکم شهر قاضی را گفت که ازین سید بکمال سماجت و لجاجت از [illegible]
که این رسم مستمره که از قدیم الایام درین شهر موسوم است امتناع آن از من متعذر است
از برای عامیان میز رسم هرگونه بپاس خاطر حضرت که مهمان عزیز ما اند تا مقدور در
اجرای آن قصور نخواهیم ورزید صاحب تشریف بخانه خود برند بامدادان بر اتفاق وعده
خود قاضی و کوتوال را طلبداشته مامور ساخت که ده و منادی در تمام شهر بگردانند که احدی
تا قیام قافله هندوستانی که راس الرئیس آن سید عالی مقدار است هیچکس در هنگام

سید الساجدین عرض نمود که جناب امام قافله خود را طلب داشته مامور نمایند که غسل نموده احرام

چند بند از ابیات مؤلف

وقت احرام است هان هشیار شو — چند خسپی زود تر بیدار شو

عزم بیت الله اگر باشد ترا — مرده شو وانگه کفن پوش و بیا

از همه لذات نفسانی گذر — شو ملک اکنون ز شیطانی گذر

دور کن از خویش اخلاق دنی — چون حسد چون بغض و چون کبر و منی

خشم و شهوت را ز خود کن برطرف — تا رضای حق ترا آید بکف

غسل کن احرام پوش و لب گشا — نعرهٔ لبیک زن مرد خدا

نعرهٔ لبیک از بانگ بلند — هست ایزد را درین ایام پسند

بانگ لبیک از لب احرامیان — هست بر شیطان چو تیر و سنان

در صباح و در مساء سرفراز — همچنین چون فارغ آیی از نماز

همچنین وقت لقاء دوستان — نعرهٔ لبیک زن ای دلستان

آنحضرت همه کبیر و صغیر را بصحن سطح حجاز جمع ساخته بغسل مشغول گشتند بعد فراغ از غسل چادر احرام که آن عبارت است از چادر و تهبند که تا نیم ساق باشد پوشیده پیش جماعت نشسته هر دو دست را بلند نموده اول بثنای الهی و سپاس نامتناهی نوعی گویا گشتند که بلبلان افلاک ترانهٔ تحسین و آفرین لب برگشودند بعده اسب سبکپای عجز و نیاز در فضای بیدای زاری و خاکساری که اقصی نهایت خاکساری بود چنان جولان

راهی گردیدند بوقت صبح در قریه جده نزول گردیدند تمام روز درانجا مقیم ماندیم شام

گاهان برمحل نشسته در مقام حدیبیه که در شان آن نزول آیه کریمه لقد رضی

الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل

السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا ومغانم کثیرة الایة در سوره فتح وارد

شده رسیده درانجا امام الجاهدین با جمیع یاران بدعا مشغول گشتند وبرای آمرزش جمیع

قافله بکمال ابتهاج وتضرع وخشوع بجناب واهب العطیات مسئلت نمودند باز ازانجا

روانه شده بوقت نماز صبح داخل حرم محترم که عبارت از مسجد الحرام است گردیدند وبمجرد

رویت کعبه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما عجب گونه حالت بر مشتاقان جمال باکمال آن

بیت ذوالجلال طاری وساری گشت که قلم بریده زبان نوشتن اندک از بسیار وشمه

نمونه از خروار جگرچاک وتمام هست حاصل قصه بپای آنمقام ذی الاحترام تا مدتی

دراز در مناجات بجناب قاضی الحاجات هرکس از روی دل میخواست راز گفت

بگار وزاری وابتهال وبیقراری یارای حرف زدن نداشت و آن امام همام گویا

کرده آمین آمین میگفتند وگوهر مضمون این ابیات بآب دیده میسفتم ابیات

شکر که تا کعبه رسیدیم کنون	لقمه ز خوانش بچشیدیم کنون
محنت ما جمله بپایان رسید	این دل مشتاق کنون آرمید
بیت خدا گشت چو مارا مکان	ما همه مهمان وخدا میزبان
سفره نعمت پی ما برگشاد	جمله مرادم ببر ما نهاد

۹۲

سر تراشی است و بعضی تقصیر که عبارت از کم کردن موی‌هاست موجودی ساخته از احرام عمره بیرون شدیم و هر کس جیب لباس حاجت داشت پوشیده تمام جماعت در مسجد الحرام پیش آن امام امیر حاج عالیمقام رسیده با هم نشستیم و مبارکبادی با یکدیگر میرسانیدیم چون مطوف ما باشاره امام همام چند مساکن بطریق کرا قبل ازین گرفته بود بحکم آن سید عالیشان هر کس کرایات آنمکان‌ها داشت مسکن و ماوای خود ساخت تاریخ وصول آیات شمول قافله در بیت الحرام بیست و هشتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت از هجرت خیر البشر علیه التحیة من الله اکبر بود چون هلال ماه رمضان المبارک که بر اوج چرخ دوار نمودار گردید گویا مفتاح ابواب عبادت برای ارباب سعادت رسید بمجرد رویت هلال اطراف و دامان مسجد الحرام از قنادیل و مصابیح چنان افروختند که افلاک از رشک و حسرت آنمقام بصورت منقل گشته اسپند کواکب را میسوخت و بهزاران چشم امید بر زمین آنمکان چشم میدوخت قطعه

آسمان میگفت الهی کاش می‌بودم زمین — تا که در من بودی این خوش بیت رب العالمین
لشکر املاک با هم گفتگو میداشتند — کاش چون مردم خدا میساختی ما را ز طین
بر سر دکان قناد چون جوش مگس — یا که جوش لشکر پروانه را بر شمع بین
گاهی از مشرق گهی از مغرب گاهی از سوی جنوب — گاهی از سوی شمال آیند در وی مسلمین
نعره وا سمعاه قد اطعنا از زمان — خلق عالم میرسند در وی ز اطراف زمین
لشکر اصحاب فیل از بهر او شد سنگسار — ابرهه یکبار زو گردید با نکبت قرین

ظهور یافت چنانچه این حکایت منظومه ازان خبر میدهد **حکایت**

آمد اسمعیل مولانا شهید
همره سید چو در مکه رسید

حج عمره کرد جانش آرام یافت
صید مقصد یک بیک در دام یافت

بعد چندین روز او بیمار شد
طاقتش خند طاق و بس ناچار شد

در کسوف آمد چو آن بدر منیر
چاره کردندش طبیبان کثیر

جملگی تدبیرها انگیختند
از هنر صد رنگ رنگین ریختند

آن سعاجین و سفوف و آن شراب
بود در حقش بسان زهرناب

از حیاتش چونکه مایوس آمدند
جمله مالان دست افسوس آمدند

بود مولانا شهید ارجمند
روز و شب در خدمت او پابند

شب نخفتی روز ناسودی چنین
همچو ماه از غم بفرسودی جبین

بود آن مستوره مخدومهٔ
از نعیم سیدم محرومهٔ

داشتی بیعتش انکارها +
مینمود این گل بچشمش خارها

نوش بود آن نیش می پنداشتی
نور بود آن نار می انگاشتی

بار بار و گفت مولانا شهید
مادرا این طرفه خوان از حق رسید

خیز بیعت کن بخور نعمای او
هر که نخورد آه بر وی وای او

تیره گشتی مادرش چون این کلام
گوش کردی زان شهید نیکنام

بازگفتی کای پسر زینسان مگو
کس غلام خود نسازد پیشرو

هر کرا خند کامرانش میکنند / جانب مقصد روانش میکنند
اندران افتادگی از دور دید / سایه گویا کرامی نور دید
طرفه سایه آمد اندر ورش نظر / سایه نے همسایه نور البصر
اندران سایه خلایق بیشمار / خورم وخندان چو باغ اندر بهار
هر یکے سیراب از نار معین / با اخلا واحبا همنشین
هر یکے با یار خود در اختلاط / گرم در هنگامه عیش ونشاط
خواب بین از رهروے پرسید حال / چیست این سایه بگو ای خوش خصال
… ستظل را باز گو / کیستند این قوم ای مرد نکو
گفت این جمله گروه احمدیست / سایه شان ظل فیض سرمدیست
تو از ایشان شو که تا ذیشان شوی / دور کن انکار تا از ایشان شوی
چون شنید این گفتگو از خواب چیست / زنگ انکار از دل خود پاک شست
گفت زاسمعیل سید را بیار / تا از و بیعت نمایم آشکار
سید آمد کرد بیعت شاد کام / شد پس یک هفته در دار السلام

حکایت دیگر

چو سید بام القری آرسید / ز بلغار یک قافله در رسید
دران سه صد وچند بودند مرد / همه دین پژوهان وصحرا نورد
از انجمله بودند کشته نفقه / صبیح ومليح وجسیم ووجیه

این ابیات بگوش اقاضی وادانی رساند ابیات

هلال عید قربان بر فلک چون گشت نمایان شد	فلک گوی مجوکوی آمد هلالش چوگان شد
تو گوئی ناخن تقدیر بهر حل مشکلها	پدید آمد ازان مشکلات خلق آسان شد
مبارک باد بر آنکس که در بیت الحرام آمد	رسید از پس که هفته بهر حج پویان شد
تو در عرفات شو سیدان محشر آگاهشان	که یک عالم رسید و بر گناه خویش گریان شد
ندای فاستجبنا برسد در گوش اهل دل	چو خلقی را رحم از بهر اخلاص گویان شد
ز زمزم تیر لبیک آن زمان کو حاجیان	گریزان چو ملعون از زمان حیران شد
طفیل سید احمد ای علی آخر رسید ...	درانجا مقصد حل یا نبی کارت بسامان شد

روز هشتم ذیحجه که یوم الترویه اش گویند خطیب در مسجد الحرام که امیر حاج از جانب سلطان روم خلد الله ملکه وسلطانه با قافله شام و مصر و روم آمده بود و بکمال فصاحت و بلاغت بر منبر مسجد الحرام بحضور خلایق که قریب یک لک آدم درانجا مجتمع شده بودند خطبه مشتمل بر مناسک حج خوانده آویزه گوش خاص و عام گردانیده من بعد فراغ نماز عصر اهل مکه وغیره بیوت خود را مقفل گردانیده حواله بدویان که از طرف پادشاه که عبارت از نائب سلطان نموده که در روانه منا شدند کسی وقت مغرب وکسی بعد آن و درآن شهر که است بهر منزل ساختند و منا شهریست مملو و مشحون از عمارات عالیه و اسواق متعالیه که در وسط آن شهر مسجد خیف که بسیار کبیر و وسیع است بر قبر آدم علیه السلام واقع شده و در میان مسجد گنبدیست که در صحن آن بر پا است که مصلای پیغمبر است صلی الله علیه

واقع شده و تفسیر آیت کریمه شهر رمضان الذی انزل الآیة اکثر مفسرین نجوم
آن برین کوه والاشکوه بموجب احادیث صحیحه بیان فرموده اند بامعنی آیت مذکور
بخوبی چسپان باشد و الا نزول آن بجابجا بر جناب سرور کائنات روح الامین
علیه السلام رسانیده اند حاصل کلام تمام حجاج بیتوتت در شهر منا نموده صبحدم
بعد ادای صلوة متوجه عرفات گشتند پیش و پس قریب استواء النهار در عرفات
داخل گردیدند چون آفتاب از وسط السما مائل جانب مغرب گردید موذن در مسجد
نمره بانگ صلوة الظهر برکشید حاجیان از هر گوشه و کنار دران مسجد مجمع گشته نماز
جماعت ظهر و عصر بیک اقامت ادا ساختند بعد دو ساعت نجومی امام که امیر حاج است
بر فلک کوه جبل الرحمة که مسجد مختصر مقام ایستادن پیغمبر است رسیده بر ناقه سوار گشته
در ادای خطبه و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات مشغول و مشغوف گردیده دو دستار
رومال کلان و دو سه کس نیز تا بر قدار گرداگردش گرفته چون لبیک میگفت نیز ها
رومالها را جنبش میدادند تا خلایق به بینند و ندای لبیک برکشند از نوای نعره
لبیک گویان زمین می لرزید و آسمان می ترقید القصه مضمون آیه کریمه یوم
ترونها تذهل کل مرضعة برای العین مشاهده میشد و مضمون این ابیات
حاضرین میدید ابیات مؤلف

یکی بیهوش و بیخود اوفتاده یکی بر کرده ماتم می نمودی	یکی از چشم طوفان برکشاده یکی برگفته جوی خون کشودی

برای خود و حاضرین و غائبین که با ایشان دست ارادة داده بودند دعا فرمودند

و یکی از کرامات آن پیشوای اهل هدایت که از آن تاریخ تا اینوقت ظاهر و باهر است آن بود

که اسائر ادعیه علاوه این دعا تا فوق السماء مرتفع ساختند که از جمله این بنده عاجز مستمند

با قافله نیازمندان که بمحض افضال جمال تو باین عطیه مرضیه بی روی ریا مفتخر

و مباهی گردیده و باین سعادت عظمی رسیده هیچکس اینهارا بدنیا ملقب بلقب حاجی

نسازد و در عرصات قیامت اینهارا جز تو کسی نمی‌نوازد و چند سال است که این

ماجرا منقضی گشته که احدی باین لقب از حاضرین آن جماعت مشهور و معروف نگردید

امید قوی است که ادعیه دیگر همچنین بوقت اجابت رسیده باشد و چون امیر حاج

آفتاب از ناقهٔ تیز رفتار فلک دوار فرود آمده ندای حج مبارک بگوش یکدیگری

رسانیدند و هر یک بکمال سرعت و شتابی روانه مزدلفه که او را مشعر الحرام هم گویند

و از عرفات سه کروه طرف مکه معظمه است شدند و بهمه شب تاریک و انتظام مجمع

گشته نماز مغرب بمن ادا ساخته در بستر آسایش آرمیدند و چون صبح صادق دمید

همه از خواب سر بر آوردند نماز صبح ادا نموده خطیب خطبه مشتمل بر حمد ذوالجلال

و نعت رسول باکمال صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و کیفیت قربانی با شرح

بسط تمام و دیگر مناسک بیان نمودند اکثر خلایق عوام الناس بمجرد طلوع نیر اعظم متوجه

منا گشتند و خواص اهل علم بعد سماعت خطبه بگرای آنطرف گردیدند و منا از مجا سبیل

شرعی است بسخن مختصر قریب یک نیم پاس از روز میگذرد که خواص و عوام فراهم گشته

بعد ادای دوگانه [illegible]
[illegible] بجای آوردند
از [illegible] حلق [illegible] نموده
[illegible] و [illegible] و خضاب
[illegible] چون [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]

۹۷

[illegible]

وادی شهرت دارد کرده شد و درین منزل قریب نصف شب بوادی سرف که مزار
فایض الانوار سرور جناب میمونه علیها و علی بعلها الصلوة والسلام من
الله الملک العلام رسیدیم از اتفاقات عجیبه آنکه آن روز هیچ طعام نخورده بودم
چون از خواب آنوقت بیدار شدم از غایت گرسنگی طاقتم طاق و بدر دیدم در محاق بود
بطلب نان پیش هر کس دویدم و بمطلب نرسیدم بناچار برای زیارت در حجره مقدسه رفتم
و پیش تربت شریفه کریمانه ندا کرده گفتم که ای جده امجده من مهمان شما هستم چیزی از فیض
عنایت فرما و در اجر وجهم از الطاف کریمانه خود شما انگاه سلام کردم و فاتحه و اخلاص خواندم
ثوابش بروح پر فتوحش فرستادم انگاه نشسته سر بر قبرش نهاده بودم از رزاق مطلق
دعا نابرحق رو دو خوشه انگور تازه بدستم افتاده عوض ترآنکه آن ایام سرما بود و هیچ جا
انگور تازه میسر نبود بجیب افتادم و یکی ازان هر دو خوشه همچنان ناشسته تناول نموده
از حجره بیرون شدم و یک یک دانه بهر یک تقسیم کردم و گفتم

مثنوی

یافت مریم گر بهنگام شتا
میوه های جنت از فضل خدا
این کرامت در حیاتش بود و بس
بعد فوتش نقل نمود دست کس
بعد فوت زوج ختم المرسلین
رفته چندین قرنهای و درین
بنگر از وی این کرامت یافتم
مایه صد گونه نعمت یافتم

بعد از ان مقام روانه شده بامدادان بمنزل رسیدیم و چندین منازل طی نموده
چون بمقام جحفه نزدیکش گردیدیم نقته روز بخیریت تمام بسر بردیم ولیکن از اهل قافله

[illegible] دیابان و در ازان [illegible] بود [illegible] از رفته و دنیا [illegible] عبسان و [illegible] بجهت از انجا [illegible] که درصدد [illegible] حضرت ختم المرسلین علیهم الصلوة والسلام [illegible]

[illegible] بالحاح تمام و زاری [illegible] بدرگاه ملک العلام مسئلت نمودم که خداوند بالفضل عمیم خویش [illegible]

[illegible]

٩٩

اطراف وادی که بچرا مشغول بودند برای جمال اتفاقاً مشغوف گردیدند اتفاقاً از اهل
قافله برای ادنی معامله گفتگو بمیان آمد و از گفتگو بسب و دشنام نوبت رسید برا ینهم
اکتفا ننموده بکشتی و شتابزدی انجامید هر چند که خواص قافله رفع و دفع مجادله میکردند
هیچ اثری پدیدار نگشت تا که جمیع جمالان بغتتاً از قافله دور گشته بسنگباری مشغول
گشتند و سنگباری اعراب بشهور آفاقست که دو کس از ایشان وقت بازیچه از سنگباری
درخت مغیلان را از پا می اندازند بمعاینه اینحالت پر ملالت دران وادی خونخوار
کربلا از وادی قیامت میداد و در عجب حیص و بیص گرفتار گردیدند و طفلان و زنان
بمشاهده اینحال بگریه و زاری مبتلا گشتند آنحضرت از معاینه اینحالت پر ملالت چند
فقرات حزب البحر را تلاوت نموده دست بدعا بر داشتند بعد ساعتی بروی خود مالیدند
و میر قافله جمالان را بصدای ببیت که از استماع آن زهره شیری ترقید پیش خود طلبیدند
بمجرد استماع آواز حضرت سنگها از هر دو دست خود انگنده بعجلت تمام بخدمت شریف
حاضر شده بعد سلام علیک بپا افتاده وگفت که هر چه فرمائی برانم حضرت فرمودند که جمالان
خود را از سنگباری منع ساز میر جمال حسب الامر کار بند شده همه کس را آواز داده نزد
خود طلبید و بکمال شدت امتناع این مجادله و نزاع کرد سر جمال و آنحضرت همه را نزد
خود طلب داشته با آنکه فریقین مجروح و غرق خون بودند یک بیک را الکنار گرفتند و از
آتش دشمنی کنارگزیده غریق دریای دوستی گردیدند ساعتی نگذشته بود که فریقین
سخن آشتی و معانقه باهم مینمودند گویا هیچ دشمنی و خصومتی در میان نبود مثنوی

تهار و رحال چه خواهد بود بیت هر که درین راه به تهار رود به خوار شود گو نه به تنهان
رود به اعراب که قاطعان طریق مدینه اند و احزاب باستند انهر دو رئیس یکی از شاد
او دیده در نیم راه بر کوهی تابع و منیع که موسوم بسعد است سکونت و قیام میداشت در منزل
ششم وقت نیم شب با چند رفقا و احباب بشرف ملازمت سید عالیجناب چون نام خود
بهره اندوز سعادت گردید بمصافحه و معانقه کامیاب گشته تا یک ساعت صحبت داشته
مسلت رخصت نمود آنحضرت یک جوال برنج و یک تهان پارچه و نیز و مال الطریق
ضیافت و مهمانی بسعد مذکور عنایت فرموده فرض ساختند و خار خار اندیشه که در
غنچه دلها قافله بخلید بنسیم افضال آلهی منفرج گشت بعد قطع دو سه منازل در
صفوای وادی رسیدند و بزیارت قدوه عاشقان محمدی در حلقه مدحت طرازان
احمدی حضرت شیخ عبدالرحیم الیمنی البرعی که قصاید ایشان چون شمس برابعة النهار
مشهور و معروف است فائز گشتند و نیز بمزار فائز الانوار ابن عم سید الابرار
علیه صلواة الله الملک الجبار حضرت ابو عبیده بن الحارث ابن عبد المطلب
رضی الله تعالی عنه که در غزوه بدر مجروح شده بودند و وقت مراجعت مدینه منوره
درینجا انتقال کردند نقد مراد اهل قافله را بدست افتاد و این قبر شریف را ساکنین
آن قریه ابوذر غفاری رضی الله عنه شهرت داده اند و این غلط محض است و اصلی
نمیدارد و قبر ابوذر علیه الرضوان در ربذه که پنج میل مسافت از مدینه طیبه دارد و مشهور
خواص و عوام است و پنج میل ازین مکان موضع بدر است که الآن دران مکان قصبه

بهروان را قبه اش آید چو ناگه در نظر | از منور چشم صد طوفان اشک آید بدر

قبه کز نقش عرش سطلی دا نما | خوی خجلت ریزد و گوید نعم المفر

قبه ادر بیضه تقدیر حق والای کانمدر | سکن سیمرغ فردوس اگر داری خبر

روز محشر زان برون آید کشاید بالها | زآفتاب حشر برما سایبان سازد زبر

تو بکردم صاف میگویم گذشتم زین سخن | هست اینجا خوابگاه حضرت خیر البشر

سید عالم محمد مصطفی خیر الوری | شمس چرخ اصطفا و گوهر بازار ابر

والضحی رمزیست از روی منیرش بیگمان | معنی واللیل گیسوی سیاهش اگر

از لعل طرفه تشریفی ز رحمن یافته | تاجی از انا فتحنا درفشان دارد بسر

دوستانش را تو یابی خرم و خندان چو شمر | دشمنانرا سرنگون بینی روان سوی سقر

فضل بی رانگاه ابدا علی بند النبی | سال و ماه و روز و شب ای بهر شام و سحر

میرود اینک علی باکاروان احمدی | تا شود از سود سودای زیارت بهره ور

بچون سپهر مضیه در دوائره و خیرابه چرخ ما بنجار بآن مجمل و مطبوع است که چون کجا رابعیش و کامرانی صرف بمنید بسنگباری تفرقه رجوم وار عیش و تماشا محروم میدارد تفصیل این اجمال و تبیین این اجمال بدین منوال است که چون از منزلی که قبه شریفه بنظر آمده کوچ شده و در منزلی که سنو سنگ از انجا مدینه منوره بود فرود آمده عمر و تمام روز بخیریت گذشت روز دیگر از انجا وقت ظهر قافله روانه منزل مقصود شد و هر یک بیابان گل خندان و چون بلبل غزل خوان بودند و طبیعت رفاقه قافلان اعنی جناب آقا حضرت

قفلی را افتتاحی باشد دران حالت پریالت امیر جالالان این قافله بارئیس آن گروه شقاوت پژوه که رشتهٔ اخوت و موت فیما بینهما مضبوط و مربوط بود دوچار شد و یکدیگر را بشناختند و بزودی پیشش رفته سلام کرده و رسم معانقه و مصافحه با هم سلوک داشته گفتند که زینهار ازین قافله دست تعرض بردارید زیراکه اهل درین قافله جز خوراک و پوشاک از قسم مال اسباب هم نیست و دویم آنکه احمد پاشا نائب سلطان بضمانت خود اینها را این جاده ایطرف فرستاده از انجا که طلب معاش ناگزیر است و بدون آن ایشان چاره نمیدارند اینک قافله مغربیان که حملو و مشحون از زر مغربیست بدنبال ما میرسد و ازینجا یک فرسخ فاصله دارد و غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه باید انگاشت و مرام خود را بمنت و احسان خویش باید پنداشت مثنوی

پس بانگی قافله مغربی است	به از گوهر و در هم مغربی است
بمغرب نهان گر شود آفتاب	ولے شد تپش جان پر از زر ناب
همه ناقه اش حامل از زر است	همه محملش معدن گوهر است
رئیسش چو این مژده از وی شنید	ازان دست بردار شد آن عنید
روان رفت تا که بکوه بلند	بلشکر یکے بانگ زد آن نژند
ازان بانگ آنجمله جمع آمدند	چو پروانه گرد شمع آمدند
شد از برکت سید کائنات	علیه السلام و علیه الصلواة
هم از برکت آمده جسام اوست	رضا جوی ایزدی کام اوست

السلام ای باعث بود و نبود
السلام ای منبع صدق و صفا
السلام ای آفتاب اصطفا
السلام ای تاج صدر قرب حق
السلام ای شاه دربار ازل
السلام ای ساکن غار قدم
السلام ای زینت فرش و عرش
السلام ای شفیع روز جزا
السلام ای شمع بزم کبریا

طرفه آن تشنگی که سیرابیم	تو ز لطف و کرم بفرمائی
ای علی شهر دوست نزد کجاست	چون نگردی درو تماشائی

السلام ای دست تو دریای جود
السلام ای ماحی کفر و عناد
السلام ای مرد رزم و جهاد
السلام ای ناظم اقلیم دین
السلام ای وارث شاه مبین
السلام ای مرد میدان وغا

قصه کوتاه وقت عصر بود که ماجرای رهزنان رونمود بفضله تعالی از دست ایشان نجات یافته آخر مغرب که وقت غیوبت شفق است در ذو الحلیفه رسیدیم ساعتی در انمقام برای قضای بعضی حوائج مکث واقع شد بالاخری قافله پیشتر روانه شد نصف شب در مدینه سکینه در مناخه متصل عیدگاه که الحال بازار آن شهر فیض بهر است مقام واقع شد باقی شب بعضے ازان بخواب بعضے در غسل و تبدیل جامه بسر شد پیشتر از صبح صادق چون دروازه قلعه اش اشاره داخل مدینه خاص شده در مسجد شریف رسیدیم و بعد ادائے نماز اشراق رو بروی مواجه اقدس ایستاده بترانه این سلام مترنم گردیده شاید مقصود بکنار گرفتیم و گفتیم سلام فی نعت خیر الانام

١٠٤

السلام ای نور رب العالمین	السلام اے مهبط روح الامین
السلام ای صدر بدر دو جهان	السلام ای فیض بخش انس و جان
السلام ای بادشاه مرسلان	السلام اے قبله صاحبدلان
السلام ای روی تو شمس الضحی	السلام ای موی تو لیل الدجی
السلام ای نائب پروردگار	السلام ای قاسم جنات و نار
السلام اے مصطفای مجتبے	السلام ای مقتدای اهتدا
السلام اے سید عالی نسب	السلام ای معدن علم و ادب

السلام ای حرمت نبیین
السلام ای پیشوای تابعین
السلام ای ختم دین و دنیا
السلام ای سلطان ملک [illegible]
السلام ای شافع روز [illegible]
السلام ای [illegible]

السلام ای ساکن [illegible]
السلام ای مکین لامکان
السلام ای ساقی کوثر
السلام ای مفخر الاصفیا
السلام ای دادرس [illegible]
السلام ای بادشاه دین
السلام ای معدن [illegible]
السلام ای دافع [illegible]

یا شفیع المذنبین دستم بگیر ‌ ‌ ‌ یک سلام از بندهٔ خود در پذیر

یا رجاء المرتجی کارم بساز ‌ ‌ ‌ باب لطف خود برویم کن فراز

یا امام الانبیا بهر خدا ‌ ‌ ‌ دار هان ما را ز آفات و بلا

یا رسول الله بفریادم برس ‌ ‌ ‌ بیکسم جز تو ندارم هیچکس

در پذیر ای شاه دین زین سلام ‌ ‌ ‌ صد درود و صد نیاز و صد سلام

هم بتو بر آل و اصحاب تو هم ‌ ‌ ‌ بر هواداران و احباب تو هم

خاصه بر آن منبع فضل و وقار ‌ ‌ ‌ صدر دین صدیق اکبر یار غار

آنکه صدق و فضل احسان کار اوست ‌ ‌ ‌ ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست

هم بروح آن امام العادلین ‌ ‌ ‌ قطب حق فاروق اعظم شاه دین

هم بر آن سرچشمهٔ حلم و وفا ‌ ‌ ‌ شاه ذی النورین عثمان باصفا

هم بر آن خورشید چرخ ابتدا ‌ ‌ ‌ آن علی مرتضی شیر خدا

هم بر آن دو گوهر گوش بتول ‌ ‌ ‌ یعنی آن حسنین ابنا رسول

هم بر آن شش کس که از ده باقی اند ‌ ‌ ‌ آنکه اندر بزم عرفان ساقی اند

هم بر ازواج و بنات تو تمام ‌ ‌ ‌ هم بر اولاد تو ای عالی مقام

خاصه بر ارواح آن قطاب دین ‌ ‌ ‌ کامل ایشانست زین العابدین

بعد از آن بر باقر بحر کمال ‌ ‌ ‌ بعد از آن بر صادق فرخنده حال

بعد از آن بر کاظم نیکو سیر ‌ ‌ ‌ بعد از آن بر موسی والاگهر

آمد بجهته تا دو ساعت بخوبی مراقب نشسته می ماندند و احیانا تا بعضے اشخاص خواص را
باخود باین کرامت اختصاص مے بخشید هرچند بار راقم را بهمراهی اشارت میفرمودند لیکن بعدم
ملاحظه آنکه جسد شریف نبوی از مکانیکه سید مراقب می نشستند دور بعد مسافه اصله و همین قدر
تفاوت با بانی داشت دیگر نوع بالا نشستن پیشتر گو که حجاب بود قبول ننمود و بعد
بست و پنج روز لشکر سرما بر سر ما تاخت و از دست تطاول و تعدی خود سلطان گرما
را مقهور خود ساخت عالم افسرده مزاج گشت و آسمان برات عیش و نشاط کس و ناکس
برهیچ نوشت غربا در کنج گول خزیدند و اغنیا در حصار تناقم و سمور آرمیدند هر برهنه تنان
آفتاب در وخفتند و شبها بسان مجوسان آتش می افروختند اهل قافله
که کلمه اجهم چون هیچ رخت سرما نمیداشتند دست پاچه شدند و حیران و بهجور و نقدان تجاهل بے
سر گرشام گاهان بهری مینمودند چون کاکل مهوشان پریشان الاحوال افسردگی بحر
عالمیان باند در سموم گرمجوشی و خون گرمی در کاشانه عدم با اختفا انباز مثنوی

جهان افسرده چون طبع لئیمان — هوا شد اشک ریزان چون یتیمان
فلک با عهد بهمهری همی کرد — شده یکبار روی باغ از زرد
زره پوشید آب از جنگ سرما — غلط در لرزه بود از جنگ سرما
ز دست دستبرد برد بی تبیل — خزیدی شمع در دامان قندیل
هوا اسکندر چون کافور باری — جهان شد سرد از کافورخواری
چو گرما پیر شد سرما جوان شد — بهار آخر شد و فصل خزان شد

خدیو کون و مکان خواجه زمین و زمان / محمد عربی فخر انسی و جانی

جلیس خیمه دنی و انیس او ادنی / کحیل سرمهٔ مازاغ نور ربانی

گل حدیقهٔ خلق عظیم و لطف عمیم / حلاوت ثمرات ریاض رحمانی

طراز خاتم او خاتم النبیین است / که ثبت است بخشورهای یزدانی

باصل اول و در فرع از همه آخر / چه اولست که ممکن نباشدش ثانی

بر انبیا و رسل ذات او بود افضل / چو بر مجامع انواع نوع انسانی

تمام کون و مکان ذات تو بود و ز حشر / جهان چو دیدهٔ مردم بود تو انسانی

ز [illegible] رشک باغ ابراهیم / لب شفاعت اگر روز حشر جنبانی

دم ظهور تو گشته ز سر نگون اصنام / برای سجدهٔ آدم چو صف روحانی

شکست دین متین تو پشت بدعت و کفر / ز شش جهات جهان چون صلیب نصرانی

ز آب صافی دین پاک کرد یکباره / تمام روی زمین را ز لوث اوثانی

ز نور عدل تو بنیاد ظلم شد برباد / چو ظلمت شب داج از سحر شود فانی

بکوره های دو در قعر چه سمندر را / همیشه عدل تو می پرورد بآسانی

بساز عزم سوی قعر جاهش ای اکرم / ز برق گرچه بسرعت کمال جولانی

مبرهن است و یقین این سخن که سید الم / شوند نه فلک از نهیب اش تو و امانی

قلم چو شعلهٔ طور و دواتش آب حیات / شود کسیکه بمدحش کند درافشانی

ز جود بخشش او رشک می برند مدام / بحار و معدن و دهر و سحاب نیسانی

ز دست رفتم اگر دست من نمی‌گیری
خدای را بکن ای ناخدا نگهبانی

بحق عظمت آن ذو الجلال والاکرام
که داشت ملک رسالت بنامت ارزانی

بانبیا و رسل آنکه محو فرمودند
ز لوح کون و مکان حرف کفر و طغیانی

بصدق صاحب غار و بعدل ماحی کفر
بحکم جامع آیاتهای فرقانی

بشاه حیدر کرار و قاتل کفار
که یافت رونق از و کشور مسلمانی

بآن دو گوهر یکتا ستوده ز بیشان
ملازم روح امین گرد مهد جنبانی

بآب دیده خیر النسا که چشمانش
شدند از غم هجر تو رشک عمانی

که سازی از کرمت جمله مقصدم حاصل
منه بسینه من داغ یاس و حرمانی

همیشه تا چمن بلبلان بفصل بهار
بهم کنند غزلخوانی و گل افشانی

چمن چمن گل صلوات بر تو باد نثار
بر آل و صحب تو هم از ریاض یزدانی

بعد وقت این رویا حضرت در عرصه سه روز تجهیز سفر و تدبیر ما یحتاج ضروری نموده بیست و نهم ماه ربیع الاول از مدینه منوره کوچ مع قافله فرمودند و در منزل ذوالحلیفه که میقات اهل مدینه است اقامت فرمودند شب همانجا بیتوتت نموده احرام عمره بسته بیشتر روانه گشتند ضعفا و مرضی که بسبب شدت سرما از احرام معذور بودند القصه احرام این ها در جحفه که میقات اهل شام است موقوف داشتند چنانچه بعد دو روز در آن مقام باقیماندگان احرام بستند الغرض بعد طی یازده منزل در دو یکمقام در بلد الامین و بیت الله العظیم بخیریت و عافیت رسیدند و در خانهای خود ها سکونت گزیدند و مضمون آن

در جوش بوده هر یکی می نالید و مضمون این اشعار آبدار نامه نگار بذروه فلک دوار رسانید غزل

الوداع ای کعبه اینک آمده یوم الفراق
از فراق تو تمامی طاقت من گشت طاق

دلفگار و سوگوار و بیقرار و سوخته
بیتو گردیدیم و آمد بدر روییم در محاق

چشم من شد آب ریز و سینه ام شد آه خیز
زان دل شوریده ام گشته کباب از احتراق

میروم از کوی تو گریان و نالان و حزین
داغ تو مانده نشان بر سینه تا یوم التلاق

گر روم لیکن کنم روی توجه سوی تو
در نماز و ورد و دعا ها از نیاز و اشتیاق

مسجد تو چشم عالم تو دران چو مردمی
ای سیه پوش عرب ای قبله شام و عراق

میرود اکنون علی با احمد از حکم قضا
الوداع ایجان جانان بده یوم الفراق

بعد از اختتام طواف از باب الوداع بیرون شده بر اشتران سوار گردیده همه شب راه رفته صبحگاهان بجده رسیده و ازانجا شبگیر زده به بندر جده قیام ورزیدند شش روز دران مقام نموده روز هفتم بر کشتی سوار شده هفت روز سیر بحر نموده به بندر مخا رسیدیم مقدار پانزده روز انجا مقام مانده بعده ازانجا بر مرکب نشسته بعد دو روز سیر چهارده روز بحول الله و قوته در جزیره ببئی نماز گردیدیم ناما از مخا تا جزیره مذکور بسبب تواتر امطار که لیالی و ایام بسان دل دوستداران و چشم دلداران اشکبار بود و دریا مانند سینه ستان جوش و خروش مینمود و هیچکس حی نیاسود و شب با اختر شماری و روز به بیقراری بسر میگشت و بحکم ان مع العسر یسرا مرکب سید المجاهدین از جمیع مراکب پیشتر به ببئی رسید ناخدایان و تجاران جزیره مذکور متفق الکلمه میگفتند که جهازی

بلکه زاید اقامت دررز میده از ملاقات فیض آیات خود مریدان و دوستان را باحسن وجوه
بنواختند و درین مدت مجلس وعظ و تذکیر و محفل پند و نصایح دلپذیر بخوبی بیاراستند
و شمع هدایت و ارشاد آن گروه دین پژوه افروختند بمنهج مستقیم و منهل دین قدیم رهبری ساختند

دو مه در بندر کلکته ماندند — پس آنگه آیت هجرت بخواندند
نو و مه چند کشتی را کرایه — شدند این بچه کشتی بود دایه
در آغوشش که دو مه چون نشستند — کمرهای عزیمت سخت بستند
دران اسباب خود را بار کرده — فدای خویشتن را یار کرده
فلک بوده است آن دریای زخار — هلال آسا دران کشتی پدیدار
فلک را یک هلال اورا هزاران — چو انجم هر یکی کشتی سواران
مه نو را پر از انجم که دیدست — چه دیدن کس بعمری هم شنیدست
به یک کشتی امیر المومنین بود — هم اهل بیت وی باوی قرین بود
شدند آن ماه ها چون همرهان — ز شرق جانب مغرب شتابان
چو تا شش ماه سر لبها بریدند — پس از شش ماه در موطن رسیدند
درین شش ماه گه جنبش گه آرام — همی دیدند هریک کام ناکام
امیر المومنین در مسکن آمد — تو گویی جانش رفته در تن آمد
ز روز شبگیر شب شد صبح روشن — جهان یکبار شد همرنگ گلشن
بسر آمد خزان از زندگانی — بهار آمد به بخت کامرانی

امابعد عرض سلام مسنون و تقدیم تعظیمات و تکریمات و آداب و اخلاص عقیدت سمات

معروض آنکه الحمد لله که فقیر و تمام قافله بخیریت و عافیت تمام در مکه معظمه آخر ماه شعبان

تا وقت تحریر کهان بلده آمین هستیم و بعد حج عزیمت زیارت مدینه منوره داریم الله تعالی

بعنایت خود حج مبرور و زیارت مقبول نصیب فرماید امید وار ادعیه وافیه هستم که آنجناب

هستم بفضل الله تعالی درین سفر سعادت اثر بشارات و عنایات عمده رفیعه از درگاه

حضرت رحمان جل شانه این فقیر یافته است پاره ازان که اینوقت ضبط آن بعقیده

میسر است بنابر تفریح خاطر مقدس آنجناب و سایر برادران مومنین که بساعه ایشان هم

عرضه میدهم درین عرضه هم اظهار نعمت او تعالی است که صورتی از صور شکر است و

مراد فقرا ازین عرضه بنابر انست که از برکت جناب عالی این جنس عنایات بر حال فقیر ابتدا

آغاز شده و در تربیت و سلوک عنایتها مبذول گردیده و عاجز بوده ام الحمد لله

تعالی نوبت به اینچنین معاملات رسیده و امید واری ادعیه وافیه علی الدوام هست

تا که حق تعالی بمقصد اعلی و مطلب اسنی رساند و بدایت و رحمت عامه خاصه گشته

بجای خلایق گردد هر ابر کو کار آید پس منجمله آنها انست که در تهیه اسباب روانگی از وطن

خود بودم و مشاغل کثیره بداد و ستد وغیره بسیار رو بکار میامد تا که از صبح نوبت

به نیم شب میرسید در همان ایام شبی اینچنین کاری در خانه خود مشغول بودم و مکان تو

مختصر از سعی و ترود برادران مومنین بامداد و اعانت دستهای نیکه مکان بناشده

بود و در همان مکان بودم که روحانیت آن مکان نمودار شد رو بر روی من کمال

چنان مفهوم گشت که کشتی فلانی ازین کشتیها غرق خواهد شد و دران کشتی از اسباب
مردم بار شده بود و برای این فقیر کشتی دیگر غیر آن معین شده داشتم که اگر تقصیر کسی خواهد
بود پس من هم بوجهی هر چند غفلتی شده باشد دران تقصیر شاملم آمادگی سواری خود
دران کشتی نمودم از جانب غیر ارشاد شد که الحال آنرا غرق نخواهم کرد و شکر الهی ادا
کرده بطور معین گشته بود گذاشتم الحمد لله که بسلامت و حفاظت بجهاز رسید و هر گاه از
کلکته روانه شده بدریای شور رسیدیم و آثار دریای شیرین منقطع گردید موج دریای
شور بکمال ابهت و شوکت و دبدبه و طمطراق که حق تعالی او را اعطا فرموده پیدا
گشته با فقیر ملاقات کرد و بمقابله و مواجهه استاد الفاظ یاد نیست اما این قدر مفهوم گشت که عجب
و هیبت خود می نمود و درخواست میکرد که التجای و تضرعی و انکساری پیش او کرده
شود چونکه گاهی ازو اندیشه نبوده بود بکمال شوکت و بزرگی پیش آمد از شوکت و هیبت
آن متعجب شدم اما در انجا بخیال مشاهده حضرت ذو الجلال هم جلشانه حاصل بود از
غیبتی و غفلتی ازان هم نبود چون هیبتش دیدم و درخواست او معلوم کردم عجب
و ترس آن هیچ در نفس من اثر نکرد و پروای آن ننمودم در جواب آن گفتم که من و تو
هر دو بنده خدا تعالی هستیم مرا از التجا بتو چکار هرگز بسوی تو التجا نخواهم برد بلکه
تو و من و آسمان و زمین و مور چیان و همه بدست قدرت مالک خود یکسان هستیم
و مدح و ثنای و عظمت و کبریای حضرت حق جلت عظمته بیان نمودم آن موج این
بیان شنیده از مواجهه برفت تا ما شادان معلوم میشد و آنوقت که جهاز بجای پیلی

١١٣

تردّدی بود که احیاناً اهل قافله خصوصاً زنان را بسبب غیبوبت فقیر تخیّل و تعبی
میرسید در فرود آمدن خود متردد بودم شب جمعه مرکبی دیگر بنظر آمد و آن روز در جده
رسیدیم و اندیشه آن بود که مبادا از افغان و قطاع الطریق باشند و مسموع شده بود
هرگاهی که افغان قطاع الطریق بر مسافران یورش میکنند و غارت مینمایند الغرض
موجب خلجان خاطر گشته بود حفاظت و صیانت بر حال مرجوع و معروض جناب [illegible]
و در فرود آمدن از جهاز تردد زائد از حد رسیده بود که از بارگاه بی نیاز مطلق ارحم
الراحمین جانانه بشارتی یافتم باین مضمون که تو بیدار بر روی نهار برآ بگذار
سیر ماکن و در بین بشارت هر چند اهل قافله که دران جهاز بودند همه خاطر جمعیت
او با و لواحق این عاجز زائد از دیگران دران بشارت فهمیده میشد صباح جمعه که
بر زورق سوار شده متصل کوه عدن بکناره رسیده بعد ادای چند رکعت نفل دعا
کردم بجهد تمام اجابت ازان سو متوجه بود و مژده بار رسید که از جانب جمیع مجال
کسانیکه همراه فقیر بودند عنایت خاصه بطوری متوجه شد که آنرا بچو تشانیدن خلعتها
فاخره که از خشنودی و رضای وافره است تعبیر توان کرد و این حقیقت مشاهده فقیر
بتفصیل میشد و حتی تدریجاً از انها باز ماندن حج که دران جهاز سوار بودند بعد
بسیار سواران جهاز که اهل قافله در آنجا بودند بعد تمام مسایلان بر دست فقیر
متوجه شده که بخشش غفران بود همه اینها مفهوم میگشت و سابق ازین
دعای بر زبان فقیر اجرا فرموده بودند که حاصلش این بود که این دیار و ملک جوار

والابدان در رویش با راسخ بوده و توسط و توسل باین فقیر مینمود و درخواست دعا میکرد
و جوش رحمت الهیه دران وقت والابجال آن مرحوم بر که صراحةً معاینه میشد که او را انجاب
سعادات الهیه فوز یا بر وند تا انها عموم و شمول آن معلوم میشد تا که در جوش رحمت دریافت
شد که هر که امسال حج خواهد کرد بسبب تو باران که تو در آنها خواهی بود همه را بخشیدیم
و چونکه جهاز محاذی یلملم رسید و مستعد احرام کردیم فقیر غسل مینمود و چندی از رفقا
غسل میدادند و اعانت دران کار میکردند مستغرق در بخششی در حق همگان این عالی
نمودند معلوم شد که همه آنها آمرزیده شدند بعد که وقت تلبیه رسید شخصی دران
مجمع سبقت کرده به تلبیه آواز خود را بلند ساخت عنایتی باین معنی در رسید که هر که پیش
از تو تلبیه میگوید تلبیه اش را ما مخصوم در روز حصول شرف سعادت دخول در مکه معظمه
هرگاه که از [illegible] گذشته متوجه گذاشته شدیم تا از ان راه در آئیم حالتی عجیب برای
[illegible] مستمر دست طاری و نمودار بود حتی که بر همه حضار ان واقعه و آنحال اثر ش
جلوه گر نمایان میشد لبیک که میگفتم بمشاهده میگفتم و این گفتن بخاطر ایشان صحیح بود و اجابت و
قبول آن میدیدم و در دعای آنوقت فتحی شده بود که بخوبی تمام مطلب عرض میکردم
و درانحال این مضمون به تعبیر عجیب از زبانم آسان شد که مردم جماعتی گنهگار و شرمنده
از بلاد دور دست بجرم و [illegible] تو رسیده اند و انها را من آورده ام و چنین
و چنان خواهانند درانحال عجیب بشارت حیرت افزا پیش آمد باین کیفیت که انها را
چه گفته آید یعنی آنها خود محقق کمال عنایت و رحمت اند و خصوصیتی میدارند که انشاء الله

115

در دو سال اول که ضعیف شده
باشند از این نعمت محروم
نمانده و در لیلة القدر در
رمضان شریف دعا بسیار
عموماً و خصوصاً کرده شده
و اجابت را متوجه آن دعا

جزیلہ و ادعیہ جمیلہ آنجناب است و آیندہ را ترقیات ببرکت ادعیات زاکیات امیدوارم
در جای واثق است کہ دعاہا از سودہ باشند و فقیر و تمام معتقدین مخلصین در اماکن
و اوقات متبرکہ دعاہا میکنند اللہ تعالی اجابت فرماید انہ علی کل شئ قدیر و
بالاجابت جدیر زیادہ بجز ادب چہ عرض نماید والسلام والاکرام و آخر بشارات
اینست کہ لفظ پارہ سند رجای عریضہ از جنس مبالغہ می نمود نمحو آن مخطور گردید
مانعت از محو آنکہ این فی الواقع پارہ است معلوم گشت واللہ تعالی اعلم بخفیات
الامور وعلانیتہا در بیان بہشت آرای سلطان الاولیاء والمتقین
امام المحدثین قدوۃ اہل تمیز حضرت شاہ عبدالعزیز علیہ الرحمۃ والرضوان

چہ نوشش و نیشش باہم آفریدند — بعالم عشرت و غم آفریدند
بہاران گرچہ رنگ آمیز باشد — خزانش دشنہ خونریز باشد
اگرچہ روز باشد روشنی زار — شب او را می نماید تیرہ و تار
برین گفتار اینک شاہد آرم — بگوشش دل شنو کان می نگارم
کہ ناگہ از قضای ایزد پاک — خجستہ وارث سلطان لولاک
امام جن و انس شیخ آفاق — بعشق اللہ جفت از ماسوی طاق
چو غم تہای دین او را سپردند — از آن عبدالعزیزش نام کردند
چو تنگ آمد ازین زندان فانی — رخ آوردہ بملک جاودانی
سوی خلد برین منزل گزین شد — بفردوس آمد و مسند نشین شد

هجرت از دار الحرب بدار الاسلام و جهاد با کفره لیام و ارتفاع اعلام اسلام و اشاعت
اظهار دین پیغمبر علیه السلام در هر مواطن و مقام و در جذر قلب آن زبدة الکرام مخمر
و مجبول بوده بود و وجوب این نیت عظمی در کشت زار طبیعت مستتر و مختفی می بود در
که سنین عمر شریف باربعین رسیده بحکم بفحوای آیه کریمه و لما بلغ اشده و بلغ اربعین
سنة الایة همگین اغصان و اوراق شجره طیبه که موصوف باصلها ثابت و فرعها
فی السماء باحسن وجوه سر برآورده مستعد ثمرآوری گردید بموجب آنکه مصرعه عشق
و مشک را نتوان نهفتن تا دو سال کامل در تجهیز جیوش و ابتیاع آلات حرب مثل
تیر و تفنگ و گرد آوری رفقاء جویای نام و ننگ مستعد و سرگرم بودند و درین
مدت مسطوره اکثر از زبان فیض ترجمان ارشاد میکردند که تعداد اصحاب بدر رضوان
الله علیهم اجمعین یاران صادق و دوستان موافق یکجا شوند ظهور این امور از
قوت بفعل آید و این شاهد غیبی از جلباب احتجاب و استتار رونماید و درین مدت
مسطور صبح و شام علی الدوام بهر منزل و مقام پیش مردم کرام و لیام وعظ و تذکیر در
فضائل هجرت جهاد آن حضرت و خلفاء ایشان بیان میکردند و خطوط بجمیع احباب
و اخلاء که قبل ازین در امکنه متعدده مثل عقبه اول که در منا واقع است و در حدیبیه
که در راه جده که بیعة الرضوان از صحابه کرام در آن مقام بوقوع انجامیده بیعت جهاد
نموده بودند ارسال فرمودند چنانچه بعضی از ینها در برملی و بعضی در اثناء راه هجرت
در قافله سید المجاهدین رسیده ذخیره اندوز ثواب آخرت گشتند و چون خاطر دریا

سر هر بیت این قصیده نگر — که حروف هجاست با ترتیب

هست در مدح آنکه از فیضش — بر و بحر و سحاب یافت نصیب

ای ز عشقت آتش افتاده در هر سینها — لطف کن بر عاشقان از مهر و بر منع جفا

بوی زلفت از صبا چون در دیار چین رساند — از تحیر آهوانش جمله ماندند از چرا

پیر من عشق است من در دام او صلوقم — بر چه او گوید بجان آریم بی چون و چرا

تیره و تار است بی تو عالم اندر چشم من — از رخت عالم منور ساز ای بدر الدجی

عروسی و ... ین و دنیا باختن — خویشتن را سوختن هم داشتن خوف و رجا

جان و دل برگو ز من صبر و توانائی تمام — ذره لطفت ندیدم چیست این جور و جفا

چیست این ناز و عتاب و چیست این جور و ستم — چیست این بی رحمی تو چیست این مکر و دغا

حاصل عمرم ز عشقت چیست دائم سوختن — از خدا شرمی بکن رحمی بحال من نما

حیرتم ... و باک گداز کس نمیداری کنون — میروم نالان بدرگاه امیر با صفا

داور دوران وزیر الدوله دریا کرم — ناظم نظم امارت فاخر جود و سخا

ذو المعالی و المفاخر مصدر فیض اتم — ناصر دین است هم اسلام را نور و ضیا

راست گفتار است هم الحق ز بس هست و تمیز — نیکوکار است و ذو التسخیر ... صفا

زبده ارباب فضل صاحب علم و عمل — حامی دین و دول هم دفتر صدر ...

زنده پوشان قناعت را تو اش تکیه گاه — بر کسی سازی نوایان مرحبا صد مرحبا

ساعی اندر کار کس در سامع اندوز و بند — دست او دریای جود و مشت او کان عطا

ہمت من پست باشد زیرتۂ مدحش بلند	باز میگردیم بر دارم کنون دست دعا
لازم اوه کار اقبال و دولت پر دوام	لازم اعداش باد محنت و رنج و بکا
یا الٰہی این دعایم را اجابت کن قرین	بالنبی المصطفیٰ قد تم ہذا المدعا

و چون دو سہ اول این اعجوبہ کہ عبارت از مخزن احمدیست قصیدہ در مدح نواب مستطاب کہ بفرمان ہمایونش این عروس بآرایش ہمہ آرایش یافتہ یک قصیدہ مصنوعہ بصنعت توشیح تعبیہ کردہ شد در آخر کتاب ہم یک قصیدہ ہمچنین بمدح آن جناب فیض مآب مندرج کردہ آید تا اول باخر نسبت دارد

نظم

شکر صد کہ زفیض باری	کرد این بہ چرخ مہر نیز یاری
کہ چہل سالہ احوال امام	مرتسم گشت بآئین تمام
قلم از مخبر بخود بر بالید	کہ سرش تا قلم لوح رسید
محرم کم چشمۂ آب حیوانست	بلکہ تسنیم ریاض رضوانست
صفحہ اش جملہ خیابان بہشت	نقطہ سطرش گل و ریحان بہشت
چونکہ پیرایۂ انجام گرفت	مخزن احمدیش نام گرفت
سال تاریخ بجستم ز سروش	این چنین مژدہ رسانید بگوشش
کہ کنم بر تو من این راز عیان	ہان بگو این چمن باغ جنان
دبیر رشش محمد جہاندار شاہ	سریع القلم ہم سیادت پناہ
بپاس شانزدہ از فضل قیوم	مخزن احمدی شدہ مرقوم

مخزن احمدی ... محمد علیجان بہادر صولت جنگ خلد اللہ ملکہ ... تمام شد

کاتب الحروف کمترین محمد علی اکبرآبادی

مطبع :- تاج الدین پرنٹرز لاہور

فاضل بریلوی علمائے حجاز کی نظر میں

طبع سوم پر نوائے وقت کا تبصرہ

مولانا محمد احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کی ذات گرامی محتاج تعارف نہیں وہ علم و فضل کا ماہتاب تھے جس کی روشنی قریب و بعید کو منور کرتی رہی۔ وہ علم و عرفان کا ایک سمندر تھے جس سے متلاشیان حق سیر ہوتے رہے ان کے فیوض کا دائرہ برصغیر تک ہی محدود نہیں تھا، عرب و عجم کے عظیم علماء و فضلاء نے ان کے علمی کمال اور عارفانہ شعور کی کھلے دل سے شہادت دی۔ فاضل بریلوی کی عظمت کا اندازہ اس بات سے لگایا جا سکتا ہے کہ وہ بیشتر علوم مروجہ میں بالعموم اور دینی علوم و معارف میں بالخصوص کامل دستگاہ رکھتے تھے۔ انہوں نے اس تحریک کے دور میں علمی جہاد کیا جو بدعت گریزی کے نام پر شروع کی گئی لیکن ناپسندیدہ بیباکی اور اس سے بھی آگے گستاخانہ طرز عمل کی مظہر بن کر رہ گئی۔ علم کے نام پر جہالت کے فروغ اور اکابر اسلام کی تحقیر کے خلاف فاضل بریلوی کا ردعمل ایک فطری بات تھی۔ مخالفین اعلیٰحضرت احمد رضا خاں علیہ الرحمۃ کے علم و فضل کا مقابلہ تو کر نہیں سکتے تھے انہوں نے تسکین انا کی خاطر اعلیٰحضرت کے خلاف طرح طرح کی غلط فہمیاں پھیلا دیں اور ان سے ایسی باتیں منسوب کر دیں جنہیں خود موصوف ناپسند فرماتے تھے اور جن کی انہوں نے اپنی تحریر و تقریر میں مخالفت کی تھی انہیں قبر پرست حلوہ خور اور حضور نبی کریم کو اللہ تعالیٰ کے برابر درجہ دینے والا اور نہ جانے کیا کیا مشہور کر دیا گیا۔ افسوس ان غلط فہمیوں کے ازالے کی جانب سواد اعظم نے کما حقہ توجہ نہ دی اس طرح نہ صرف ان کے بارے میں غلط فہمیاں بڑھتی گئیں بلکہ ان سے منسوب بعض ناپسندیدہ باتوں کو صوفیائے کرام کے کم علم معتقدین نے دین و عمل کے طور پر اپنا لیا، ضرورت اس امر کی تھی کہ کوئی محقق ان غلط فہمیوں کا ازالہ کرتا۔ پروفیسر محمد مسعود اس لحاظ سے خوش قسمت ہیں کہ یہ سعادت انہیں نصیب ہوئی زیر تبصرہ کتاب انہی کی مرتب کردہ ہے کتاب کی سب سے بڑی خوبی یہ ہے کہ اس مسلک کے عظیم علماء یہاں تک کہ بیت الحرام اور مسجد نبوی کے ائمہ کرام علماء اور مدرسین نے حضرت فاضل بریلوی کے خیالات سن پڑھ کر ان کے کھلے دل سے اعتراف کیا۔ کتاب میں سرزمین حجاز کے ایک درجن سے زیادہ جید اور مسلمہ علماء کی وہ تحریریں بھی شامل ہیں جو انہوں نے فاضل بریلوی کے علم و فضل اور ان کی اصابت فکر کے بارے میں بطور آراء پیش کیں۔ کتاب میں اس عظیم شخصیت کے حالات زندگی ان کے علمی و فکری کارناموں کا بھی مختصر ذکر ہے الغرض کتاب معلومات سے بھرپور ہے سواد اعظم کو اس کا مطالعہ کرنا چاہیئے۔

تبصرہ نگار **مسعود جاوید ہمدانی**

روزنامہ نوائے وقت لاہور ۲۷ اکتوبر ۱۹۷۶ء